

# کارگران ایران متحد شوید! سازمان یابی کارگران پیشرو



م. رازی

منتخب مقالات

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazari@netscape.net](mailto:yasharazari@netscape.net)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

## فهرست

### ۱- تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟

(ملاحظات بر مواضع محسن حکیمی)

حزب به مثابه سازمانده انقلاب کارگری

ضرورت کسب آگاهی طبقاتی

ضرورت انجام سازماندهی مخفی و مقابله با بورکراسی

حفظ استقلال و تشکیل جبهه واحد کارگری

رعایت اصول دمکراتیک و مرکزیت

جمع بندی:

### ۲- جدایی «تشکل مستقل کارگری» از دولت و احزاب

### ۳- طبقه کارگر و حزب پیشتاز

ریشه های تاریخی حزب پیشتاز انقلابی

اهمیت برنامه پرولتاریا

مسأله آگاهی طبقاتی

حزب پیشتاز انقلابی و نظریات مارکس و انگلس

آگاهی طبقاتی از «بیرون» یا «درون»؟

«هسته های مخفی» و بورکراسی

وجه تمایز حزب پیشتاز انقلابی با احزاب توده ای

رعایت دمکراسی در حزب کارگری

حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

۴- مطالبات کارگری در دوره آتی

۵- آیا باید در سندیکاهاى صنفى شرکت کرد؟

۶- ملاحظاتی در مورد «قدرت کارگری» در انقلاب آتی

کارگران ایران و انقلاب

مبارزه برای قدرت سیاسی

بورژوازی و امپریالیزم

تکالیف آتی کمونیست ها

۷- یادداشت هایی در مورد اعتصاب: نطفه های اولیه قدرت

کارگری

«آگاهی» و انقلاب پرولتاری

۸- نکاتی در باره براندازی رژیم و قدرت کارگری

۹- به مناسب اول ماه مه: یادداشت‌هایی در مورد مطالبات کارگری

تحولات نوین در نظام سرمایه داری و جنبش کارگری

مطالبات محوری کارگران برای مقابله با تهاجم نوین سرمایه داری

۱۰- اول ماه مه و اپوزیسیون چپ

تاریخچه اول ماه مه

نوید و ندای کارگران جهان در اول ماه مه چیست؟

چرا بین نیروی های چپ تفرقه وجود دارد؟

آیا کارگران کارشان فعالیت صنفی نیست؟

آیا نباید برای فعالیت سیاسی، کارگران یک حزب سیاسی داشته باشند؟  
پس منظور اینست که طبقه کارگر به حزب کارگری نیازی ندارد؟  
موانع ایجاد تشکیلات سیاسی در اپوزیسیون چیست؟  
نقش «آی ال او» در وضعیت کنونی ایران چیست؟  
در خارج چه نوع فعالیت هایی در حمایت از کارگران بایستی انجام گیرد؟  
چرا در تظاهرات اول ماه مه امسال، تجمع مشترک، توسط نیروهای سیاسی ایرانی انجام نگرفت؟  
به اعتقاد شما چه زمانی این رژیم خواهد افتاد؟

## ۱۱ - «فراخوان بین المللی در دفاع از حقوق کارگران ایران»،

«سازمان بین المللی کار» و «قانون کار»

ماهیت سازمان بین المللی کار

احیای نظام سرمایه داری مدرن در ایران

«قانون کار» مرتبط با نظام سرمایه داری

مطالبات کارگران برای تدارک حاکمیت شورایی

## ۱۲ - چرخش اروپا، ماهیت رژیم و چشم انداز جنبش کارگری

علل چرخش سران اروپا

اختلاف اروپا با آمریکا

اصلاح طلبان رژیم

موضع گیری رژیم در مقابل چرخش اروپا

چشم انداز جنبش کارگری

نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری

## ۱۳ - ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

از «کارگران بازنشسته» تا «کارگران پیشرو»

«تشکل های مستقل کارگری»: «زرد» یا «سرخ»؟

«کنترل کارگری» یا «کنترل بورژوازی»؟

#### ۱۴ - «قانون کار» آنها و مطالبات «ما»

انگیزه واقعی تغییر «قانون کار» چیست؟

آیا پیشنهاد دهندگان صلاحیت تغییر قانون کار را دارند؟

مطالبات اساسی کارگران کدامند؟

#### ۱۵ - «هرج و مرج بورژوازی» یا «نظم کارگری»؟

نقدی به مواضع «حزب کمونیست کارگری ایران»

کارگران ایران و انقلاب

مبارزه برای قدرت سیاسی

بورژوازی و امپریالیزم

سناریوی سرخ

تکالیف آتی کمونیست ها

#### ۱۶ - «رفرم» یا «انقلاب»؟

نکاتی در باره ی «اصلاح گرایی»، «حاکمیت بورژوازی» و «قدرت پرولتری»

تخیل گرایی اصلاح گرایان

«کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری»

نطفه های اولیه «قدرت کارگری»

«آگاهی» و انقلاب پرولتری

#### ۱۷ - «اصلاح گرایان» و «تشکل های مستقل کارگری»

اختلاف های درونی هیئت حاکم

سیاست امپریالیزم در قبال رژیم

آغاز رودرویی کارگران با رژیم  
تشکل های مستقل کارگری  
محافل کارگری و رهبری انقلاب آتی

## ۱۸ - «تشکلات مستقل کارگری» و «حزب پیشتاز انقلابی»

مفهوم مارکسیستی «تشکلات مستقل کارگری»

## ۱۹ - استقلال کارگران از اصلاح گرایان ضروری است!

مسأله «استقلال» کارگران حائز اهمیت است  
از مطالبات صنفی و دمکراتیک باید فراتر رفت  
تشکیل «جبهه سوم» برای کسب حقوق دمکراتیک

## تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟

### ملاحظات بر مواضع محسن حکیمی

به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، محسن حکیمی، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. همان متن به صورت بحث شفاهی، همراه با توضیحاتی تکمیلی در جلسه پالناک «شبکه همبستگی کارگری» با شرکت جمعی از فعالان داخل و خارج کشور جنبش کارگری (شهریور ۱۳۸۲) صورت پذیرفت. مقاله حاضر ملاحظاتی است بر مواضع اعلام شده در این دو سخنرانی. خلاصه مواضع ایشان از قرار زیر است:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجود یک "انقلاب کارگری بزرگ" (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژواری نشده است و با یک "دو قطبی نا مطلوب روبرو" است: "در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استعمار سرمایه داری کشیده شده اند... و در سوی دیگر فعالان چپ... در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چگونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟" (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در کرج- ص ۲). "پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی" (همانجا- ص ۳).

۲- "در بُعد نظری، باید با دوگرایی فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است... جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و

فقد آگاهی کارگران است. " (همانجا- ص ۳). پاسخ "بُعد عملی" این سؤال: "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: "هدف فوری کمونیست ها... تشکل پرولتاریا به صورت طبقه... (است)" زیرا "کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند" (همانجا- ص ۴).

۳- "هسته اصلی و مؤسس" این تشکل متشکل است از "جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....)". (همانجا- ص ۴).

۴- این تشکل "به طور عینی ضد سرمایه داری است... اما ضد سرمایه داری بودن آن به مفهوم سوسیالیستی بودن آن نیست." (همانجا- ص ۴) این تشکل "حزب کمونیست نیست... تشکل تریدیونیون هم نیست." و به موازات اتحادیه ها کار می کند و از مطالبات صنفی و سیاسی کارگران حمایت می کند. وابسته به دولت و احزاب بورژوا نیست. این تشکل علنی است و "هر انسانی نیروی کار خود - اعم از یدی و فکری- را برای امرار معاش می فروش... "می تواند عضو آن شود. (همانجا- ص ۵)

۵- این تشکل بر تشکیل حزب کمونیستی طبقه کارگر تقدم دارد (سخنرانی شهریور ۸۲ در پالتاک)

\*\*\*\*\*

در ابتدا باید ذکر شود که انگیزه طرح مسأله و بسیاری از استدلال های حکیمی، در راستای ایجاد یک تشکل کارگری ضد سرمایه داری و نقد بر دو نظر انحرافی در جنبش کارگری؛ مورد توافق است. در این امر تردیدی نیست که بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کارگری جهان و به ویژه ایران بوضوح مشاهده می شود. بدیهی است که نقش افراد و نیروهای کمونیستی یافتن راه حل هایی برای برون رفت



از این بحران عمیق است. آنچه روند یافتن و اجرای راه حل را مسدود کرده همانا انحرافات در درون جنبش کارگری است. از یکسو گرایش قیم مآب «کمونیستی» که هدف به زانده خود در آوردن جنبش کارگری را در سر می پرواند و با ایجاد احزاب تصنعی «کمونیستی» و «کارگری» بدون حضور در جنبش زنده کارگران، از آنها به پیوستن شان به احزاب خود- ساخته و بی ارتباط، «دعوت» به عمل می آورد. از سوی دیگر گرایش فرصت طلبی که برای بدست گرفتن مقام «رهبری» کارگران، خود را به آگاهی پس رفته ترین عناصر کارگری تقلیل داده و مبارزات کارگران را تنها به مبارزات صنفی محدود کرده و مماشات با دولت سرمایه داری را از جانب کارگران سازمان می دهد. با این دو گرایش بازدارنده در جنبش کارگری باید مصرانه مبارزه کرد. بدون عبور از این انحرافات، یافتن راه حل ها و تحقق آنها دشوار خواهند بود.

### اما در مورد «راه حل» حکیمی ذکر چند نکته حائز اهمیت است.

نخست؛ چنانچه نظر وی اینست که کارگرانی با گرایش های ضد سرمایه داری در عمل مبارزاتی؛ صرف نظر از عقایدشان ("از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....") بایستی در درون یک «تشکل کارگری» گرد هم آیند و مبارزات عملی صنفی و سیاسی علیه سرمایه داری را دامن زنند؛ این پیشنهادی کاملا به جا و درستی می تواند باشد. این اقدام می تواند زمینه بحران عمیق کنونی جنبش کارگری به درجاتی تقلیل دهد. به سخن دیگر؛ اتحادی از کارگران برای پیشبرد عمل مبارزات ضد سرمایه داری، با عقاید متفاوت و محترم شمردن عقاید یکدیگر و اختلاف نظرها، شکل گرفته و فعالیت هایی در راستای مبارزه با سیاست های دولت سرمایه داری را هماهنگ می کند. حکیمی نام آن را "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" می گذارد؛ اما نام این نهاد؛ بهتر است از ماهیت آن استنتاج گردد و به «اتحاد عمل ضد سرمایه داری کارگران مبارز» یا «جبهه واحد کارگران پیشرو»

میدل گردد. زیرا این تشکل به گفته وی نه حزب کمونیست است (که اهداف صرف سوسیالیستی داشته باشد) و نه سندیکا (که اهداف صرف صنفی داشته باشد). در نتیجه این تشکل (حد اقل در ابتدا) در برگیرنده تمام کارگران نمی باشد؛ و نمی توان آترا: «جنبش اجتماعی طبقه کارگر»، خطاب کرد؛ هر چند هدفش چنین باشد. بهررو صرفنظر از نام آن (که امری است فرعی)؛ چنانچه منظور حکیمی چنین تشکلی است؛ این پیشنهاد مورد تایید است. تنها مسأله اینست که تشکیل یک «جبهه واحد کارگری» ضد سرمایه داری به شکل علنی، امروز، در ایران مشکلاتی در بر دارد که مرتبط به ماهیت اختناق آمیز رژیم است. این پیشنهاد زمانی شکل واقعی به خود می گیرد که تناسب قوا به نفع کارگران تغییر کرده باشد. اما؛ تا آن زمان طرح آن تنها می تواند در سطح تبلیغاتی باقی بماند؛ یا حداقل تدارکات آن به شکل غیر علنی باید صورت پذیرد؛ زیرا در وضعیت کنونی چنین تشکلی نمی تواند با سهولت تحقق یابد.

دوم، اگر پیشنهاد حکیمی اینست که این نهاد یک «تشکل مستقل کارگری»؛ متشکل از کارگرانی است که وابستگی تشکیلاتی به احزاب موجود کمونیستی؛ سوسیالیستی و غیره دارند، در آن صورت باید متذکر شد که یک تشکل مستقل کارگری در صورتی می تواند تابع و پیوسته به احزاب کمونیستی باشد که آن احزاب؛ توسط خود کارگران پیشرو تشکیل شده باشند. باید متذکر شد که طبقه ی کارگر در فعالیت های روزمره ی خود آگاهی سیاسی کسب می کند و به لزوم تشکیل حزب طبقه کارگر می رسد. طبقه کارگر طی روند مبارزات روزمره اش، رهبران خود را یافته و تئوری های خود را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه انقلابی را پیدا کرده و تشکیلات خود را ایجاد می کند. رهبران طبقه کارگر آلهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، نشریه و اطلاعیه انتشار داده، خط مبارزه با مماشات جویی با گرایش های رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر را تقویت می کنند

و ضرورت مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می کنند.

اگر در ایران «تشکل مستقل» وجود داشته باشد که متشکل از احزاب کمونیستی باشد؛ کارگران جامعه این احزاب را از پیش شناخته و رهبران آنها، متشکل از رهبران خود کارگران نیز خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسأله تسخیر قدرت از سوی طبقه کارگر طرح می شود؛ واضح است که کل طبقه کارگر (کل اتحادیه های کارگری و تشکل های کارگری) وابستگی خود را به حزب مورد نظر کمونیستی اعلام می دارند. از این نقطه نظر این وابستگی به طور طبیعی، ارگانیک و ملموس پس از دوره ای از مبارزات طولانی بوجود می آید.

اما مسأله اینست که امروز چنین حزب کارگری - کمونیستی وجود ندارد. عده ای «روشنفکر»، سازمان هایی بدون داشتن پایه اجتماعی در طبقه کارگر؛ یا حداقل بدون داشتن پایه ای تعیین کننده در پیشروی کارگری؛ و بدون انجام دخالت های روزمره در درون طبقه کارگر، با نام طبقه ی کارگر با عناوین «کمونیستی»، «سوسیالیستی» و غیره ساخته اند. اینها «حزب کارگری - کمونیستی»، که قرار است با طبقه کارگر در درون تشکلات مستقل کارگری پیوند خورد، نیستند. کلیه گرایش های موجود که پایه ی اجتماعی در درون طبقه ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه ی کارگر شناختی از اینها ندارد. و کوچکترین دخالت گری در مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر در ۲۵ سال گذشته نداشته اند، همه احزاب خرده بورژوایی هستند (چه در جبهه کارگری قرار گرفته باشند و چه در جبهه مخالف). بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد (که مورد توافق حکیمی نیز هست)؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوایی هم باشد.

سوم؛ چنانچه پیشنهاد حکیمی اینست که "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" در راستای ساختن حزب کارگری - کمونیستی است

یا بر تشکیل حزب کارگری "تقدم" دارد و یا حزب کارگری الزاماً از درون این تشکل پدید می‌یابد (رجوع شود به سخنرانی شهریور ۸۲)؛ در اینصورت چند نکته قابل بحث است:

پیش از آن باید ذکر شود که نویسنده این مقاله نیز مانند حکیمی بر این اعتقاد استوار است که حزب طبقه کارگر و یا آگاهی طبقاتی؛ الزاماً از «بیرون» به «درون» طبقه کارگر (نظریات لنینی ۱۹۰۳) انتقال نمی‌یابد<sup>۱</sup> و طبقه کارگر با اتکاء به نیروی نظری و سازماندهی خود، تشکیلاتی را که امر براندازی نظام بورژوازی را تدارک دیده؛ برقرار می‌کند. و در انتظار «آقا بالا سر» و «روشنفکران» بی ارتباط به جنبش کارگری یا به قول حکیمی "گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه" نمی‌ماند؛ این نکته صحیح است و اختلافی در این مورد وجود ندارد. هم چنین اگر منظور اینست که "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" جایگاهی است برای یافتن متحدان کمونیستی در راستای تشکیل یک حزب کارگری؛ آنهم مورد پذیرش است.

### حزب به مثابه سازمانده انقلاب کارگری

در این تردید نیست که تشکیل یک حزب کارگری - سوسیالیستی (کمونیستی)، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند؛ یک روند از پیش تعیین شده ای نیست. حزب کارگری - سوسیالیستی می تواند یا از درون تشکل کارگری بوجود آید (نظر حکیمی)؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو کمونیست و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم اینست که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت ها کارگری

---

۱ - رجوع شود به طبقه کارگر و حزب پیشاتاز <http://www.kargar.org/maghalat/pishtaaz.pdf>. (مقاله حاضر بر اساس همین مقاله

یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و؛ از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگهدارد (در این مورد به تفصیل توضیح داده خواهد شد)

اما بیان این مطلب که ایجاد یک تشکل کارگری علنی، در جامعه سرمایه داری آن هم از نوع «جمهوری اسلامی»؛ «تقدم» بر تشکیلات حزب کارگری- سوسیالیستی دارد (موضع حکیمی در بخش دوم سخنرانی)؛ نکاتی دارد که اساس نظریات مارکسیزم انقلابی در مورد حزب سازی را زیر سؤال می برد.

در ابتدا باید متذکر شد که انگیزه اصلی ایجاد «حزب کارگری- سوسیالیستی»، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه هم چنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

این که این «تشکل» متشکل "از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...." (نقل از حکیمی) تفاوتی در این امر نمی دهد. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه

سرمایه داری عقب افتاده و ارتجاعی نظیر سرمایه داری ایران، هر کمونیستی که خود را «کمونیست» لقب می دهد الزماً کمونیست نیست. کمونیست بودن افراد نه تنها باید با تعلقات سازمانی و یا برنامه ای آنها بلکه در عملکرد آنها در درون جنبش کارگری محک خورد. به سخن دیگر کمونیست ها باید در گفتار و کردار کمونیست باشند. کرداری که تنها توسط کارگران پیشرو، آنهم در بوته آزمایش طبقاتی، می تواند مورد تایید قرار گیرد. زیرا بسیاری از کارگران «کمونیست» یا «سوسیالیست» آگاهانه یا نا آگاهانه به مامشات با دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا دست زده؛ و یا در بهترین حالت با خرده کاری های بی حاصل و بی ارتباط به جنبش کارگری خود را ارضا می کنند. ثانیاً؛ سایر گرایش ها مانند "آنارشویست ها، سندیکالیست ها، سوسیال دمکرات ها و چپ لیبرال و مذهبی" اینها همه گرایش های خرده بورژوایی هستند که باید ابتدا در درون طبقه کارگر و مبارزات کارگری آزمایش پس دهند. تاریخ جنبش کارگری در سطح جهانی بسیاری از این گرایش ها را نهایتاً در کنار بورژوازی یافته است (رجوع شود به انقلابات اسپانیا و فرانسه دهه ۱۹۳۰). بنابراین این واضح است که این ناهمگونی کماکان در درون تشکل پیشنهادی حکیمی باقی خواهد ماند. در صورت نبود یک تشکیلات محکم و کمونیستی، کلیه کمونیست های واقعی نیز در معرض خطر تقلیل یافتن به سطح آگاهی گرایش های خرده بورژوا و یا نابودی و دستگیری توسط دولت بورژوایی قرار خواهند گرفت.

بنابراین تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد.<sup>۲</sup> تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک

۲ - لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول

مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و فعالیت آنها در تناقض با حزب کارگری- سوسیالیستی نیست.

(رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد. چنین تشکیلاتی «حزب پیشتاز انقلابی» نامیده می شود.

در نتیجه بر خلاف نظر حکیمی؛ هدف اساسی کمونیست ها، این نیست که کل طبقه کارگر و یا " کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آناشویست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...." را در یک حزب توده ای جلب کنند و یا برعکس این تشکل ها را به یک حزب کارگری مبدل کنند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا کارگران پیشرو کمونیست است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و هم چنین اعتقاد به نظریات کمونیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آنصورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر

---

پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیکی و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تایید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تایید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسأله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر تنها؛ نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه عمداً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تنوری» های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

هم چنین، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی،



برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی "از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشویست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...." (نقل از حکیمی)، باشند. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هینت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابر این، حزب پیشتاز انقلابی از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران کمونیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز انقلابی در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی

از وحدت اضداد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز انقلابی بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

### ضرورت کسب آگاهی طبقاتی

پیشنهاد حکیمی مسأله مرکزی متدولوژی مارکسیستی در مورد ایجاد حزب طبقه کارگر را نادیده می گیرد: و آنهم کسب آگاهی طبقاتی است که در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندد. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آنهم تنوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تنوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر حکیمی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. در این نقل قول البته منظور مارکس «جنبش جداگانه» بوده و نه «حزب جداگانه». کارل مارکس در مقابل استدلال هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تأکید نمی کرد؛ می گوید: که "این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود."<sup>۳</sup>

---

<sup>۳</sup> - "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هینت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تنوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

### ضرورت انجام سازماندهی مخفی و مقابله با بورکراسی

ساختن هسته های مخفی و نهایتاً حزب پیشتاز انقلابی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. این ضرورت از ذات یک نظام سرمایه داری لجام گسیخته نشأت می گیرد. وجود نیروهای ضربتی و اطلاعاتی در درون دولت سرمایه داری؛ فعالیت های کمونیستی در راستای تدارکات ضد سرمایه داری و حکومت کارگری را مسدود و خنثی می کند.

در واقع انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیادگذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

"فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند یا خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود..."<sup>۴</sup>

هم چنین برای مقابله با بورکراسی و زدو بندها و کسب مقامات اداری؛ ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی متشکل از افراد مجرب و متعهد ضروری است. در واقع در درون حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری و تشکل های علنی توده ای؛ بورکراسی عمیقی تکامل می یابد. علت آن روشن است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضاء در کلیه سطوح - به خصوص در سطح تصمیم گیری - یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب و تشکل به روی «توده ای» از اعضاء که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست؛ این

---

<sup>۴</sup> - "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲.

«رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحنی و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتراک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگران پیشرو کمونیست، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. از سوی دیگر؛ محافظی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

### حفظ استقلال و تشکیل جبهه واحد کارگری

حزب پیشتاز انقلابی، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد بر اساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای

تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاها کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز انقلابی امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند.

### رعایت اصول دمکراتیک و مرکزیت

تشکل های علنی همواره از مشکلات برخوردارهای غیر دمکراتیک رهبران رنج می برد. در مقابل، حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دمکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه اعضا بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی،

اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضاء بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحثها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز انقلابی که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتد و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز انقلابی کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست. را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه، این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بوروکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

### جمع بندی:

۱- بحران کنونی جنبش کارگری به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است. ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی این خلاء را پر کرده و زمینه را برای کسب آگاهی سوسیالیستی و اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر فراهم می کند. حزب پیشتاز انقلابی؛ با ایجاد تشکل های مستقل کارگری علنی (با هر نام و ترکیبی) در تناقض



نیست؛ تشکل‌های توده‌ای و علنی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی دو پدیده ضروری و مکمل یکدیگرند هستند.

۲- «تشکل مستقل کارگری» باید الزاماً مستقل از دولت سرمایه‌داری و تمام احزاب بورژوا و خرده‌بورژوا (که در وضعیت کنونی شامل تمام احزاب سازمان‌های اپوزیسیون چپ است)؛ باشد. وابستگی تشکل مستقل کارگری به احزاب خرده‌بورژوا «چپ»؛ روند شکل‌گیری و تضمین سلامت تشکیلاتی آن را مسدود می‌کند.

۳- بنیادگذاران حزب پیشتاز انقلابی؛ با توجه به وضعیت کنونی جنبش کارگری کمونیستی، امکان دارد هم از درون تشکل‌های مستقل کارگری؛ هم جدا از آن و هم در کنار آن به صورت متشکل ظاهر گردد. اما؛ حزب پیشتاز انقلابی الزاماً تنها از درون تشکل مستقل کارگری پدید نمی‌آید. حزب پیشتاز انقلابی توسط ترکیبی از «کارگر روشنفکران» و «روشنفکر کارگران» بوجود می‌آید و از لحاظ تشکیلاتی خود را از تشکلات مستقل کارگری جدا سازمان می‌دهد و از لحاظ امر دخالتگری سیاسی در درون تشکلات مستقل کارگری فعالیت تعیین‌کننده خواهد داشت.

۴- حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک مبارزات ضد سرمایه‌داری در راستای ایجاد حکومت کارگری و تقویت شوراهای کارگری و انتقال قدرت سیاسی از استیلا سرمایه‌داری به جمهوری شورایی تلاش می‌کند. از اینرو حزب پیشتاز انقلابی در تمامی عرصه‌های جنبش کارگری شرکت فعال داشته و بر محور تحقق مطالبات کارگری (صنفي/سیاسی؛ دمکراتیک و انتقالی) گام بر می‌دارد.

## جدایی

### «تشکل مستقل کارگری» از دولت و احزاب

مقاله زیر متن پیاده شده سخنرانی م. رازی در میز گرد «مفهوم تشکل مستقل کارگری» است. این میز گرد در اطاق پالتاک «شبکه همبستگی کارگری» در ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۳ برگزار شد.

با سلام فراوان به تمام رفقای شرکت کننده و بخصوص رفقای که زحمت کشیدن در این میزگرد شرکت کردند، رفقا بهرام رحمانی و نادر شکیبا.

از نقطه نظر تشکل های مستقل کارگری و اصولاً موقعیت طبقه کارگر در ایران، ما در وضعیت بسیار حساسی به سر می بریم. همانطوری که رفقا می دانند در هفته های آتی شعبه ی سازمان بین المللی کار با هدف ساختن یک تشکل مستقل کارگری مرتبط با جناح های هر دو جناح رژیم و هم چنین سازمان های بین المللی امپریالیستی در شرف وقوع هست و این نهاد به اصطلاح کارگری واضح است که برای تحمیق طبقه ی کارگر و به انحراف کشیدن و به کجراه بردن تشکل های واقعی مستقل کارگری سازمان یافته است. در نتیجه مسأله تشکل مستقل کارگری امروز دیگر فراتر از بحث های تبلیغی یا آکادمیکی یا ارزیابی های عمومی رفته، و به یک مسأله مرکزی، و مسأله ی ملموس و مسأله ی دخالت گرایانه ی پیشروی کارگری مبدل گشته.

از این نقطه نظر، بحث امروز ما به نظر من بحث بسیار مهمی است و امیدواریم بتوانیم از طریق برگزاری یک سلسله از این بحث ها، حداقل سهمی در جهت پیشبرد مبارزات پیشروی کارگری در ایران ایفا کنیم.

اما مسأله‌ی طرح تشکیل مستقل کارگری امروز دیگر در بین دو قطب دولت و (آی. ال. او) از یک طرف و طبقه‌ی کارگر از طرف دیگر محدود نمی‌شود. به نظر من همانطور که دوستان می‌دانند در شرایط مشخصی مانند شرایط امروزی که روابط بین‌المللی با کشورها، دول‌های امپریالیستی ایجاد شده و سرمایه‌های سرشاری در حال سرازیر شدن به ایران است. هم چنین «قانون کار» دستخوش تغییراتی تحقق مترادف با قوانین بین‌المللی است. تمام اینها کوششهایی است که رژیم (هر دو جناح رژیم) همراه با سازمان‌های بین‌المللی وابسته به امپریالیست برای محدود کردن تشکیل‌های واقعی مستقل کارگری؛ برنامه‌ریزی کرده است. در چنین شرایطی واضح است ابزار سرکوب، ارباب و غیره علیه کارگران تا حدودی کاسته خواهد شد و رژیم با شکل، شیوه‌ای نوینی با طبقه کارگر برخورد خواهد داشت. با روشهایی از قبیل تقویت گرایش‌های مماشات‌جو و گرایش‌هایی که در حال آشتی دادن دولت سرمایه‌داری با طبقه‌ی کارگر هستند گام بر داشته خواهد شد. و یکی از به اصطلاح سیاست‌های محوری اصلاح‌طلب‌ها امروز در ایران چنین است. بنابراین مبارزه‌ی آتی ما برای تقویت تشکیل مستقل کارگری صرفاً در مقابل رژیم نیست. بلکه مبارزه‌ی ای است در درون طبقه‌ی کارگر و در درون طبقه‌ی کارگر در مقابل گرایش‌هایی که زنجیرها را به دست و پای طبقه‌ی کارگر می‌خواهند ببندند؛ و طبقه‌ی کارگر را از استقلال واقعی در جهت پیشبرد مقاصد و اهدافش و در جهت کسب اعتماد به نفس؛ باز دارند.

بنابراین توجه اساسی باید به خود-گرایش‌هایی که در درون جنبش کارگری-کمونیستی امروز در ارتباط با موضوع تشکیل مستقل کارگری در حال فعالیت هستند، معطوف شود. همانطوری که دوستان واقف هستند، در اپوزیسیون کارگری-کمونیستی امروز همه صحبت از این می‌کنند که تشکیل مستقل کارگری مفهومی؛ «مستقل از دولت» (دولت سرمایه‌داری)، و «استقلال از احزاب» است. این ظاهر

امر است اگر یک مقداری موشکافی کنیم و متوجه می شویم که در این بحث ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد.

در میان کسانی که مسأله استقلال از دولت را طرح می کنند؛ گرایشهایی هستند که اصولاً صحبت از این می کنند که سندیکا و اتحادیه هایی که ما قرار است به عنوان گرایش های کارگری ایجاد کنیم، نقداً وجود دارند! آنها همین انجمن های صنفی هستند. صرفاً لغات عوض شده و رژیم چون نمی توانست کلمات سندیکا و اتحادیه استفاده کند، این لغات را به جای آن استفاده کرده است. به زعم آنها کاری که طبقه ی کارگر باید کند اینست یک سلسله ترمیمات و یک سلسله اصلاحات انجام دهد. مثلاً در ماده ی ۱۳۱ قانون کار ماده هایی هست که می شود مبارزه کرد برای ایجاد سندیکای کارگری در چهارچوب فعالیت هایی که دولت ارائه داده است (رجوع شود به اندیشه جامعه شماره ۲۳ مقاله ای تحت عنوان: آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟، نوشته حسین اکبر).

در نتیجه این نوع مباحثات جویی، این نوع به اصطلاح عقاید و مواضع اینها درون خود طبقه ی کارگر است. از درون فعالین جنبش کارگری بیرون می آید. این یکی از ابزار هست که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع همراه با سازمان بین المللی کار از آن در آتیه استفاده خواهند کرد که زنجیرها بر پاهای طبقه ی کارگر محکم تر کند و نگذارد که طبقه کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند. بنابراین زیادتر از این وارد این موضع انحراف خاصی که اشاره شد نمی شوم در بحث بعدی شاید به تفسیر نقل و قولهایی از این گرایش مباحثات جو بیآورم که نشان داده شود که چگونه اینها با دولت هماهنگی می کنند در حال ایجاد پلی بین طبقه ی بورژوا و طبقه ی کارگر هستند و از استقلال طبقه ی کارگر جلوگیری می کنند. عمدتاً این گرایش های مباحثات جو اصولاً مفهوم دولت سرمایه داری را مخدوش می کنند. آگاهانه به نظر من، یعنی دولت سرمایه داری را صرفاً محدود می کنند به شکل حکومتی آن. یعنی دوات را محدود می کنند به ابزار سرکوب، کابینه، قوه های مقتنه،

قوای قضائیه و قوای مجریه حکومت. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه مارکسیستی بسیار فراتر از این است، دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه ها است، شامل رسانه های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری که وابسته به دولت هم هست. مانند خانه ی کارگر، شوراهای اسلامی کار، حزب اسلامی کار، تمام اینها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه ی کارگر هستند. در نتیجه گرایش های مماشات جو مفهوم دولت را مخدوش می کنند. به ظاهر علیه حکومت صحبت می کنند، علیه حتی خانه ی کارگر صحبت می کنند، منتها در عمل قصد مماشات دارند چون این مجموعه را در واقع از هم جدا می کنند و این مجموعه، شکل حکومتی را از شکل کل دولت جدا می کنند. و این روش در تحلیل نهایی لطمه می زنه به مبارزات مستقل طبقه کارگر، و یکی از راه های کسب تشکل مستقل کارگری به نظر من مبارزه ی قاطع با این روش، با این مماشات جویی در درون طبقه ی کارگر است.

بخش دوم مفهوم تشکل مستقل کارگری مرتبط به مسأله ی احزاب می شود. در این بخش هم به نظر من انحرافات وجود دارد. همه ی نیروهای کمونیستی در واقع اعلام می کنند که تشکل مستقل کارگری باید مستقل از دولت سرمایه داری باشد. فقط مستقل از احزاب به اصطلاح بورژوایی، احزاب سرمایه داری که مرتبط به سرمایه داری هستند باشد. منتها در ارتباط با احزاب کمونیستی، سوسیالیستی یا گرایش های مختلف موجود اینها صحبت از این می کنند که استقلال از این نوع احزاب جایز نیست و این احزاب باید ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری داشته باشند. به نظر من این بحث به شکلی؛ یک بحث درستی است. یعنی از نقطه نظر بُعد تاریخی آن. ولی در ارتباط با مسائل امروز ایران بحثی کاملاً انحرافی است. بیشتر توضیح می دهم.

این بحث درست است، چون طبقه ی کارگر در فعالیت های روزمره ی خودش آگاهی سیاسی کسب می کند که به لزوم تشکیل حزب طبقه ی کارگری می رسد. طبقه ی

کارگر طی یک پروسه ای در مبارزه ی روزمره اش رهبران خودشان را پیدا می کند  
تئوری های خودش را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه ی انقلابی پیدا می کند و  
تشکیلات خودش را ایجاد می کند.

رهبران طبقه ی کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات  
روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، اطلاعیه در می آورند، نشریه بیرون  
می دهند و بطور مشخص خطی که خط مبارزه با مماشات جویی با گرایش های  
رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر است تقویت می کنند و لزوم مبارزه برای نهایتاً  
از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ  
می کنند. اینها طی یک پروسه ای از طرف طبقه ی کارگر شناخته می شوند. اگر در  
ایران اتحادیه کارگری وجود داشته باشد که بطور مستقل عمل بکند. این کارگرها به  
طور روزمره در طی یک دوره ای آشنایی نزدیک پیدا می کنند با این حزبی که ایجاد  
شده در جهت منافع طبقه ی کارگر. رهبران این حزب همانا رهبران مبارز اتحادیه  
کارگری خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسأله تسخیر قدرت  
از سوی طبقه ی کارگر طرح می شود واضح است که کل طبقه ی کارگر، کل  
اتحادیه های کارگری و این حزبی که از دل طبقه ی کارگر بیرون آمده تضادی نخواهد  
داشت و اینها وابسته به یکدیگر خواهند بود. کل اتحادیه های کارگری پشت این حزب  
انقلابی که حزب طبقه ی کارگر است، خواهد آمد. از این نقطه نظر این وابستگی به  
وجود می آید به طور طبیعی، به طور ارگانیکی، به طور ملموس طی یک سلسله  
مبارزاتی طولانی. در نتیجه از این نقطه نظر در بُعد تاریخی آن، در دوران اعتلای  
انقلابی این بحث درست است.

منتها این بحث امروز اشتباه است. به این علت که ما امروز حزب کارگری –  
کمونیستی نداریم. با عرض معذرت از رفقای که تشکیلاتی به اسم طبقه ی کارگر با  
لقب های کمونیستی، سوسیالیستی و غیره ساخته اند، بدون داشتن پایه ی اجتماعی  
در طبقه ی کارگر یا حداقل بدون داشتن پایه ای تعیین کننده در پیشروی کارگری و

بدون انجام دخالت‌های روزمره در درون طبقه‌ی کارگر. اینها «حزب کارگری کمونیستی»، که قرار است با اتحادیه‌ی کارگری پیوند بخورند؛ نیستند. اینها احزابی نیستند که قرار است پیوند بخورد با تشکل‌های مستقل کارگری. کلیه‌ی گرایش‌های موجود که پایه‌ی اجتماعی در درون طبقه‌ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه‌ی کارگر شناختی از اینها ندارد. اصولاً کوچکترین دخالت‌گری در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر در ۲۵ سال گذشته ندارند. همه اینها، احزاب خرده بورژوایی هستند.

بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهاد‌های وابسته به دولت باشد؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوازی هم باشد. در این مسأله هیچ نوع سازشی نمی‌توان کرد، مگر اینکه سازمان‌های موجود در عمل (نه به ما در خارج از کشور)، به پیشروی کارگری نشان بدهند که در کنار طبقه‌ی کارگر قرار گرفته‌اند و امر دخالت‌گری و ساختن حزب پیشتاز انقلابی را همراه با طبقه‌ی کارگر انجام داده‌اند. تنها در آن شرایط هست که اینها احزاب خرده بورژوایی نخواهند بود. بنابراین تشکل مستقل کارگری مفهوم دیگرش استقلال از احزاب خرده بورژوا است.

واضح است که در درون این احزاب خرده بورژوا همه یکسان نیستند. بعضی‌ها نقداً به طرف گرایش‌های بورژوا رفته و در حال مذاکره با گرایش‌های بورژوایی هستند. در حال ایجاد میزگردهایی با بنی‌صدرها و رضایهلوی‌ها و سوسیال‌دمکرات‌ها و غیره هستند. بعضی‌ها هنوز در جبهه‌ی مبارزات ضد سرمایه‌داری باقی مانده‌اند؛ منتها این گرایش‌هایی که در جبهه‌ی ضد سرمایه‌داری، در جبهه‌ی کارگری قرار گرفته‌اند باید این تجربه‌ی مشترک با پیشروی کارگری را از پشت سر بگذارند تا به حزب کارگری مبدل گردند. بنابراین مسأله تشکل مستقل کارگری ایجاد تشکلی است که طبقه‌ی کارگر را روی پای‌های خودش قرار دهد و اعتماد به نفس در طبقه‌ی کارگر بوجود آورد. تجاربی که پس از آن برای مبارزه‌ی پی‌گیر ضد سرمایه‌داری و تا

نهایت سرنگونی رژیم سرمایه داری منجر می شود. طبقه ی کارگر تنها در این وضعیت خواهد توانست که تجربه را بیاموزد.

رفقای «دلسوز» طبقه ی کارگر می گویند، طبقه ی کارگر برنامه انقلابی ندارد، و در احزابی که ما ایجاد کرده ایم این برنامه ی انقلابی تدوین شده و آنرا باید منتقل کنیم به درون طبقه ی کارگر و اگر این وابستگی، این ارتباط تنگاتنگ بین این احزاب موجود که به اسم طبقه ی کارگر و احزاب کمونیستی، سوسیالیستی اعلام موجودت کرده اند؛ وجود نداشته باشد طبقه ی کارگر به کجراه خواهد رفت و طبقه ی کارگر در واقع اسیر بورژوازی خواهد شد.

پاسخ به این سوال بسیار ساده است. رفقا بگذارید طبقه ی کارگر اشتباه کند، بگذارد طبقه ی کارگر به کجراه برود، چون این تنها راهی خواهد بود که طبقه ی کارگر استقلال سیاسی، تشکیلاتی خودش را کسب کند. طبقه کارگر نیازی به قیم ندارد در شرایط کنونی، تجربه نشان داده که در درون طبقه ی کارگر نیروهایی تکامل پیدا می کنند که قادر به تدوین برنامه انقلابی خواهند بود. در آتی، پیشروی کارگری، بخش کمونیست پیشروی کارگری قادر خواهد بود حزب کمونیست طبقه ی کارگر ایجاد کند؛ به شرطی که قیمی بالاسر اینها نباشد، به شرطی که مثل زمان انقلاب دوباره دهها حزب خرده بورژوا خط مشی برنامه برای طبقه ی کارگر تدوین نکنند و آنها را به چرخش های ناموزونی و چرخشهای انحرافی که ایجاد کرده اند؛ نکشاند. در نتیجه ما در یک همچین دورانی هستیم وقتی که صحبت از تشکل مستقل می کنیم باید اعتقاد داشته باشیم به این مسئله، نمی توانیم از بالا احزابی را در واقع تحمیل کنیم بر طبقه ی کارگر و این طبقه ی کارگر را یا زنده ی این اهداف بکنیم یا در بهترین حالت اینکه حالت مشورتی طبقه ی کارگر داشته باشند. با احزابی که اصولاً هیچ نوع ارتباطی با طبقه ی کارگر ندارند. بنابراین، این یکی از مسائل به نظر من محوری خواهد بود در دوره ی آتی که حول آن مبارزه باید صورت بگیرد. پیشروی کارگری امروز در درون طبقه ی کارگر فعالیت مستمر خودش را علیه نظام مدهاست



آغاز کرده، گرایش‌های خرده بورژوازی موجود که در جبهه‌ی طبقه‌ی کارگر قرار گرفته‌اند در بهترین حالت این است باید کمک‌های معنوی، کمک‌های مادی، کمک‌های نظری کنند که این بخش از جنبش کارگری، پیشروی کارگری کمونیست تقویت بشود و ابزار مبارزه‌ی علیه رفرمیست، مماشات چویانه‌ی خود طبقه‌ی کارگر و گرایش‌های موجود به دست بگیرد.

من بحث دیگری دارم به خاطر وقت کم اشاره‌ای کوچکی به آن می‌کنم. آن هم مسأله‌ی ساختن حزب پیشتاز انقلابی و ارتباط آن با تشکل‌های مستقل کارگری. به اعتقاد من یک انحراف دیگری هم در اینجا طرح می‌شود. عمدتاً در ابتدا این انحراف از سوی گرایش‌های سندیکالیست، گرایش‌های طرفدار اتحادیه‌ی کارگری مطرح شده و آن هم مبنی بر این است که تشکل‌های مستقل کارگری و اتحادیه‌های کارگری اصولاً نیازی به ارتباط‌گیری به احزاب کمونیستی ندارند و حزب کمونیست و حزب طبقه‌ی کارگر در واقع به تدریج از طریق امر دخالتگری در مسائل صنفی طبقه‌ی کارگر به تدریج ظاهر می‌شود و از احزاب توده‌ای کارگری بوجود می‌آید و نقل و قول‌هایی از مارکس در ۱۵۰ سال پیش در ارتباط با بریتانیا و تاکید می‌کنند که در واقع حزب از درون کارهای به اصطلاح صنفی طبقه‌ی کارگر ظاهر می‌شود. این واضح است که این یک بحث انحرافی است. تجارب بریتانیا، تجارب بسیار مهمی است. در انگلستان ما مشاهده کردیم که اتحادیه‌های کارگری در تلفیق با حزب کارگر بریتانیا فعالیت‌های مستمری داشته و امروز ما مشاهده می‌کنیم پس از سپری شدن سال‌های سال حزب کارگر به یکی از گرایش‌های دولت‌های راست در واقع بین‌المللی تبدیل شده است. نه تنها در خدمت بورژوازی هست بلکه گرایش راست بورژوازی مبدل شده و هنوز هم این ارتباط تنگاتنگ با اتحادیه‌های کارگری که از بالا منحن شدند و امکان هیچ نوع فعالیت‌های کارگری وجود ندارد ارتباط با این حزب کارگر وجود دارد. واضح است که این نوع احزاب، احزاب عظیم سوسیال دموکراتیک کارگری به این شکل در ارتباط با اتحادیه‌های کارگری بوجود می‌آید؛ آن

حزبی نیست که در واقع امر تدارک مبارزه ی ضد سرمایه داری را سازمان بدهد اینها احزابی هستند که در خدمت سرمایه داری قرار می گیرند و احزاب در واقع کارگری نیستند، گرچه اسم خودشان را «کارگر» گذاشته اند. در نتیجه مسأله ی اساسی که مطرح است این است که ما در درون تشکل های مستقل کارگری واضح است به عنوان کمونیست ها شرکت می کنیم. و نه تنها شرکت می کنیم بلکه امری پیشبرد مبارزات را تقویت می کنیم. و همچنان مبارزه می کنیم برای پاکیزه نگه داشتن تشکل های مستقل کارگری از گرایش های مماشات جو و گرایش های خرده بورژوا؛ ولی در عین حال نیروهای کمونیستی پیشروی کارگری واضح است که نیاز به تشکیلات خودشان دارند و این تشکیلات نمی تواند در درون تشکل های مستقل کارگری خودش را منحل بکند. این تشکیلات در واقع ضمن ارتباط تنگاتنگ با جنبش توده ای و به امر دخالت گری، به شکل روزمره از لحاظ تشکیلاتی و مستقل از تشکل های مستقل کارگری سازمان باید بیابد. این تشکیلات در واقع هدف اش آماده کردن کل طبقه ی کارگر برای تدارک انقلاب کارگری خواهد بود و بسیار فراتر از تشکل مستقل کارگری گام برمی دارد.

در درون جامعه ی سرمایه داری ما همواره با این تناقض روبرو هستیم از یک سو پیشروی کارگری، پیشروهای کمونیست کارگری باید و مایل هست که در درون توده های کارگری فعالیت بکند و در امر ایجاد تشکل های مستقل کارگری پیش قدم بشود و در سطح رهبری تشکلات قرار بگیرد؛ و از سوی دیگر به دلیل وضعیت اختناق و ارباب او سوی رژیم؛ تشکل های مستقل کارگری در چپه اشان در واقع باز است برای رسوخ عقاید هینت حاکم، عقاید رفرمیستی، عقاید مماشات جویانه عقاید مختلف غیرکارگری که در واقع به درون این تشکیلات رخنه می کنند. در نتیجه نقش پیشروی کمونیست کارگری این است که از یک سو امر دخالتگری را سازمان بدهد در درون تشکل های مستقل کارگری، همراه توده های کارگری باشد به طور روزمره ولی از سوی دیگر خودش را از رفرمیستها، و از کثافات جامعه بورژوایی در درون

تشکل مستقل کارگری علنی مصون نگه دارد. و این در واقع تضادی است که ما با آن روبرو هستیم. در دوره ی آتی از یک سو در درون تشکل های توده ای باید باشیم و از سوی دیگر خودمان را مصون نگه داریم از لحاظ تشکیلاتی نه تنها از عقاید بورژوازی بلکه از رخنه کردن پلیس. چونکه این نهاد کارگری که به عنوان نقطه ی اولیه حزب انقلابی خود را سازمان می دهد باید در محیط کاملاً جدا از انظار، ابزار سرکوب سازماندهی را سازمان بدهد. این نهاد باید سازماندهی اشغال کارخانه ها، اعتصاب ها و انواع و اقسام مسائلی که طبقه کارگر با آن روبرو است را به عهده باید داشته باشد. باید اینها را به طور مخفی سازمان بدهد. چون به محض اینکه علنی بشود بلافاصله سرکوب خواهد شد و بلافاصله رهبران اصلی این تشکل دستگیر خواهند شد و از بین خواهند رفت، در نتیجه امر دخالتگری محدود می شود. بنابراین، تشکلی که نطفه ی اولیه یک حزب انقلابی را ایجاد خواهد کرد باید به طور مستقل از تشکل مستقل کارگری ایجاد شود و ارتباط ارگانیک از یک سو و تشکیلات مستقل از سوی دیگر داشته باشد.

### بخش دوم:

در مورد اینکه تشکلات مستقل کارگری فقط باید مطالعات صنفی کارگران را پیش ببرند و نه مطالعات سیاسی؛ باید ذکر کنم که به نظر من یک برداشت نادرستی در بین اپوزیسیون کارگری وجود دارد در ارتباط با مسائلی که در مقابل طبقه کارگر است. یک تقسیم بندی تصنعی بوجود آمده که گویا طبقه کارگر یک سلسله مطالبات صنفی خاصی دارد که این مطالبات صنفی را در یک نهاد مشخصی به نام «تشکل مستقل کارگری» انجام می دهد و فراتر از این نباید برود و نمی رود؛ و یک سلسله خواست های سیاسی دارد که آنها را در یک حوزه ی دیگر یا در نهادهای دیگری مانند «حزب» و یا تشکیلات های دیگری آنها را انجام می دهد. در نتیجه وقتی صحبت از این می شود که در درون طبقه کارگر یک سلسله خواست های سیاسی

طرح می‌شود، بعضی از دوستان این تطابق با تعریف‌هایی «از قبل داده شده» که نمی‌بیند و پس به آن واکنش نشان می‌دهند.

به نظر من تعریف‌ها را باید بگذاریم کنار و ببینیم وضعیت طبقه کارگر در شرایط کنونی چگونه است. این وضعیت هم به نظر من ناشی از ماهیت دولت سرمایه‌داری داخل ایران است و این مسأله را نمی‌توانیم از مطالبات کارگران از هم جدا کنیم.

دولت سرمایه‌داری ایران یک دولت، متعادل، معتدل، بورژوا دمکراتیک که در کشورهای اروپایی می‌بینیم نیست. ماهیتاً این دولت، یک دولتی هست که توسط امپریالیزم بر جامعه ما تحمیل شده، و دچار ناهنجاری‌های عمیق در خودش هست و از این نقطه نظر انواع اقسام ابزار را به کار می‌برد و در تمام سطوح؛ تمامی مطالبات طبقه‌ی کارگر را سرکوب می‌کند. از این نقطه نظر مطالبات طبقه کارگر هم یک پارچه و یک جور نمی‌تواند باشد.

یعنی در مقابل طبقه کارگر یک سلسله مطالبات صنفی وجود دارد مانند: مطالبات برای حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، حق بازنشستگی، حق مرخصی و ... اینها خود طبیعتاً یک سلسله مطالباتی هست که طبقه کارگر در ابتدای مبارزه اش هر تشکلی که باشد حتی اگر تشکل مستقل کارگری هم وجود نداشته باشد این شعارها و مطالبات را دنبال می‌کند. که در کشورهای اروپایی هم می‌بینیم، که در اتحادیه‌های کارگری این نوع مطالبات خیلی رایج است و سندیکاهای کارگری، اتحادیه‌های کارگری در مورد این مسائل شروع به چانه زنی با دولت می‌کنند و یک سلسله امتیازات می‌گیرند و گاهی هم نمی‌گیرند و اعتصابات و اعتراضات و ... شکل می‌گیرند. در کشورهای نظیر ایران این مطالبات در واقع تنها مطالباتی نیستند که طبقه کارگر طرح کرده است. در مقابل طبقه کارگر، یک سلسله مطالبات دمکراتیک وجود دارد مثلاً: آزادی بیان، آزادی مطبوعات به دلیل ماهیت رژیم، آزادی تجمع، حق اعتصاب، این نوع به اصطلاح مطالبات دمکراتیک در واقع سنناً دمکراتیک در مقابل طبقه کارگر طرح می‌شود و حول این نوع مطالبات مبارزه می‌شود.

اضافه بر اینها، یک سلسله مطالبات دیگری هم در درون طبقه کارگر طرح می شود و باز به دلیل ماهیت اختناق آمیز رژیم یک سلسله مطالبات که فراتر از این مطالبات می رود چهارچوب نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. مثلاً مسأله کارگران در برخی کارخانه ها طرح می کنند «اگر کارخانه سودآور نیست کنترل اش را به ما بدهید و خودمان اداره این کارخانه ها را بدست می گیریم». در همین پنج، شش ساله گذشته و در دورانی که اوج مبارزات کارگری بوده ما می بینیم که این مطالبات به هم آمیخته می شود. مثال های فراوانی هست. مثلاً کارگران بارش اصفهان، اینها در واقع حول مسأله ی مطالبه ی حقوق عقب افتاده ی خودشان و یا مطالبات صنفی کارگری شروع به فعالیت و اعتراض کرده، و جاده می بندند و یا می آیند در خیابان ها، در جلوی مجلس و اعتراض می کنند. بلافاصله به دلیل ماهیت رژیم، اینها مورد تهاجم قرار می گیرند و تعداد بسیاری از کارگران بارش دستگیر می شوند. بنابراین تا اینجا مطالبات اینها، مطالبات صنفی بوده، ولی به محض اینکه اینها دستگیر می شوند. مطالبات دموکراتیک از قبیل «آزادی زندانیان سیاسی» مطرح می شود. یعنی روز بعد که اینها به تظاهرات می آیند و فعالیت می کنند شعار اصلی آنها اضافه بر شعار افزایش حقوق یا گرفتن حقوق عقب افتاده، مسأله ی آزادی زندانیان سیاسی است در بحبوحه ی مبارزات بهشهر و یا کارخانه ی کشمیر ما می بینیم یک سلسله مطالبات فراتر از این مطالبات دموکراتیک و مطالبات صنفی مطرح می شود، مثلاً اشغال کارخانه ها و گرفتن کنترل تولید در دست خود کارگران مطرح می شود.

بنابر این حالت های متفاوتی در داخل ایران بوجود می آید که مطالبات درهم آمیخته می شود و این تفاوت می کند با آن چیزهایی که ما در اروپا می بینیم و یا در کتاب ها می خوانیم و یا مارکس گفته باشد. بنابراین هر چه که در ۱۵۰ سال پیش توسط هر کسی که گفته باشد الزاماً مطابقت با وضعیت کنونی ایران، ندارد. وضعیت کنونی ایران شرایط کاملاً انفجاری است و از مسیر به اصطلاح «عادی» خیلی سریع خارج

می شود. بنابراین وقتی که صحبت از تشکل مستقل کارگری می کنیم واضح است که ما باید در تمام زمینه ها مبارزات کارگری را در داخل تشکلات را سازمان دهیم؛ چون آن ناشی از شکل ماهیت رژیم است و تجربه هم اثبات کرده که این کار را خود طبقه ی کارگر می کند. یعنی مرزی ما بین شعارهای صنفی، شعارهای دموکراتیک و شعارهای انتقالی که چهارچوب نظام را مورد سؤال قرار می دهد وجود ندارد.

## طبقه کارگر و حزب پیشتاز

پس از شکست انقلاب اخیر ایران، فعالین جنبش کمونیستی- در ارزیابی این شکست- بطور عمومی به دو دسته تقسیم شدند. ارزیابی نخست- که عمدتاً توسط گروه های سنتی طرح شد- علل شکست را "عدم آمادگی" طبقه کارگر برای گسترش انقلاب دانسته و خود را از هرگونه اشتباه میرا پندا شتند. در اینکه چنین ارزیابی ای انحرافی است نیابستی تردیدی داشت. در واقع نه تنها گروه های سنتی از اشتباه میرا نبودند که خود عامل اصلی شکست انقلاب اخیر بودند و تا اخذ درسهای لازم از اشتباهات گذشته و ارزیابی بنیادین سیاسی و تشکیلاتی از وضعیت خود، هیچ یک در آینده قادر به ارائه یک بدیل انقلابی نخواهند بود. انحراف های سیاسی و برنامه ای و ندانم کاری های تشکیلاتی این سازمان ها، ریشه اساسی شکست انقلاب اخیر بوده است.<sup>۵</sup>

ارزیابی دوم، اما در واکنش به عملکرد و کارنامه گروه های سنتی، توسط فعالین کارگری جنبش کمونیستی ایران ارائه شده و کماکان می شود. این گرایش ها علل انحراف را نه تنها بر عهده گروه های سنتی گذاشته، که از آن فراتر رفته و نظر خود را تنوریزه کرده اند. آنان با تقسیم بندی طیف چپ کمونیست به دو دسته "کارگر" و "روشنفکر"، مسبب شکست هر انقلابی (و از جمله انقلاب اخیر ایران) را انحراف های "روشنفکران" قلمداد می کنند. این قبیل ارزیابی ها، در واقع آن روی سکه جمع بندی گروه های سنتی از انقلاب اخیر است- و با وجود انتقادهای صحیح در مورد گروه های سنتی از انقلاب اخیر است- و با وجود طرح برخی

---

<sup>۵</sup>- نقد کارنامه گروه های سنتی و برنامه های آنان از حوصله این مقاله خارج است، در موقعیت دیگر به آن خواهیم پرداخت.

انتقادات صحیح در مورد گروه های سنتی و حزب های " کمونیستی " در سطح بین المللی- خود دچار انحراف های عمیق سیاسی می شوند.  
برای بررسی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی باید از ریشه های تاریخی آن آغاز کرد.

### ریشه های تاریخی حزب پیشتاز انقلابی

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیزته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوایی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.

زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های ۱۸-۱۹ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفا اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داده اند (و می دهند). در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوایی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها<sup>۱</sup>، گروه ای

---

<sup>۱</sup>- ژاکوبین ها: از اعضای "کلوب ژاکوبین" که در سال ۱۷۸۹ تأسیس شده بودند. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها -تحت رهبری "روبسپیر"- در ژوئیه ۱۷۹۳ "کمیته امنیت عمومی" را از دست گروه "ژیروندن"ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به "حکومت ترور" را تشکیل دادند. در ژوئیه ۱۷۹۴ با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و "روبسپیر" اعدام شد.



برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوایی و عوام فریبی های بورژوایی مبنی بر "برابری" و "برادری"؛ را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف<sup>۷</sup> و همراهانش در انقلاب فرانسه ظنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوایی ظاهر شدند. لاسال<sup>۸</sup> و ویلهم لیبنکشت<sup>۹</sup> با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال "مردم گرایان"، نخستین سازمان های سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پالخانف<sup>۱۰</sup>، پدر "مارکسیزم روسیه"، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در

---

<sup>۷</sup>- فرانسوا بابوف: در سال ۱۷۶۰ تولد شد و از سال ۱۷۸۵ افکار کمونیستی پیدا کرد. در ۱۷۹۴ به حکومت "ژاکوبین ها" انتقاد کرد و برنامه "سانکولات"ها (تهدیدستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، "کمیته قیام" را در سال ۱۷۹۶ ساخت. این کمیته لو رفت، و "بابوف" زندانی شد به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضد سرمایه داری ای سازمان داد.

<sup>۸</sup>- فردینالد لاسال: متولد سال ۱۸۲۵. در انقلاب ۱۸۴۸ دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال ۱۸۶۳ از بنیانگذاران اصلی "انجمن سراسری کارگران آلمانی" بود. این انجمن بر اساس پلاتفرم "سوسیالیزم دولتی" بنیاد شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال ۱۸۶۳ فوت کرد.

<sup>۹</sup>- ویلهم لیبنکشت: متولد سال ۱۸۲۶. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت فعال داشت. عضو "اتحادیه کمونیست" شد و در "انجمن تعلیم کارگران آلمان" و "انجمن سراسری کارگران آلمانی" نیز فعالیت داشت. در سال ۱۸۶۹ یکی از بنیادگذاران "حزب سوسیال دمکرات آلمان" بود و در سال ۱۸۷۰، همراه با "بیل"، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام های جنگی رأی دادند- و بدین دلیل زندان شدند. او در سال ۱۹۰۰ فوت کرد.

<sup>۱۰</sup>- گنورگی پلخانف: در سال ۱۸۵۶ تولد شد. در سال ۱۸۷۵ فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از "نارودنیک"ها، در سال ۱۸۸۳ نخستین گروه مارکسیستی روسی، "گروه آزادی کار"، را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها

ابتدا عضو سازمان مردم‌گرای "زمین و آزادی" بود. در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی برون آمدند.

همانطور که سندی‌کالیزم، جنبش کارگری را محدود می‌کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست‌هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوازی سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان‌های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

"... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می‌دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می‌کنند و می‌کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش‌های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می‌کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال‌دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی‌تواند به پیش رود.... و بسود خرده بورژوازی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می‌شود."<sup>۱۱</sup>

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می‌بایستی هم از سازمان‌های خودانگیخته، و هم از حزب‌های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود. نخستین سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گام‌های حیات خود را برداشت، قطب‌جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف

---

گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال ۱۹۱۸ فوت کرد.

<sup>۱۱</sup> - "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس

۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب‌های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را بوجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمان های کارگری می شود. طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد. با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

حال می پردازیم به قواعد و اصولی که کارگران پیشرو و انقلابیون، برای تبدیل حزب خود از یک کلوب بحث و جدل های بی پایان و فرسایشی بین پرولتاریا و خرده بورژوازی، به یک حزب سیاسی که تجلی منافع تاریخی کارگران در آن نهفته است، باید در دست داشته باشند.

### اهمیت برنامه پرولتاریا

برخی از فعالان کارگری، وجه تمایز بین "کارگر" و "روشنفکر" را برجسته می کنند. در صورتی که برنامه و عقایدی که کارگران و روشنفکران با خود حمل می کنند حائز اهمیت و کلیدی است. در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوایی می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوایی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیزم خرده بورژوایی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آنچه رادیکالیزم خرده بورژوایی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. فقط

کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر محو طبقات، دولت و کلیه وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا و یا دمکراسی کارگری مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد. اختلاف نیز بر سر همین مسأله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوایی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موفقیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

"در حالی که از یکسو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی به گرد کمونیزم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند."<sup>۱۲</sup>

به سخن دیگر، تنها نیرو ای می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد

<sup>۱۲</sup> - "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان

انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲.

سوسیالیزم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز انقلابی نیز در همین نکته مهم نهفته است.

## مسأله آگاهی طبقاتی

آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیزه توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، که یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آنهم تنوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تنوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا حزب های توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود.<sup>۱۳</sup> به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هینت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تنوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

### حزب پیشتاز انقلابی و نظریات مارکس و انگلس

در ابتدا بایستی تأکید شود که روش ساختن یک حزب کارگری کمونیستی، یک فرمول عام برای تمام موارد و وضعیت تاریخی نیست. تجربه طبقه کارگر، شکل

---

<sup>۱۳</sup> - "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

سازماندهی خود و سایر قشرهای تحت ستم را تعیین کرده است. در دوره حیات مارکس و انگلس شکل سازماندهی در مراحل مختلف تغییر کرد؛ اما در مجموع، مبارزه در راستای ساختن یک حزب کارگری (بین المللی) بر علیه نفوذ نظریات خرده بورژوازی (گرایش های شبه ژاکوبینی، سوسیالیست های تخیلی و سپس آنارشویستی) در جنبش کارگری بوده است. مارکس و انگلس در دوره حیات خود بطور عمومی "سر ترکه" مبارزه را به طرف ساختن یک حزب توده ای کمونیستی به دور از انحراف های خرده بورژوازی خم کرده بودند. در زمان مارکس و انگلس رفرمیزم در جنبش کارگری هنوز نفوذ نکرده بود (به غیر از دوره آخر حیات آنان). در برخورد به نظریات مارکس و انگلس، در راستای ساختن حزب کارگری کمونیستی، باید به چهار دوره متمایز از یکدیگر اشاره شود.

دوره نخست سال های ۱۸۵۰ - ۱۸۴۷ دوره فعالیت در "اتحادیه کمونیست"؛

دوره دوم ۱۸۶۴ - ۱۸۵۰ سال های فروکش و وقفه در مبارزات کارگری؛

دوره سوم ۱۸۷۲ - ۱۸۶۴ سال های دخالت در انجمن بین المللی کارگران؛

دوره چهارم، از ۱۸۷۲ به بعد، مرحله آغاز ظهور جنبش توده ای سوسیال دمکراسی.

برای آشنایی با نظریات مارکس و انگلس و تشابه آن با نظریه سازماندهی حزب پیشتاز انقلابی، نگاهی اجمالی به این دوره ها ضروری است:

الف) دوره اتحادیه کمونیست - در سال ۱۸۴۶ مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین المللی خود به نام «کمیته های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته ها با «اتحادیه عدالت» - یک انجمن مخفی بین المللی در آلمان - تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیست» را پایه گذاشت. در فوریه ۱۸۴۸، بنا بر تقاضای اتحادیه، «بیانیه کمونیست» توسط مارکس و انگلس نگاشته

شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده های اولیه مارکس در باره حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش "پرولتاریا و کمونیست ها" چنین آمده است: "رابطه کمونیست ها با پرولتاریا بطور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند. آنان منافع جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود بوجود نمی آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می کند.

۱ کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه گر می سازند. ۲- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می کنند.

بهمین دلیل کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه حزب های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا.<sup>۱۴</sup>

---

<sup>۱۴</sup> - "بیانیه کمونیست" - مارکس و انگلس (فوریه ۱۸۴۸)، انتشارات فانوس (باز تکثیر: نشر کارگری سوسیالیستی).



در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه های کوچک "توطئه گرایانه" و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست ها را با طبقه کارگر توضیح دادند. هم چنین، آنان در مورد بین المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته ها، هنوز بطور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسأله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب های ۱۸۴۸، بخصوص در آلمان، و ضعف "اتحادیه کمونیست" در دخالت متشکل و مؤثر در قیام های توده ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته های مارکس تکامل داد. در پائیز ۱۸۴۹ مارکس که در لندن در تبعید بسر می برد، «کمیتة مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب های ۱۸۴۸ در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی ترین درجه آگاهی طبقاتی) و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب ۱۸۴۸ چنین نوشت:

"...اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضاء که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوایی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های

خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد.<sup>۱۵</sup>

همانطور که مشاهده می شود، نزد مارکس "سست شدن" تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوایی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:

"مدت هاست که هیچ توهمی در باره این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوایی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راست گرا و چپ گرا پیش خواهد آمد."<sup>۱۶</sup>

(ب) دوره فروکش انقلاب ها- طی ۱۴ سال بین ۱۸۶۴-۱۸۵۰، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند. در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب «سرمایه» بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های ۱۸۴۸، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

(ج) دوره تأسیس بین الملل اول- در سپتامبر ۱۸۶۴، مارکس به جلسه «انجمن بین الملل کارگران» در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سر آغاز کرد. این انجمن طی دوره ای به علت

---

<sup>۱۵</sup> "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات ۳۱۹-۳۲۰.

<sup>۱۶</sup> - نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹.

آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپایی و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری - بخصوص در بریتانیا و فرانسه- تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» ناسیونالیست های ایتالیایی، «پرودن» اصلاح طلبان فرانسوی و «اوون» سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش «اصول» این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، به انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند "رهایی طبقه کارگر فقط توسط خود طبقه کارگر عملی است"، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا "رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است"، بلکه یک مسأله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است"، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، توسط مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری ۶۷-۱۸۶۶، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره، لوزان (۱۸۶۷)، طرح شد که: "رهایی اجتماعی کارگران از رهایی سیاسی آنان جدا ناپذیر است." هم چنین در کنگره بروکسل (۱۸۶۸)، سیاست های طرفداران «پرودن» شکست خورد. در کنفرانس لندن (۱۸۷۱)، ترمیم پراهمیتی به «اصول» انجمن داده شد:

" در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه حزب های طبقات دارا- متشکل کند.

این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می‌کند.<sup>۱۷</sup>

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش‌های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین‌المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش‌های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش‌های انحرافی موجود قرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید «گذشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد»<sup>۱۷</sup> نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر «میخائیل باکونین» و طرفدارانش در حزب آناشیسستی «اخوان بین‌الملل»، به بین‌الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین‌الملل را با ماجراجویی و توطئه‌گری به بن‌بست کشاندند. مبارزه «باکونین» علیه «شورای عمومی» بین‌الملل، بحران بین‌الملل را عمیق‌تر کرد. با شکست «کمون پاریس»، کلیه سازمان‌های کارگری در سطح بین‌المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. و بین‌الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس «سرترکه» را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه‌ای به «بلوک» در ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ چنین ارائه می‌دهد:

«مارکس و من تا حدودی در باره تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم کسانی که آن مبارزات را انکار می‌کردند. و ما هیچوقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم»

---

<sup>۱۷</sup> - نامه انگلس به ببل، مجموعه نامه‌های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹.

د) دوره ظهور سازمان های توده ای سوسیال دمکرات - از سال ۱۸۷۲ به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. بخصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تنوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، بخصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ رفرمیزم بود. انگلس در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۳ به «بیل» چنین نوشت:

*"نبایستی تحت تأثیر فریادهای "وحدت طلبانه" قرار گرفت... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد."*

در اینجا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. هم چنین، در سال ۱۸۷۵ به محض اتحاد طرفداران «لاسال» با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل «حزب کارگری سوسیال دمکراتیک» در آلمان، مارکس در «نقد برنامه گتا»، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همانطور که در این چهار دوره مشاهده می شود، مسأله مارکس و انگلس عمدتاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوایی و رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همانطور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکاء بر اعضاء قابل اعتماد در درون حزب

کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز انقلابی در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

### آگاهی طبقاتی از «پیرون» یا «درون»؟

برخی بر این اعتقاد استوار هستند که طبقه کارگر خود قادر نیست که به جهان بینی مارکسیستی دست یابد و این آگاهی باید "از خارج" توسط «روشنفکران کمونیست» به داخل طبقه کارگر وارد شود. پیش از بررسی صحت و سقم این نظریه بایستی به ریشه های تاریخی آن اشاره شود.

این نظریه، در ابتدا، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دمکراسی اتریش و سپس توسط «کارل کانوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کانوتسکی در زیر آورده می شود:

"چنانچه سوسیالیسم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود.... بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیسم زنده ای بسازد. این سوسیالیسم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوائی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و پی ریزی کردند." (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

" بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد." <sup>۱۸</sup>

سپس لنین جزوه «چه باید کرد»، با استدلالاتی به استناد به نوشته کانوتسکی را نگاشت. در اینکه بحث کانوتسکی و لنین مبنی بر اینکه آگاهی سوسیالیستی محصول خود بخودی مبارزه طبقاتی و جامعه سرمایه داری نیست، نباید تردیدی کرد - صرفاً کافی است که نظری به وضعیت جنبش کارگری در انگلستان در قرن ۱۹ و ایالات متحده امریکا در قرن اخیر افکنده شود که جنبش کارگری بخودی خود آگاهی سوسیالیستی را در چهارچوب نظام سرمایه داری کسب نمی کند. این نکته هم صحت دارد که لنین در "چه باید کرد؟" بطور مشخص در مورد ورود آگاهی سوسیالیستی "از خارج" به درون جنبش کارگری اشاره می کند، او می گوید که:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تنوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند." <sup>۱۹</sup>

---

<sup>۱۸</sup> - "تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش"، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹.

<sup>۱۹</sup> - چه باید کرد- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-

اما، باید در نظر داشت که مقاله لنین خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودویی با سرمایه داری "بخودی خود" و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را ببهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردارها، لنین در سال های ۱۹۰۱ - ۱۹۰۳ به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

"اغلب می گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تنوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین مینماید کاملاً حقیقت دارد و بهمین جهت هم هست که اگر خود تنوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تنوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران بسهولت آن را فرامی گیرند..."<sup>۲۰</sup>

بنا بر این از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ بشرط اینکه این کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود .

---

۲۰ - همانجا، صفحه ۲۹۴.



اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

"پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگانه آن سوسیال دمکراسی را بوجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد"

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب "مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور" محسوب می شود، صرفاً در صورت "گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل "یک جانبه" لنین در جزوه "چه باید کرد؟" در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی به طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و "طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است" و یا "عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" تکامل می یابد. این "عناصر کارگری" در درون جنبش کارگری نیز رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را گذاشت و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی دقیقاً نظریات مندرج در "چه باید کرد؟".

## «هسته های مخفی» و بورکراسی

برخی بر این نظر اعتقاد دارند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

"فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را درنیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود..."<sup>۲۱</sup>

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضاء در کلیه سطوح - به خصوص در سطح تصمیم گیری - یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به

<sup>۲۱</sup> - "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲.

روی «توده ای» از اعضاء غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحن و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتراک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که "بطور خود انگیخته به مبارزه برخاسته اند"، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتدالی انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک دورنی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

### وجه تمایز حزب پیشتاز انقلابی با احزاب توده ای

انگیزه اصلی ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی»، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی،

مماشت جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری و وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ که از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

بنابراین تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد (البته تا دوره اعتلای انقلابی). لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دموکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتاز انقلابی نیستند.

در نتیجه؛ هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقه کارگر را به خود جلب کند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است. اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را بخود دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» که خارج از طبقه قرار گرفته و صرفاً «دستور عمل» صادر می کند، باشد. حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل

از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تایید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسأله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه فقط از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا که کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن

یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کنند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی از سازمان های «کمونیستی»، «دمکرات» و «انقلابی» باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.

البته باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، است. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آنصورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر

پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. بهر ور، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

بنابر این، حزب پیشتاز انقلابی از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز انقلابی در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مبارزه با رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز انقلابی بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

### رعایت دمکراسی در حزب کارگری

حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دمکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری

دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه اعضا بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضا بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحثها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز انقلابی که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز انقلابی کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی که منعکس کننده نظریات اکثر اعضا هست- را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه اعضا در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالت گری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.



## حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

حزب پیشتاز انقلابی، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوازی و سائتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاها کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه ها غیرسوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و جمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز انقلابی امر دخالتگری در میان جمععاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند.

شهریور ۱۳۸۲

## مطالبات کارگری در دوره آتی

در وضعیت کنونی، طرح مطالبات کارگری برای دوره آتی جنبش کارگری از دو زاویه حائز اهمیت است.

**نخست؛** بررسی مطالبات کارگری؛ از زاویه تحولاتی سیاسی که به ویژه طی یکسال اخیر در ایران بوقوع پیوسته؛ مهم است. تغییراتی که به برقراری پیوند نزدیک تر رژیم با دول غربی منجر شده است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شد؛ اما تا سال پیش به فرجام نرسید. بیست و سه سال پس از انقلاب ایران، قانون جدید سرمایه گذاری خارجی ایران که با اختلاف نظرهای بسیار شورای نگهبان و مجلس همراه شده بود، در «مجمع تشخیص مصلحت نظام» مطرح شد و مجمع در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ این قانون را تصویب کرد. همزمان با این تصمیم مشترک از سوی هردو جناح هیئت حاکم، دول غربی اقدامات خود نسبت به ایران را آغاز کردند. در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. سپس دور دوم مذاکرات رژیم، به نمایندگی محمد حسین عادل (معاون اقتصادی وزارت امور خارجه) و «کریس پترن» کمیسر امور خارجه اتحادیه اروپایی، در خصوص موافقت نامه های تجارت و همکاری اقتصادی در ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در بروکسل انجام شد و تا امروز ادامه یافته است. در پی این تحولات نوین؛ محمد خزاعی، رئیس کل «سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی»، اعلام کرد که ایران در ماه های پیش ۵۴ طرح درخواست سرمایه گذاری با حجم ۴/۵

میلیارد دلار در یافت کرده که این رقم از قراردادهای ۱۰ سال گذشته بیشتر بوده است.<sup>۲۲</sup>

اما، زمینه ریزی های اخیر دولت و جذب سرمایه های خارجی به ایران؛ به نوبه خود تغییراتی در وضعیت کارگران ایجاد خواهد کرد. احیای یک نظام سرمایه داری «اصلاح طلب»، مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن فراتر سرمایه های خارجی و هم چنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود تا حدودی اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به اینجا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل و عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم (به ویژه جناح اقتدار گرا) از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

---

<sup>۲۲</sup>- روزنامه اقتصادی آسیا، ۱۶ بهمن ۱۳۸۱

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. هم چنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قطع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد. از این رو اختلافات درونی هیئت حاکم نیز در تدارک این زمینه ریزی همه کاهش یافته اند. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، مورد توافق هر دو جناح هیئت حاکم قرار گرفته است. جهت گیری اخیر ۱۵ دولت اروپایی در برسمیت شناختن ایران به مثابه یک کشور «امن» و برقراری پیمان های اقتصادی با دولت ایران و همزمان با آن ظهور نابهنگام «سازمان بین المللی کار» و برای نخستین بار گشایش دفتر رسمی آن در ایران (بنا بر گفته اخیر فاطمه کروی، ایسنا ۳۰ فروردین ۱۳۸۲) همه در راستای زمینه ریزی برای استعمار مضاعف کارگران. از اینرو در دوره آتی مبارزات و مطالبات کارگری در بُعد نوینی ظاهر می گردد.

دوم؛ بررسی مطالبات کارگری؛ از زاویه پراکندگی و انشقاق نیروهای کمونیستی و عدم پیوند آن با جنبش کارگری نیز حائز اهمیت است. بدیهی است که با تحولات آتی سیاسی در درون جنبش کارگری، نقش نیروهای کمونیستی نیز در امر دخالتگری در درون جنبش کارگری اهمیت پیدا می کند. اگر تغییرات در درون جنبش کارگری از مبارزات تدافعی به مبارزات تعارضی منجر گردد؛ وضعیت کمونیست ها نیز از حالت «نظاره گری» به حالت «دخالتگری» می باید تغییر کند. بیش از یک ربع قرن «بحث» و «تبادل نظر» در راستای یافتن «اتحاد» در خارج از کشور بین نیروهای کمونیستی؛ نشان داده است که روش ایجاد اتحاد اپوزیسیون چپ بدون حضور

سیاسی در درون جنبش کارگری و پیوند با پیشروی کارگری، به بن بست رسیده است. به علت این بی توجهی و ندانم کاری ها و اشتباهات سیاسی جریانهای چپ، در دوره پیش، کارگران پیشرو اعتماد خود نسبت به این سازمان ها و گروه ها از دست داده اند. کسب اعتماد در درون کارگران تنها از طریق دخالتگری مؤثر کمونیست ها بر محور مسایل و مطالبات کنونی کارگران؛ عملی است.

امروز تمام نیروهای راستگرا (سلطنت طلب و مشروطه خواه) و میانه گرا (جمهوری خواه، سوسیال دمکرات و غیره) در حال جبهه گیری و وحدت برای امر دخالتگری در راستای تقویت بورژوازی در ایران هستند. هم چنین گرایش های سانتریست با به بدک کشاندن نام «کمونیسم» و «کارگری» مشغول «پلمیک» و تبادل نظر با گرایش های راست بورژوایی هستند. برخی با دعوت رضا پهلوی به کنگره حزب شان و بحث و تبادل با سلطنت طلبان و جبهه ملی در شبکه های تلویزیونی؛ و برخی دیگر با مباحثات «میز گرد» با بنی صدر و داریوش همایون، سمت و سو و تمایل خود را نشان می دهند.

در صورتی که نیروهای کمونیستی کماکان در انشقاق و پراکندگی بسر می برند. توافق بر دخالتگری بر محور مطالبات کارگری تنها راه همسویی نیروهای کمونیستی با یکدیگر هست. دوران «بحث» و «تبادل نظر» و «تدوین برنامه» و «اتحاد» های بی پایه و بدون ارتباط با کارگران پیشرو، به پایان رسیده است. زمان دخالتگری و تدوین برنامه و اتحاد و ساختن حزب پیشتاز کارگری، همراه با پیشروی، فرا رسیده است (اگر دیر نشده باشد). نیرو های کمونیستی که در گفتار و کردار خواهان همسویی با طبقه کارگر هستند، می باید امر دخالتگری را جدی تلقی کنند، و در راستای تقویت جبهه ضد سرمایه داری در ایران کوشش کنند. و این امر بدون تدقیق و توافق بر مطالبات محوری دوره آتی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

به این دو علت بازنگری مطالبات کارگری برای دوره آتی در وضعیت کنونی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما؛ پیش از بررسی مطالبات محوری کارگران برای دوره آتی، باید دید که چه مطالباتی بسیج کننده و منطبق با وضعیت کنونی نیستند. در طیف «چپ کارگری»، در مورد مطالبات محوری کارگری، عموماً دو انحراف وجود دارد که اینها دو روی یک سکه هستند.

نخست، مطالباتی است که توسط سازمان های سنتی بر جنبش کارگری تحمیل می گردد. یکی از مطالبات «رادیکال»؛ شعار «سرنگونی رژیم» و دیگری شعار «انقلاب» است. سازمان ها سنتی این قبیل شعارها را از گنجینه های خود هر زمان که نیاز آنها احساس می کنند، بیرون آورده و برای رادیکال جلوه دادن خود؛ از آنها استفاده می کنند. حتی برای نشان دادن حقانیت مطالبات خود؛ وضعیت عینی اجتماعی را به صورت غلو آمیز و بنا بر آرزوها و آمال خود و نه واقعیت ها، «سناریوسازی» می کنند. برخی استدلال می کنند که سرنگونی رژیم قریب الوقوع است و رهبری انقلاب (بخوانید حزب خود ساخته شان) آماده تسخیر قدرت است! برخی دیگر برای رهایی از دخالتگری در امور کارگری؛ در مقابل هر یک از شعارها روزمره کارگری؛ شعار «انقلاب» را قرار می دهند. شعارهایی مانند «فراندوم خیر؛ انقلاب آری!»؛ «مجلس مؤسسان خیر، انقلاب آری!»؛ «انجمن های صنفی خیر، انقلاب آری!» و غیره نمونه هایی از اینگونه «دخالتگری»ها است. اطلاعاتیه صادر کردن مرتب در مورد «شعله ور شدن» انقلاب و حمایت لفظی از کارگران هنوز از رونق بسیاری برخوردار است. این برخوردها همه نمایانگر امتناع از امر دخالتگری و شانه خالی کردن در مورد مسایل روزمره کارگری است و نه رادیکالیزم انقلابی! این سازمان ها در سطح تشکیلاتی خود را قیم کارگران دانسته و در سطح طرح مطالبات، خواسته های خود را جایگزین درخواست های کارگری می کنند.

در این امر ترییدی نیست که در سرلوحه هر جریان کمونیستی شعار براندازی نظام سرمایه داری و انقلاب کارگری بایستی قرار گیرد. زیرا این شعارها از ذات خود نظام سرمایه داری ظاهر می گردند. دولت های سرمایه داری نیروی مسدود کننده و

بازدارنده رشد نیروی مولده و شکوفایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اند. تنها با سرنگونی قهر آمیز آنها، توسط یک انقلاب کارگری (توسط کارگران؛ دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم، بخش هایی از زنان و جوانان) رهایی کامل انسان ها از بندهای سرمایه داری، امکان پذیر است. اما؛ از این استدلال های درست نمی توان به این نتیجه رسید که این شعارهای را می توان هر لحظه و در هر زمانی بر جنبش کارگری تحمیل کرد. برای براندازی رژیم بایستی تدارکات لازم، حداقل در درون کارگران پیشرو، را از پیش سازمان داد. بخش تعیین کننده از کارگران پیشرو بایستی به ضرورت براندازی و جایگزینی آن با حکومت کارگری رسیده باشند و قدرت کارگری خود را تجربه کرده باشند. سازماندهی اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه ها، بدست گرفتن تولید و توزیع در صنایع توسط کارگران؛ از پیش شرط های لازم برای تدارک سرنگونی نظام حاکم است.

دوم، آنروی سکه انحراف دسته اول، توسط برخی از فعالان جنبش کارگری طرح می گردد. بر خلاف دسته اول؛ آنها برای مرتبط کردن ارگانیکی خود به کارگران؛ مبلغ عام ترین شعارهای طبقه کارگر می شوند. آنها استدلال می کنند که از آنجایی که کارگران در مجموع به برخی از مطالبات نرسیده و یا شرایط آماده نشده است؛ طرح بسیاری از مطالبات غیر ضروری است. برای نمونه در دخالتگری خود، مطالبه مرکزی «حق اعتصاب» را از قلم می اندازند. از اینروسازماندهی آنها نیز متوجه عموم کارگران است. بدیهی است که عام ترین مطالبات کارگران شامل عقب افتاده ترین آنهاست.

اگر دسته اول خود را جایگزین کارگران می کند؛ دسته دوم، از عموم کارگران دنباله روی می کند. اگر دسته اول دچار انحراف فرقه گرایی می شود؛ دسته دوم دچار انحراف فرصت طلبی می گردد. اینها دو روی یک سکه هستند؛ زیرا وجوه مشترک با هم دارند. هر دو این انحراف ها در نهایت صحنه مبارزاتی را خالی گذاشته و راه را برای نفوذ عقاید رفرمیستی باز می کنند.

ایراد اساسی هر دو دسته در این است که وجه تمایزی مابین کارگران به مفهوم اعم کلمه و کارگران به مفهوم اخص کلمه قابل نیستند. آنها تمایزی بین مطالبات و سطح آگاهی عموم کارگران از یک سو و مطالبات کارگران پیشرو از سوی دیگر قابل نمی شوند. در این مورد بیشتر توضیح داده می شود.

در سال پیش، اعتراضات بسیار وسیع، و از لحاظ مبارزاتی متنوع، توسط کارگران ایران سازمان یافته است: اعتراض ها، تحصن ها، راهپیمایی ها، تجمع ها، اعتصاب های غذا، جاده بندی ها و مختل کردن ترافیک و هم چنین و از همه مهمتر اعتصابات کارگری. گرچه به علت وضعیت وخیم عینی طبقه کارگر: عدم وجود امنیت کار و مشاغل، اختناق، سرکوب، کشتار، تبلیغات ضد کارگری نهادهای دولتی مانند «خانه کارگر» و «کانون عالی شورای های اسلامی» و «حزب اسلامی کار» و غیره، اعتراضات کارگری در دوره اخیر عمدتاً از روی استیصال صورت گرفته است. به سخن دیگر کارگران بطور اعم مبارزات خود را از روی اجبار انجام داده؛ به امید آنکه فشارهای اقتصادی موجود را تقلیل دهند. در بسیاری از موارد کارگران مجبور به عقب نشینی شده و دست استمداد به سوی «خانه کارگر» و یا «حاجی آقاها» و «سازمان بین المللی کار» بلند کرده اند. به سخن دیگر مبارزات کارگران در دوره اخیر عموماً تدافعی بوده است.

اما در میان کارگران، بخش دیگری از آگاه ترین و با تجربه ترین آنها ظاهر شده اند. اینها کارگرانی هستند که به مطالباتی فراتر از کارگران عادی دسترسی پیدا کرده و در سازماندهی کارگران به عنوان رهبران عملی آنها نقش مهمی در دوره پیش ایفا کرده اند. آنها در واقع «کارگر روشنفکرانی» هستند که در صف مقدم جبهه سرمایه داری به مبارزات مستمر و سازماندهی کارگران دامن زده اند. گرچه این قشر اجتماعی هنوز متشکل و سراسری عمل نمی کند؛ اما؛ به مثابه رهبران عملی طبقه کارگر؛ همانند روشنفکران مجهز به مقالات و کتب و تحلیل وضعیت سیاسی هستند. این ها امر سازماندهی کارگران را در دو دهه پیش، عمدتاً در کارخانه های بحران



زده؛ برعهده داشته اند. همسویی کمونیست ها با این قشر، و تمرکز بر فعالیت ها و گسترش مطالبات این قشر اجتماعی برای پیشبرد مبارزات آتی کارگری مهم است. برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی موجود؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره؛ شامل «مطالبات دمکراتیک» هستند.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست ها بوده و هست، اما در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی، مگر در وضعیت استثنایی، دشوار است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست هایی را نمی تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند. با این وجود، چنین خواست هایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آنها باید صورت پذیرند. زیرا به علت وضعیت اختناق؛ گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل می گردند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و هم

چنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر اینها، برای آنکه، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست‌هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از «آن» خود کند. کارگران در دوره پیش بر محور برخی از مطالبات مبارزه کرده اند.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آنها نیز نظام سرمایه داری را نفی نمی کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب‌های سوسیال دمکرات می توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست‌ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست‌ها در کشورهای نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا دشوارند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه ی کارگر. اما علیرغم اینها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات در توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می باشند.

از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می دهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه حزب پیشتاز انقلابی آتی در ایران قرار می گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل؛ هیچیک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی توانند باشند. در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دمکراتیک و حداقل، فراتر می رود.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر آماده می کند.

بدیهی است که تمام شعارها دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آنها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی توان به صورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. حد اقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یکسو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ایفا می کند.

یکی از مطالبات «دمکراتیک» که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می گردد: حق اعتصاب است. درک «اصلاح طلبان» رژیم سرمایه داری و

مماشات جویان در درون طبقه کارگر، اینست که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود به شرطی که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن توجه نظام و اقتصاد کشور نشود»<sup>۲۳</sup>؛ و یا «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد»<sup>۲۴</sup>.

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند.

در عین حال، کمیته های اعتصاب می توانند نطفه های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

---

<sup>۲۳</sup> - جعفر کامبوزیا، اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی ۱۳۸۰

<sup>۲۴</sup> - حسن صادقی؛ اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی ۱۳۸۰

گرچه در سال پیش رقم اعتصابات کارگری چشم گیر نبوده اند؛ اما اعتصابات در راستای تحقق خواست های کارگری اکثراً حول عدم پرداخت دستمزدهای انجام گرفته است. برای نمونه می توان از اعتصابات کارگران: کفش ملی؛ جهان چیت؛ بافت آزادی؛ فولاد گستران سپاهان؛ بافنده در کردستان؛ سیما چوب؛ قند میانوآب؛ شرکت نساجی تجارت؛ شرکت واحد کرمانشاه و غیره، یاد کرد.<sup>۲۵</sup>

در دوره بلاواسطه آتی؛ با ایجاد شرایط مساعدتر مبارزاتی برای کارگران مبارزه در راستای کسب حق اعتصاب به یکی از مطالبات عمده طبقه کارگر تبدیل خواهد شد. مطالبه محوری دیگر (یکی از مطالبات «انتقالی»); اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند رامسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد..... همه و همه بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرحهای «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

<sup>۲۵</sup>- رجوع شود به «کارنامه کارگری» ۱۳۸۱؛ از انتشارات «شبکه همبستگی کارگری -

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کُند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اعتراض های کارگران کفش شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی کنند. از اینرو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و هم چنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه چند ماه پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه بدست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی»<sup>۲۶</sup> و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره

---

- اطلاعیه شماره ۵ کانون مستقل کارگری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۰<sup>۲۶</sup>

کنند»<sup>۲۷</sup> بارها در دوره اخیر ارائه داده شده است. هم چنین ماه پیش در اعتراضات کارخانه نساجی بهشهر، شعار بدست گرفتن تولید و توزیع کارخانه بدست خود کارگران؛ در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر» مطرح شد. اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه برای مقابله با نظام سرمایه داری؛ تشکیل حزب پیشتاز انقلابی و ایجاد تشکل های مستقل کارگری را در دوره آتی؛ هموار می کند.

اعتصاب؛ اعتصاب حق مسلم ماست!

«کنترل کارگری» اعمال باید گردد!

برای مطالعه سایر مقالات مسایل کارگری رجوع شود به سایت:

<http://www.kargar.org/kargaran.htm>

---

<sup>۲۷</sup> - اطلاعیه شماره ۲۱ کانون مستقل کارگری، ۶ تیر ۱۳۸۰

## آیا باید در سندیکا‌های صنفی شرکت کرد؟

ماه دیگر شهریور ۱۳۸۲، دفتر شعبه «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) در ایران افتتاح می‌شود. آی. ال. او قصد دارد با تأیید هر دو جناح هیئت حاکم «سندیکای کارگری» برای کارگران ایران ایجاد کند. در حاشیه چنین چشم اندازی است که اخیراً بحث‌های متعددی در جریان در باره چگونگی سازمانیابی تشکل‌های مستقل کارگری بر سر زبان‌ها افتاده است و در پی آن تحولات نوینی مشاهده می‌شود. این تحولات در پی سفر هیئت ویژه ای از سوی «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) به تهران، (۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر ۲۰۰۲)، و متعاقباً سفرهای نماینده‌های دولتی به مراکز آل ای او بوده است. برای ارزیابی این تحولات بررسی گزارش ویژه این هیئت در سال پیش؛ ضروری است.

در میان موارد متعددی؛ دو نکته مهم در این گزارش برجسته شده است.

**نکته نخست؛** گزارش تأکید می‌کند که «تشکل‌های سیاسی حق دخالت در امور انجمن‌های صنفی را ندارند» و نمایندگان انجمن‌هایی رسمیت دارند که متکی بر «انتخابات آزاد و با آرای کارگران انتخاب شده باشند»، و اینکه: «انجمن‌های صنفی به عنوان سندیکا‌های واقعی مورد حمایت قرار گیرند و اتحادیه‌های واقعی کارگری با مشارکت این تشکل‌ها تأسیس شوند».

**نکته دوم؛** اینکه: «تشکل‌هایی صوری که تحت عنوان «کارگر» راه اندازی شده و در وزارت کار به ثبت نرسیده اند» غیر قانونی اعلام می‌گردند. چنانچه این موارد مورد توافق دولت قرار گرفته و اجرا گردند؛ بررسی این دو نکته حائز اهمیت است.



نکته نخست،

برجسته شدن «انجمن های صنفی»<sup>۲۸</sup> به مثابه نهادهایی مستقل از احزاب سیاسی و متکی بر انتخابات آزاد. در صورت اجرای چنین طرحی، کارگران پیشرو سه شیوه محوری از برخورد در مقابل خود خواهند یافت:

اول؛ عدم شرکت در چنین نهادهایی به عنوان تشکل هایی مرتبط به دولت سرمایه داری. و در مقابل آن، تمرکز بر سازماندهی تشکل های مستقل کارگری که الزاماً نهادی رسمی نبوده و مهر تایید از «وزارت کار» را ندارد. به سخن دیگر تحریم انجمن های صنفی و تبلیغ تحریم آنها در میان سایر کارگران.

دوم، شرکت فعال و غیر مشروط در انجمن های صنفی به مثابه «تشکلات مستقل کارگری» تحت نظارت «سازمان بین المللی کار» و معیارهایی مترادف با قوانین بین المللی کار. به عبارت دیگر، انحلال خود در آنها با هدف فعالیت درازمدت پیرامون مسایل جنبش کارگری (افزایش دستمزدها و بازپس گیری حقوق عقب افتاده و غیره).

سوم، تدارک برای شرکت مشروط در انجمن های صنفی با حفظ استقلال تشکیلاتی و در عین حال تداوم کار غیر رسمی.

روش اول، گرچه این روش با در نظر گرفتن عملکرد چند دهه دولت سرمایه داری ایران، می تواند موجه جلوه داده شود، اما چنین روشی در عین حال به راحتی کارگران پیشرو را می تواند از مجامع کارگری منزوی کند. باید متذکر شد که تمام اقدامات کنونی دولت نمی تواند تنها ظاهر سازی باشد. بانک های جهانی و

---

۱- قابل ذکر است که در اینجا منظور آی ال او از «انجمن های صنفی»، انجمن های صنفی موجود وابسته به رژیم نیست. منظور سندیکاهای و اتحادیه های کارگری به سبک اروپایی آنست. ابتدا همان اتحادیه های کارگری اروپایی نیز توسط بورکراسی کارگری تصرف شده و نقش توده های کارگری در آنها تقلیل یافته است. آنچه مد نظر آی ال او است با تشکل های (با انجمن ها یا تشکل های مستقل و واقعی کارگری) متفاوت است.

سازمان های بین المللی برای سرمایه گذاری در ایران نیاز به امنیت و آرامش داشته و دولت را وادار به تن دادن به یک سلسله از قوانین بین المللی خواهند کرد (هر چند آن قوانین بین المللی خود انحرافی باشند). تضمین، تدوام و گسترش این قوانین به نفع کارگران، بستگی به شرکت و مبارزه خود کارگران برای احقاق حقوقشان است. دور زدن تجمعاتی که کارگران به صورت توده ای در آن شرکت می کنند، الزاماً در تمام شرایط صحیح نیست. در این امر تردیدی نیست که ایجاد تشکل های مستقل کارگری واقعی تنها پس از براندازی ریشه ای نظام سرمایه داری تحقق می یابد، اما استفاده از روزنه های موجود برای پیشبرد مبارزات در درون نظام سرمایه داری نیز ضروری است. زیرا کارگران تنها از طریق مبارزه و فعالیت مستمر در جامعه سرمایه داری به ماهیت واقعی رژیم و سیاست های متحدان بین المللی آن (مانند آی. ال. او.) پی برده و اعتماد به نفس کسب می کنند.

کارگران ایران بیش از ۲۴ سال مورد ارباب قرار گرفته و از هر روزنه ای برای تنفس و پیشبرد مبارزات خود استفاده می کنند. عدم شرکت کمونیست ها در میان تشکل های کارگران تحت هر عنوانی یک عمل فرقه گرایانه ای بیش نیست.

روش دوم؛ آن روی سکه روش اول است. طبیعی است که کارگران پیشرو نمی توانند تسلیم وضعیت موجود شده و هر آنچه اعلام می گردد را چشم بسته به پذیرند. شرکت غیرمشروط در «انجمن های صنفی» یا سندیکاهاى کارگری آتی می تواند کارگران را خلع سلاح کند. کارگران به اندازه کافی سیاست های و قول قرارهای سیاستمداران را تجربه کرده اند. نباید فراموش کرد که در هیچ نقطه جهان از جمله کشورهای «دمکراتیک» بورژایی (مانند سوئد، انگلستان، فرانسه، آلمان و غیره) «دمکراسی» از روی دلسوزی به کارگران اعطا نمی شود. ایجاد تشکل های کارگری/صنفی (حتی مستقل) در جوامع سرمایه داری برای تحت کنترل قرار دادن کارگران و به تعویق انداختن استقرار قدرت کارگری، طراحی شده اند.

شرکت در درون تشکل های کارگری با هدف ممانشات جویی و ایجاد پلی میان نهاد های دولتی (مانند خانه کارگر و غیره) به مفهوم تسلیم در مقابل دولت بورژوازی و ضربه زدن به منافع بلندمدت کارگران است.

**روش سوم؛** در وضعیت کنونی می تواند قابل تأمل باشد. به عبارت دیگر شرکت مشروط در «انجمن های صنفی» یا اتحادیه های کارگری با حفظ استقلال تشکیلاتی خود. این شروط کدامند:

۱- استقلال واقعی این «انجمن های صنفی» یا نهادهای کارگری از دولت و تمام احزاب سیاسی وابسته به آن.

اگر قرار باشد انجمن های صنفی نوین نیز مانند سایر نهادهای سابق دولتی مانند: «خانه کارگر»، «کانون عالی شوراهای اسلامی کار» و «حزب اسلامی کار» و «انجمن های صنفی» وابسته به دولت باشند، شرکت در این نهادها نیز بی فایده و غیر ضروری است و آنها تحریم باید گردند. زیرا نهادهای وابسته به دولت و سیاست های و جناح های آن، اجازه طرح مسایل کارگری را نخواهند داد. از آن مهم تر با انواع ترفندها از اجرا و اعمال تصمیمات کارگران که در اکثر موارد متوجه سیاست های دولت است، جلوگیری خواهد شد. یکی از شروط محوری شرکت کارگران پیشرو، در چنین نهادی، «استقلال» واقعی آن نه تنها از احزاب سیاسی که از دولت (و تمام نهادهای کارگری وابسته به آن) نیز است. در گزارش «آی ال او»، استقلال انجمن های صنفی از دولت با صراحت بیان نشده است.

۲- وجود دمکراسی، آزادی تشکیلاتی.

بحث و تبادل نظر تنها زمانی می تواند مثمر ثمر واقع شود که نتایج تبادل نظر بتواند مورد اجرا قرار گیرد. و تا زمانی که آزادی تشکیلاتی و تصمیم گیری متکی به آرای شرکت کنندگان وجود نداشته باشد، فعالیت کارگران پیشرو در آن جایز نیست. آزادی بیان، تجمع و انتشار مطبوعات و تصمیمات نهادهای کارگری در سطح جامعه؛ و استفاده از رسانه های عمومی برای تبلیغ این مواضع می باید یکی از پیش

شرط ها اصلی شرکت باشد. «انتخابات آزاد» بایستی توسط کمیسیونی متشکل از کارگران مستقل از دولت و احزاب سیاسی، همراه با هیئتی از اتحادیه های کارگری اروپایی و آمریکای شمالی؛ مورد نظارت قرار گیرد. انتخاباتی که تحت کنترل «خانه کارگر» و یا نهاد دیگر دولتی باشد نمی تواند مورد قبول باشد.

### ۳- شرکت فعال توده های کارگر.

چنین نهادی بایستی مورد پذیرش و اعتماد کارگران قرار گیرد. اگر توده های کارگری به هر علتی (عدم آمادگی ذهنی و یا عدم اعتماد) در این «انجمن های صنفی» شرکت نکنند، حضور کارگران پیشرو نیز در این نهادها غیر ضروری است. زیرا هدف اصلی کارگران پیشرو و آگاه، دخالت در میان کارگران برای تقویت اعتماد به نفس در آنها در جهت به دست گرفتن سرنوشت شان به دست خودشان است. نهادهایی که توده کارگران را در برنگیرد، تنها به یک «اداره» غیر فعال میدل می گردد.

با توجه به پیش شرط های بالا، شرکت فعال در درون چنین نهادهایی ضروری است. اما قابل ذکر است که حتی برای اعمال پیش شرط بالا بایستی مبارزه و فعالیت مستمری از سوی کارگران پیشرو صورت گیرد. تحقق و حفظ این پیش شرط ها به سادگی صورت نمی گیرد.

### نکته دوم؛

گزارش ویژه «آی ال او» متذکر می شود که «تشکل هایی صوری که تحت عنوان «کارگر» راه اندازی شده و در وزارت کار به ثبت نرسیده اند» غیر قانونی اعلام می گردند. این بند، در واقع زنگ خطری است برای کارگران پیشرو، و به ویژه خطاری است به کارگرانی که نقداً فعالیت غیر رسمی خود را پیرامون تشکل کارگری آغاز کرده اند. بدیهی است که این بند نمی تواند مورد پذیرش کارگران پیشرو قرار گیرد. زیرا: اول؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت سرمایه داری ایران همراه با متفقین نوین شان در سطح بین المللی مانند «آی ال او» پس از مدتی زیر قول و قرار

خود نزنند. بار دیگر باید ذکر شود که تمام قوانین و نهادهای نوین در راستای حفظ منافع سرمایه داران طرح ریزی شده اند (حتی اگر، در قیاس با دوره پیش، امتیازاتی نصیب کارگران بشود).

اضافه بر آن، دعوای جناح بندی های دولتی کماکان ادامه داشته و تداوم خواهد یافت. و در هر لحظه بستگی به اینکه کدام جناح اعمال نفوذ کند؛ می تواند سیاست ها به سادگی تغییر کنند و کارگران را در موقعیت «معلق» سیاسی قرار دهند.

هم چنین، اگر دولت در سیاست اخیر خود مبنی بر رعایت قوانین بین المللی کارگری صداقت داشته باشد (که چنین نیست)، به «ثبت رساندن» و یا مهر تایید گرفتن از «وزارت کار» چه مفهومی دارد؟ آیا مفهومی جز به کنترل در آوردن تشکل های مستقل کارگری می تواند داشته باشد؟

دوم؛ تنها روشی که کارگران می توانند این «انجمن های صنفی» نوین را آزمایش کرده و در جهت دموکراتیزه کردن آن گام بردارند، وجود تشکل های مستقل کارگری غیررسمی خود در کنار آنها است. به ثبت رساندن تشکل های مستقل موجود؛ به مفهوم انحلال استقلال آن تشکل ها است. هم چنین علنی کردن تشکل مستقل غیررسمی موجود، بدون وجود زمینه کافی (آمادگی توده های کارگری برای پذیرش آن، و وجود حداقلی از کارگران پیشرو و فعال)؛ در وضعیت کنونی نمی تواند کمکی به پیشبرد فعالیت ها مستقل کارگری کند و کارگران پیشرو را در موقعیت ضعیف تری قرار می دهد. این تشکل ها در واقع به مثابه ستون فقرات اتحادیه های کارگری آتی عمل کرده و جایگاهی برای اتحاد کارگران کمونیست بر محور برنامه های درازمدت سیاسی در راستای تشکیل حزب پیشتاز انقلابی است.

۲۲ مرداد ۱۳۸۲

این مقاله براساس مقاله ای تحت عنوان «یادداشت هایی در مورد انجمن های صنفی» که سال پیش پس از سفر هیئت نمایندگی آی. ال. او به ایران انتشار یافت، نگاشته شده است.

## ملاحظات در مورد «قدرت کارگری» در انقلاب آتی

«استراتژی» و «تاکتیک» کمونیست‌ها عموماً بر اساس ارزیابی مشخص از چشم انداز جنبش کارگری تعیین می‌شود. در وضعیت کنونی ایران، بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون چشم انداز جنبش کارگری به یکی از مسایل محوری کمونیست‌ها تبدیل شده است. مسأله سرنگونی رژیم (و یا فروپاشی نظام موجود)، هر روز واقعی‌تر و ملموس‌تر از گذشته طرح می‌شود. حتی مدافعان رژیم بدان اذعان داشته، به هراس افتاده و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می‌دهند.

هم چنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف‌های درونی رژیم زمینه را برای مبارزات عمیق‌تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری بیش از پیش فراهم می‌کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می‌دهد. انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ در جنگ، نیروها در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می‌روند. اما، انقلاب منطق خود را نیز داراست. قیام توده‌ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» ویژه‌ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می‌کند. نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و بازسازی یک رژیم نوین را به فرجام می‌رساند.

چنانچه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه ی اساسی کمونیست ها جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوایی با یک دولت کارگری است.

## کارگران ایران و انقلاب

مارکسیزم بیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است. سوال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه ی کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را دارد یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقه کارگر ایران نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فعلا نه سهیم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد. به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله ی سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از «هرج و مرج» است.

طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصاب های سال های پیش) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب های رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظم اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از

نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر- انجام داد. انقلاب نمونه بارزی بود از اینکه چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم کوید.

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود- سازماندهی توده ها: شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون بسر می برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیتهای تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد. در مقابل، اپوزیسیون بورژوازی (جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر، مبهوت باقی ماند.

اضافه بر اینها، طی ۲۴ سال اختناق حاکم، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان های شهرهای ایران، وقایع اخیر در «اسلام شهر» همه حکایت از تداوم جنبش کارگری- به ویژه قشر پیشروی کارگر- می کند.



## مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقتنه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، بر هم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند قرار دهد (البته «نظریه پرداز» با کشف جدیدش، این تنوری مارکسیستی را مورد سوال قرار داده است).

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطنه» و «جنگ داخلی»، همه اجزاء جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریانهای سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند.

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر «رژیم» یا «حکومت» اند)، یکدیگر را پیدا کرده و در یک جبهه قرار می گیرند. و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری و جایگزینی آن با دولت کارگری اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ

داخلی هر نیرو، در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد. همه «بیانیه» ها و توافق های قبلی بی ارزش خواهند شد.

در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشیستی و آنارکو سندیکیالیستی در درون جنبش کارگری، کمونیست ها، زنان، ملیت های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آنها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است. هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دمکرات ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. کمونیست ها هیچ گاه از قبل از وقوع انقلاب، حساب و کتاب برای خرده بورژوازی باز نمی کنند، زیرا که آنان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با ناملامت ها دلسرد می شود، و از قله ی بلند امید در سرآشوب سرخوردگی می افتد.

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حمله نظامی یا جنگ داخلی) کمونیست ها موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند. و این امر امکان پذیر نیست مگر اینکه از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. "طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد بنفس لازم برای براندازی حکومت را بدست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود. و فرصت بیابد که تناسب نیروها را که به نفع او در حال تغییر هستند در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب انقلابی به عنوان پیشقراول با صلابت و کار آزموده ی طبقه". انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریق

دیگر". کمونیست‌ها باید در وقوع جنگ با سیاست مشخص انقلابی وارد کارزار کردند و نه بر اساس تصورات ذهنی و غیر واقعی.

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک‌ها (همانند برخی از نظریه پردازان کنونی چپ) انقلاب آتی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آنها می‌خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال تر اقدام کنند. و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش بینی می‌کردند. تجربه اینگونه عقاید نشان داد که این عده به ابزار بدون اراده بورژوازی تبدیل گشته و نهایتاً در صف ضد انقلاب قرار گرفتند.

هم چنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری بر علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده‌های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شوونیسم در غلتیدند. حمایت شوونیستی از مسأله دفاع ملی از «ماد وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران تراست‌ها و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

## بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول کمونیست‌ها عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. حتی «اتحاد عمل»! تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته که اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی‌گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته‌اند، جایز نیست.

می گویند باید از اختلافاتی درونی هیئت حاکم سود جست و نخست همراه با اصلاح طلبان اقتدارگرایان را کنار گذاشت. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف ها و شکاف هایی وجود داشته، اما در هیچ دوره ی تاریخی و تحت هیچ وضعیتی، که کل نظام در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر برای کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان (به نمایندگی از بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده ای (توسط خمینی) صورت پذیرفت بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است که حتماً مورد پذیرش «نظریه پرداز» نیز هست.

چنانچه بخش های مختلف بورژوازی ایران در گذشته با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد.

تاریخ انقلاب ها و جنگ های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده ای زحمتکشان، بمراتب بیشتر از «سیاه» ترین بورژواهاست (حتی اگر آنها آدم خور باشند!). زیرا با بورژوازی «سیاه» نهایتاً کنار می آیند، اما با نیروی بیسرونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید. در عصر سرمایه داری پسین مبارزات طبقه کارگر، حتی در مقطع فروپاشی «مدنیت» جهت گیری ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی دارد. اینهاست تجارب تاریخ معاصر جنبش کارگری. از این تجارب است که کمونیست ها «سناریو» و تحلیل چشم انداز را ترسیم می کنند.

## تکالیف آتی کمونیست ها

وظیفه اصلی کمونیست ها، تحت هر وضعیتی تدارک مداخله در جنبش کارگری است. کمونیست ها نقشی دیگری جز در کنار کارگران و زحمتکشان قرار گرفتن ندارند. کسانی که بهر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر می یابند، شایستگی نام «کمونیست» بر خود گذاشتن را از دست داده اند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک سناریوی احتمالی در صورت جنگ داخلی و سرنگونی رژیم وجود دارد آنهم همان سناریوی سرخ است. یک نیروی انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی (که نقداً شکل گرفته اند) در راستای هم آهنگ کردن آنها برای تدارک اعتصاب اقدام کند. ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط گیری با کمیته های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می نهد، بلکه حزبی که توسط کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده سوسیالیست های انقلابی در دوره آتی است. کمونیست ها بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری به ساختن و گسترش این کمیته های عمل مخفی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز به آلت دست بورژوازی تبدیل شدن، نخواهند داشت.

۱۵ خرداد ۱۳۸۲

## یادداشت هایی در مورد اعتصاب: نطفه های اولیه قدرت کارگری

در سال پیش، گرچه اعتراضات طبقه کارگر ایران بیشتر حالت تدافعی و اجباری به خود گرفته بود؛ اما؛ اشکال خاصی از اعتراضات؛ به ویژه اعتصابات کارگری نیز توسط کارگران سازماندهی شد. در سال آتی با تغییرات در روابط رژیم با دول امپریالیستی و دخالت «سازمان بین المللی کار» در راستای تغییر «قانون کار»؛ طرح و سازماندهی اعتصابات کارگری بار دیگر، مبدل به یکی از مبارزات و اعتراضات محوری کارگری خواهد شد. از اینرو طرح مباحثات نظری میان کارگران پیشرو ایران حول این مسأله مهم، در این زمان، ضروری است.

مقاله زیر بخشی از مقاله ای است که در اکتبر سال ۱۹۹۷ تحت عنوان «رفرم یا انقلاب؟» توسط «نشر کارگری سوسیالیستی»، انتشار یافت.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۲

\*\*\*\*\*

هر مبارزه ی کارگری ای که فرای هدف های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل ها و نطفه های اولیه «قدرت پرولتری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوایی» قرار گرفته و آنرا مورد سؤال بنیادین قرار می دهد. به قول یکی از وزرای بورژوا اروپایی "هر اعتصاب کارگری نطفه یک انقلاب را در «خود» دارد!" گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی با هدف اقتصادی جزئی آغاز می شود، اما بخشی از قدرت سرمایه داری را زیر سؤال می برد. اعتصاب، عملی است که کارگران را رودررو در مقابل مدیریت قرار می دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می گویند

که: "هر چه دلش خواست نمی تواند انجام دهد!" هم چنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سؤال قرار می دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه داری را نیز بی اعتبار اعلام می کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت سرمایه داری موعظه می شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه داران ترجمه می شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می کنند که «قوانین کار» بورژوازی سراپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک می کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط های آنان می کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان تر و واضح تری ظاهر می گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه نی آغاز گشته و به محلات، کارخانه ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه بطور «فعال» امر مدیریت آن را بر عهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود می رسد و یک سؤال محوری طرح می گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه داران؟

کارگران، در عمل در می یابند که خود آنها «ارباب» کارخانه هستند و نه مدیران و سرمایه داران. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، سازماندهی کارگری است. ایجاد «کمیته اعتصاب» سنتاً پاسخگوی این نیاز مقطعی کارگران است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب کنندگان بر عهده می گیرد. اما اینها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و تشکیلاتی کارگران تقسیم می شود. ما در این مقطع شاهد نخستین نطفه های «قدرت کارگری» خواهیم بود. کمیسیون های مالی، خوراک، پوشاک، میلیسیای مسلح، اطلاعات، تفریح و حتی «اطلاعات مخفی» به وجود می آیند. چنانچه «اعتصاب»، عمومی گردد، بلافاصله بخش های تولیدی، برنامه ریزی اقتصادی، امور خارجی نیز به دنبال کمیسیون ها شکل می گیرند. در اینجا کارگران نخستین آزمایش «قدرت» را تجربه می کنند. کمیته اعتصاب برای از میان برداشتن «تقسیم کار» تحمیلی جامعه بورژوایی بین «برنامه ریزان» و «مجریان»، به شکل روزانه جلسات عمومی گذاشته تا تمام کارگران و خانواده های آنان در کلیه امور تصمیم گیری قرار گیرند.

چنین تشکل دمکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسنولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الغاء «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه».

زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دمکراتیکی می زند؛ زمانی که این قبیل کمیته ها نه تنها در یک کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته ها از طریق هیئت نمایندگی این نهادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است.



شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولد یافت و رهبری انقلاب اکتبر را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشا انقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراها و کمیته های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.

### «آگاهی» و انقلاب پرولتری

گرچه هر اعتصاب گسترده و دراز مدت، حامل نطفه های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا که تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آنچه این دو وضعیت را بهم پیوند می دهد سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود رژیم سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی کند. هیچ «کمیته اعتصاب» ی به شکل خودجوش به یک «شورا» تبدیل نمی شود.

یکی از خصوصیات بارز انقلاب های سوسیالیستی کارگری نیز در همین امر نهفته است. بر خلاف کلیه انقلاب های اجتماعی گذشته که قدرت سیاسی به طبقاتی انتقال یافتند که صاحب ثروت جامعه بودند (طبقات دارا)، طبقه کارگر تنها طبقه ئی در تاریخ است که صرفاً پس از قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون سرنگونی بنیادین دولت بورژوازی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون «سر به نیست» کردن دولت سرمایه داری کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود.

اما، سرنگونی قدرت و دولت بورژوازی نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی برنامه ی اقتصادی برنامه ریزی شده و

اجتماعی شده نیاز به اقدامات حساب شده است. بنابراین انقلاب سوسیالیستی تنها یک قیام توده‌نی خود جوش نیست (البته در هر انقلابی چنین حرکت‌هایی ضروری است و بدون آنها انقلابی آغاز نمی‌گردد)، بلکه حرکت مشخص برنامه‌ریزی شده‌نی است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده اند. هر گسستی در این سلسله عملیات، انقلاب را می‌تواند با فاجعه روبرو کند.

به سخن دیگر، انقلابی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان‌های «آزاد شده» نی که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند؛ باید توسط پرولتاریای «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. البته تنها «آگاهی» نیز کافی نیست، باید وضعیت عینی نیز در سطح جامعه آماده باشد.

بدیهی است که پس از هر اعتلای انقلابی، اعتصاب عمومی و قیام توده‌نی، مسأله‌ی «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می‌گردد: قدرت بورژوازی یا قدرت پرولتاری. وضعیت عینی‌نی که منجر به اعتلای انقلابی در دوره پیشا انقلابی، در راستای تسخیر قدرت توسط پرولتاریای آگاه، می‌گردد از این قرار است: بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه‌داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون هیئت حاکم (کشمکش‌های درونی، بی‌اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکش‌شان)؛ بی‌اعتمادی طبقه کارگر به سیاستمداران بورژوا، اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر در نتیجه مبارزات ضد رژیم‌پیروزمند، پیگیر و دراز مدت؛ شکل‌گیری پیشروی کارگری منسجم و متعهد با اعتماد به نفس کافی.

چنانچه اغلب وضعیت عینی ذکر شده ایجاد گردد، هر چه جرقه‌نی در جامعه منجر به انفجار توده‌نی می‌گردد. هر اعتصابی که از مطالبات اقتصادی جزئی آغاز گردد، بلافاصله به «دروازه» طرح مسأله «قدرت دوگانه» می‌رسد. البته فرا رفتن از این «دروازه»، بستگی به آمادگی پیشروی کارگری و به ویژه وجود یک «حزب پیش‌تاز

انقلابی» در جامعه دارد. حزبی که پیشاپیش، اعتبار سیاسی در درون پیشروی کارگری یافته باشد. در قیام بهمن ۱۳۵۷ زحمتکشان و کارگران ایران از این دروازه عبور کردند، اما به علت نبود «رهبری» در جنبش کارگری، با استقرار ضد انقلاب سرمایه داری آخوندی، از این مرز عقب رانده شدند. قیام های شهرهای ایران به ویژه در اسلام شهر، نمایانگر آمادگی وضعیت عینی برای عبور طبقه ی کارگر از این «دروازه» است. مسأله اصلی بر سر تدارک و سازماندهی انقلاب آتی ایران است.

دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می دارد که همراه با رفرمیست های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی می کند. تبلیغات ایدئولوژیک این عده در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می گذارد. چنانچه طبقه ی کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی گرفتند، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی آورد! حاکمیت بورژوازی تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) نیز اعمال نمی گردد، که از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکار سازی و اخراج و ایجاد وضعیتی که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند، صورت می گیرد. بورژوازی عامل اصلی ایجاد «ایدئولوژی کاذب» در جامعه است که اکثر مردم را تحت تأثیر قرار می دهد.

در جوامع غربی، نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور متداوم می گردد، وگرنه با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارباب می کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه ترین آنها) نهایتاً می پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می شود.

تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سؤال رفته و قیام های توده‌ئی در دستور روز قرار می‌گیرد.

در ایران، طی دو دهه گذشته، وضعیت سیاسی همواره بحرانی و دائمی بوده و رژیم با توسل به اعمال زور و اختناق حرکت های توده‌ئی را سرکوب کرده است. اما همان رژیم می‌تواند، تحت وضعیت نوینی، زیر لوای «اصلاحات»، ارباب زحمتکشان را به شکل دیگری اعمال کند.

در ایران توده های مردم توهمی به این رژیم نداشته و ندارند و به اشکال مختلف به مبارزه ادامه داده اند (گرچه مقطعی، محلی و کوتاه مدت). بدیهی است که چنانچه مقاومت آنان علیه رژیم، متکی بر یک تشکیلات سیاسی، ادامه یابد و خواهان تغییرات بنیادین نظام شوند، کل «نظم» بورژوازی در خطر نابودی قرار خواهد گرفت. کارگران تنها متکی بر نیروی خود و در نتیجه ی مبارزات ضد سرمایه داری، می‌توانند علیه تبلیغات رژیم موضع اعلام کنند. آنها در مبارزه روزمره خود بر محور مطالبات «کنترل کارگری» در کف کارخانه متوجه می‌شوند که خود «ارباب» کارخانه اند. در اینجا نطفه ی اولیه قدرت پرولتری شکل گرفته و زمینه برای حکومت کارگری فراهم می‌شود.

## نکاتی در باره براندازی رژیم و قدرت کارگری

پس از سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق بدست نیروهای اشغالگر آمریکایی (و متحدانشان) و جایگزینی وی با افراد دست نشانده در عراق، مسأله براندازی رژیم نیز بر سر زبان های مردم ایران افتاده است. بدیهی است که سناریوی عراق الزاماً در ایران تحقق نخواهد افتاد. علت اصلی آن نیز حضور گرایشی در درون هیئت حاکم (اصلاح طلبان) است که مدتهاست با آغوش باز به سوی سیاست های آمریکا رفته و تبلیغات بسیاری در حمایت از برقراری پیوند حسنه با دولت آمریکا دامن زده اند.<sup>۲۹</sup> در واقع دولت آمریکا در جستجوی دست نشاندگانی در منطقه است که سیاست های آن را اعمال کنند. چنانچه گرایش های موجود چنین کنند، دیگر نیازی به برکناری آنها نخواهد بود. از این رو؛ پس از سرنگون صدام؛ اختلافات بر سر برخورد با آمریکا در درون هیئت حاکم کاهش یافته و هر یک از جناح ها در صدد این هستند که به دولت آمریکا نشان دهند، که اصلاح طلب تر از دیگری اند: «اقتدارگرایان» نیز «اصلاح طلب» می شوند!

اما، مسأله براندازی رژیم در دوره آتی همچنان در دستور روز مردم ایران قرار گرفته است. اما نه توسط ژنرال ها آمریکایی و دست نشاندگان آنها (حامد کارزای ها، احمد چلبی ها و رضا پهلوی ها)، بلکه توسط خود مردم و در رأس آن طبقه کارگر؛ متکی بر سازمان و تشکل های مستقل شان.

---

<sup>۲۹</sup>- رجوع شود به نامه اخیر ۱۵۴ تن از نمایندگان اصلاح طلب مجلس و ۱۱۷ تن از

«روشنفکران» رژیم.

در گذشته با وجود بروز اختلافات بسیار حاد میان باندهای هیئت حاکم، همواره همه آنها در مورد یک مسأله وجه اشتراک داشته اند: حفظ نظام جمهوری اسلامی! آنها همگی به شکل سیستematیک، در گفتار و کردار، مخالفت شدید خود را با «براندازی» رژیم اعلام داشته اند. اتفاق نظر و عمل آنها در سرکوب قیامهای شهرها و به ویژه اسلام شهر و خواباندن اعتراضهای دانشجویی، به خصوص قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، مصوبات «قانون کار» و نگرانی های مشترک امروزی آنها همگی دال بر این اتفاق نظر است. البته مخالفت «تمامیت خواهان» با براندازی نیازی به توضیح ندارد. چرا که آنها با پایه های حزب الله خود سکن قدرت سیاسی را در دست داشته و با براندازی رژیم منافع مادی و سیاسی خود را از دست خواهند داد. اما، «اصلاح طلبان» چه؟

مدافعان «اصلاحات» همواره تأکید بر این داشته و دارند که «براندازی» رژیم توسط مردم پدیده زشت سیرتی است که در هر مورد منجر به خون ریزی و کشتار جمعی و هرج و مرج می گردد. به زعم آنها «معقول» ترین و «مطمئن» ترین روش همانا تغییرات «گام به گام» و «آرام» در درون نظام موجود است. آنها مدعی اند که این روش نه تنها متضمن خطری نیست، بلکه نهایتاً با اعمال فشار تدریجی منجر به تغییرات بنیادین در جامعه خواهد شد. آنها بر این عقیده اند که گویا «اصلاحات» نظام موجود، نتیجه ی مطلوب تر و مساعدتری از «سرنگونی» یا «براندازی» نظام دربر دارد. آنها نیروهای «براندازی طلب» را «عجول» و بی ارتباط به واقعیت های اجتماعی، و نظریات آنها را مغایر با خواست و مطالبه کنونی مردم ایران قلمداد می کنند. روش آنها نسبت به دولت آمریکا و باز کردن درهای اقتصادی کشور بر روی چپاولگران و شرکت های غربی نیز در تداوم همان انگیزه ها طرح می گردد.

واقعیت آنجاست که تمام این استدلالها خلاف واقعیت هستند. انگیزه واقعی طرح این مطالب در جای دیگری نهفته است.

اول، اصلاح طلبان همواره بخشی جداناپذیر از هنیت حاکم «جمهوری اسلامی» بوده و «سرنگونی» رژیم را با سرنگونی خود یکی می دانند. همه آنها از ابتدا در سازماندهی «انقلاب اسلامی» دست داشته و پرچم دار آن بوده اند. همه آنها در سرکوب مردم ایران در طی بیش از دو دهه سهیم بوده اند. حتی «چپ» ترین بخش آنها که امروز دم از «آزادی» مطبوعات می زنند، خود از مسببین اصلی سرکوب مطبوعات و آزادی بوده اند. گرچه برخی رهبران این گرایش هم اکنون در زندان بسر می برند، (مانند اکبر گنجی و آعاجری) اما آنها نیز نسبت به همین نظام توهم دارند. آنها نیز موقعیت خود را با سرنگونی رژیم در مخاطره می بینند. همه برای حفظ و نه نابودی سیستم و جایگزینی آن با یک نظام دمکراتیک، تلاش می کنند. آقای اکبر گنجی که هم اکنون به مثابه «قهرمان» آزادی مطبوعات و بیان معرفی شده است، خود سال ها از ایدئولوگهای سپاه پاسداران بوده و در سرکوب مردم سهیم بوده است (البته باید از حق دمکراتیک همین افراد نیز که در زندان بسر می برند در مقابل رژیم دفاع کرد). اما، چگونه افرادی که کمر به قتل «سلمان رشدی» بسته و یا با سپاه همکاری داشته اند می توانند، بدون حتی نقدی به گذشته خود، برای ایران آزادی مطبوعات و بیان به ارمغان آورند؟ بدیهی است که سرنگونی قاتلان و سرکوبگران و حزب الله، موقعیت کسانی را نیز که خواهان حکم اعدام سلمان رشدی ها هستند، به مخاطره می اندازد.

دوم، طرفداران «اصلاحات» نه تنها خواهان حفظ نظام اسلامی هستند، بلکه خواهان اصلاح این نظام در راستای دگردیسی به یک نظام سرمایه داری مدرن می باشند. اختلاف آنها با باند دیگر نه بر محور ایجاد یک جامعه «دمکراتیک» واقعی است، و نه بر سر ایجاد نظامی که در آن استثمار اکثریت جامعه (کارگران و زحمتکشان) وجود نداشته باشد. اختلاف عمدتاً پیرامون «شیوه» و «آهنگ» برقراری همان نظام، اما با چهره ی «نوین» است. فشارهای بانک های بین المللی بر رژیمی که با بحران عمیق اقتصادی روبرو است، برای تزئین رژیم با چهره

«دمکراتیک»، ریشه طرح اصلی نظریه «جامعه مدنی» است. «اصلاح طلبان» کنونی نیز مانند همقطاران خود خواهان استثمار کارگران هستند. اما، به سبک یک نظام شاهنشاهی (سرمایه داری مدرن و مرتبط با دول امپریالیستی-برقراری روابط حسنه با ۱۵ دول سرمایه داری غربی در ماه های پیش نشانه این تحولات است). با این تفاوت که استثمار کارگران برای بازسازی سرمایه داری در ایران نیاز به سرعت و شدت مضاعف خواهد داشت. استثمار مضاعف کارگران نیز محققاً به دستگاه سانسور، اختناق و پلیس نیاز خواهد داشت. بدیهی است که اصلاح طلبان فعلی، اگر موفق به کسب قدرت نیز شوند، بایستی با زور سرنیزه حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند. مسأله فقط زمان و شیوه اعمال زور است و نه گسست از روش های سابق سرکوب.

از این زاویه نیز، اصلاح طلبان موافق «براندازی» رژیم کنونی نیستند. سرمایه داران بومی و خارج از کشور (و خادمان سوسیال دمکرات و سلطنت طلب آنها)، تحت هیچ وضعیتی تن به سرنگونی یک نظام سرمایه داری (حتی بدترین آن مانند رژیم کنونی) نمی دهند. ترس و واهمه سرمایه داران از سرنگونی ای که منجر به یک حکومت دمکراتیک کارگری گردد، به مراتب بیشتر از ترس آنها از «انحصار حزب الله» و طرفداران خامنه ای است! زیرا که با حزب الله نهایتاً (با کمی تقلا، فشار و تبنانی) می توان کنار آمد، اما با یک حکومت غیر سرمایه داری و کارگری، هرگز به توافق نمی رسند.

همسویی اخیر «اقتدارگرایان» و «اصلاح طلبان» در راستای اعمال قوانین ضدکارگری و تقویت نقش «آی ال او» و سایر نهادهای وابسته به امپریالیزم در ایران و هم چنین باز کردن درهای بر روی شرکت های امپریالیستی؛ نشانگر اینست که برای رهایی کامل از ناپسامانی های آتی و جلوگیری از تکرار سناریوهای افغانستان و عراق در ایران بایستی مسأله براندازی این رژیم جدی تلقی شود.



اصلاح‌گرایان، برای حفظ موقعیت موجود و علیه سیاست «براندازی»، تبلیغات وسیعی براه انداخته‌اند مبنی بر اینکه براندازی مترادف با گسترش «خونریزی» و «کشتار جمعی» است؛ و همه این ادعاها خلاف واقعیت‌های تاریخی است.

درست است که در هر انقلابی عده‌ای کشته می‌شوند. اما، تاریخ همواره نشان داده است که کشتار و قتل و عام را همواره نیروهای «ضد انقلاب» بر جامعه تحمیل کرده‌اند. در آستانه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه کشتار جمعی و قتل عامی رخ نداد! کشتار و قتل عام‌ها، زمانی آغاز شدند که یک دولت سرمایه‌داری به جای رژیم سابق مستقر شد. رژیم خمینی، پس از خلع سلاح کردن مردم، دست به تهاجم همه‌جانبه زد و نخست مخالفان را سرکوب کرد و سپس به جان کل مردم افتاد. کشتاری که رژیم خمینی از طریق سرکوب و جنگ بر مردم ایران تحمیل کرد به مراتب بیشتر از تعداد معدودی از افراد بود که در حین انقلاب از بین رفتند. کشتاری که رژیم کنونی (و با توافق و یا اطلاع اصلاح‌طلبان) در چهار سال اخیر انجام داده (مانند قتل‌های زنجیره‌ای و قتل‌های رهبران اپوزیسیون در درون و خارج از کشور) به مراتب بیشتر از کل تعداد انسان‌هایی بودند که در آستانه انقلاب جان باختند.

در ایران طی نیم قرن گذشته، سرکوب و اختناق توسط دو رژیم شاه و خمینی و پس از استقرار حاکمیتشان بر مردم اعمال شدند. «ساواک» و «ساواما» مسنول ناپدید شدن و به قتل رسیدن عده‌بی‌شماری از مبارزان راه آزادی بوده‌اند. به عبارت دیگر، مسببین اصلی کشتارها، دولت‌های حاکم سرمایه‌داری بوده‌اند. درست برعکس، در دوره چند ماه آغازین انقلاب اخیر، جامعه از نظم، استواری و آرامش بسیاری برخوردار بود. مردم مسلح در شهرها، نظم و امنیت عمومی را به بهترین نحوی که در تاریخ بی‌سابقه بود، اعمال کردند. زیرا مردم عادی خونخوار، دزد، جنایتکار نیستند که بخواهند بدون علت خون براه اندازند. تنها کسانی که دارای منافع

مادی و صاحب قدرت سیاسی اند، برای حراست از آنها، دست به کشتار و قتل و عام می زنند. در سایر انقلاب ها نیز چنین بوده است.

«انقلاب»، مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می دهد که جامعه دچار بحران دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شئونندگان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده ای است که قابلیت خود را برای حکومت کردن از دست داده اند. برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دموکراسی، حل مسائل اقتصادی، دولت باید به دست طبقه ای بیافند که قابلیت انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشد. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند. حل مسأله دموکراسی، مسأله ملی، مسأله ارضی، مسأله زنان و جوانان (وظایف دموکراتیک)، همراه با حل مسائلی مانند راه اندازی با برنامه اقتصاد و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته اند.

تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دموکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دموکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. محافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری است (چه به شکل اقتدارگرایانه آن و چه به صورت اصلاح طلبانه آن). پس، برای گشایش دموکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری باید کنار گذاشته شود. براندازی چنین دولت هایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست. سوسیالیست های انقلابی (کمونیست ها) بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی و جنگ افروزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استثمار و

زورگویی برای همیشه از جامعه رخت ببندد. اما، دولت سرمایه داری سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنانچه دولت سرکوبگر سرمایه داری، به صورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولت های سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی از هر شیوه ای استفاده کرده و اختناق و سرکوب را توسط ارگانهای سرکوبگر خود (پاسداران، بسیجی ها، پلیس و ارتش) بر مردم تحمیل می کنند. پس ضرورت «براندازی» از ذات همین دولتها برخاسته و تنها نیروی محوری این براندازی نیز طبقه کارگر است. طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دمکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را به سوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

اما، آیا امروز طبقه کارگر آماده «براندازی» است؟ در یک کلام، خیر! طبقه کارگر (بطور اعم کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت «براندازی» رژیم و کسب قدرت سیاسی نیست. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر، که خود همه ناشی از اعمال سرکوب و اختناق؛ و مهمتر از اینها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده، طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و نویسندگان، به مثابه حساس ترین قشرهای اجتماعی، افتاده است. اما، همانطور که تاکنون مشاهده شده، مبارزات این قشرهای تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید. در دوره آتی نیز با ورود دول امپریالیستی و شرکتهای نهادها وابسته به آن (مانند آی. ال. او) و تغییرات در قوانین کار، هر چه بیشتر عقاید و سبک کار فرمیستی در دوران

تشکل های کارگری نقوذ کرده و تلاش خواهد کرد که مبارزات ضد سرمایه داری کارگری را از مسیر درست آن منحرف کند.

در نتیجه، طبقه کارگر در وهله نخست به استقرار خود به مثابه یک «طبقه»، نیاز دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حل مشکلات روزمره (خوراک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض ها و مبارزات کارگران پراکنده و غیر متشکل خواهد بود. البته هر روز به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آنکه بخش از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، به صورت مداوم در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را به عهده گرفته اند.

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای «براندازی» و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و تدارکات برای تحقق آنان، ضروری است. این مسأله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پر کردن این خلاء عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است.

یکی از راه حل های مؤثر تشکیلاتی پیوند ارگانیک و نزدیک با کارگران پیشرو است. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. بر خلاف طبقه کارگر (بطور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها ناامید و دلسرد نمی شود، بلکه خود را به تنوری نیز مسلح می کند.

در نتیجه آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آنها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراض های کارگری و اعتصابات در دو دهه پیش، به مطالعه و دنبال کردن دقیق

خبرهای سیاسی و کسب تجربه تنوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی مانده و آنها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آنها در ایران، در دورانی که کلیه سازمان های قیم مآب «چپ» در خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار گرفته، و در غیاب سازمان های سنتی، دست به سازماندهی اعتراض ها و اعتصاب ها زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگر روشنفکران» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیر اینصورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این قشر اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبدل گشته است. تنها پیوند «روشنفکر کارگران» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تایید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو که در دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیم بوده و به رهبران عملی کارگران مبدل گشته اند). راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می توان با توده ی کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر گذرنامه ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنانچه از

هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران وضعیت مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می‌توان یقین داشت که غیر ممکن خواهد بود. بعلاوه، تقویت تشکل‌های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است.

در طول چند سال گذشته، در هر مرحله از مبارزات، گرایش‌های «گریز از مرکز» در درون «اصلاح‌طلبان» ظاهر گشته‌اند. قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ نمونه‌بارزی از این وضعیت عینی است. در جامعه‌ی ما به ویژه پس از قیام دانشجویان، «جبهه سوم»ی ایجاد شده است. این جبهه عملاً یک جبهه‌ی «ضد نظام سرمایه‌داری حاکم» است (حتی چنانچه متشکل و مجهز به تحلیل‌های مارکسیستی نباشد). اضافه بر اینها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی برنداشته و بطور سیستماتیک مطالبات صنفی/سیاسی خود را طرح کرده‌اند (به ویژه در ماه‌های اخیر به و بخصوص اعتراضات کارگری در بهشهر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکل‌های «مستقل» کارگری طرح گشته است. زنان ایران نیز نقش پر اهمیتی داشته‌اند.

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح‌های «رادیکال» هیئت حاکم و «اصلاح‌طلبان» و خرده‌کاری‌های بی‌حاصل (مانند بهم زدن جلسات مخالفان و یا اشغال مراکز دولتی در خارج)، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدان کارگران، دانشجویان و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین‌المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکل‌های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می‌تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای براندازی فراهم آورد. چنین اقداماتی هم چنین می‌تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت

اصولی نیروها و افراد براندازی طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، بوجود آورد. مقدمات چنین فعالیتی در خارج از کشور آغاز شده است.<sup>۳۰</sup>

با اینهمه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال مبارزه روزمره هستند، صورت خواهد پذیرفت. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی، در روند سرنگونی رژیم شاه را، نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بهاء و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «براندازی طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و هم چنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم و نبود شوراها کارگری را توضیح دهند، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۲

---

<sup>۳۰</sup> - رجوع شود به سایت شبکه همبستگی کارگری

<http://iwsn.topcities.com/farsi.html>

به مناسب اول ماه مه

## یادداشت هایی در مورد مطالبات کارگری

۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) فرا رسیده است. روز اعتراض کارگران جهان نسبت به اجحافات نظام سرمایه داری. از نخستین روز جشن اول ماه مه؛ پس از سال تظاهرات کارگران ۱۸۸۶ در شهر شیکاگو که توسط پلیس به خون کارگران کشیده شد، این روز مورد انزجار دولت های سرمایه داری قرار گرفته است. در ایران در سال ۱۳۲۵ که شرایط سیاسی کشور مساعدتری بوجود آمده بود، حدود ۲۵۰ هزار کارگر در تظاهرات روز اول مه، شرکت کردند و در خیابان ها دست به اعتراض زدند. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، برگزاری این جشن کارگری با سرکوب و اراغاب همراه بوده است. رژیم جمهوری اسلامی نیز همانند پیش کسوت های خود، از برگزاری این روز جهانی کارگری اظهار نارضایتی می کند. برای نمونه فاطمه کروی معاون اجتماعی - فرهنگی وزیر کار درباره راهپیمایی روز جهانی کارگر، اظهار داشت: «وزارت کار هیچ برنامه ای برای راهپیمایی کارگران در این روز ندارد و به دلیل همزمانی روز جهانی کارگر با ایام سوگواری ماه صفر، در این روز مراسم دیدار و تجدید بیعت کارگران با مقام رهبری در نظر گرفته شده است» (ایسنا ۳۰ فروردین ۱۳۸۲). دکتر کاظم نجفی علمی مدرس دانشگاه امام صادق نیز معتقد است تضادهای کارگر و سرمایه دار مربوط به «نظام سرمایه داری غرب» است و «در نظام اسلامی اصولاً تضاد منافع بین کارگر و حکومت وجود ندارد» و در نتیجه ضرورتی به تظاهرات اول ماه مه در ایران نیست (ایسنا، اول اردیبهشت ۱۳۸۲).

بدیهی است که مدافعان نظام سرمایه داری در ایران، یا تصور می کنند کارگران از وضعیت وخیم خود بی خبرند؛ و یا آگاهانه دست به عوامفریبی و اشاعه اکاذیب



می زنند. در ایران نه تنها «تضاد منافع بین کارگر و حکومت» وجود دارد بلکه کارگران به حق به تظاهرات و اعتصاب ها برای گرفتن حقوق اولیه خود نیاز داشته و چنین نیز کرده اند. برای نمونه روز چهارشنبه ۲۸ فروردین هزاران تن از کارگران در بهشهر دست به تظاهرات زدند. این حرکت بدنبال ۱۰ روز حرکت و مبارزه کارگران چیت بهشهر در اعتراض به دستمزدهای معوقه صورت گرفت. اهمیت این حرکت اعتراضی کارگران نساجی در این شهر در حمایت گسترده مردم شهر از اعتراض کارگران بود.<sup>۳۱</sup> با وجود حمله نیروهای انتظامی به صف تظاهرات کارگران و شلیک گاز اشک آور و درگیری میان کارگران و نیروهای انتظامی، فضای اعتراضی در شهر ادامه یافت. کارگران اعلام داشتند که تا وقتی به خواست های شان پاسخ داده نشود دست از اعتراض بر نمی دارند. شعار بدست گیری اداره کارخانه بدست خود کارگران، توسط برخی از کارگران طرح شد. حرکت اعتراضی کارگران بهشهر در شرایطی روی می دهد که در همین یک ماهه اخیر بدنبال اعلام میزان حداقل دستمزدها در سال ۸۲ و ارائه ۱۶ درصد افزایش دستمزدها زمزمه های اعتراض در کارخانجات بلند شده است. در این تظاهرات "همه مردم" (به گفته دبیر خانه کارگر مازندران در همان مصاحبه - ۳۰ هزار نفر) شرکت داشتند. در اظهارات فرماندار (و اینلنا) خبر از بستن بازار، و بهم ریختن کل شهر شده است. سوت های کارخانه: سوت اول (فراخوان به جمع شدن)، سوت دوم (آماده باش برای حرکت) و سوت سوم (حرکت تظاهرات به مرکز شهر)؛ نشانگر سازماندهی کارگری برای بسیج مردم شهر بود.

---

<sup>۳۱</sup> - لازم به ذکر است کارخانه ۷۰ ساله بهشهر در سال ۷۳ به بخش خصوصی واگذار شد که بخش خصوصی به دلیل بدهکاری چندین میلیارد تومانی، کارخانه را رها کرده و قریب ۱۸۰۰ نفر کارگر این واحد صنعتی تولیدی سال هاست که بلا تکلیف و سرگردانند. این کارخانه با ۳۰۰۰ کارگر روزانه ۱۲۰ هزار متر پارچه تولید می کرد.

آیا واقعاً این واقعه بیانگر عدم وجود «تضاد منافع بین کارگر و حکومت» است؟ در همین دو هفته اخیر نیز فضای اعتراض و حرکت و مبارزه هر روزه کارگران وجود داشته است. موارد مشابه به اعتراضات کارگران نساجی بهشهر در سراسر ایران مشاهده شده است: کارگران کارخانه کفش شادانپور-۴۸۰ کارگر حقوق یک سال را دریافت نکرده اند- کارگران کارخانه جامکو؛ بارش اصفهان و صدها کارخانه و کارگاه دیگر<sup>۳۲</sup>.

### تحولات نوین در نظام سرمایه داری و جنبش کارگری

سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شد؛ اما تا سال پیش به فرجام نرسید. بیست و سه سال پس از انقلاب ایران، قانون جدید سرمایه گذاری خارجی ایران که با اختلاف نظرهای بسیار شورای نگهبان و مجلس همراه شده بود، در «مجمع تشخیص مصلحت نظام» مطرح شد و مجمع در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ این قانون را تصویب کرد. همزمان با این تصمیم مشترک از سوی هردو جناح هیئت حاکم، دول غربی اقدامات خود نسبت به ایران را آغاز کردند. در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. سپس دور دوم مذاکرات رژیم، به نمایندگی محمد حسین عادل (معاون اقتصادی وزارت امور خارجه) و «کریس پترن» کمیسر امور خارجه اتحادیه اروپایی، در خصوص موافقت نامه های تجارت و همکاری اقتصادی در ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در بروکسل انجام شد و تا امروز ادامه یافته است. در پی این تحولات نوین؛ محمد

---

<sup>۳۲</sup>- رجوع شود به «کارنامه کارگری» ۱۳۸۱؛ از انتشارات «شبکه همبستگی کارگری -

خزاعی، رئیس کل «سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی»، اعلام کرد که ایران در ماه های پیش ۵۴ طرح درخواست سرمایه گذاری با حجم ۴/۵ میلیارد دلار دریافت کرده که این رقم از قراردادهای ۱۰ سال گذشته بیشتر بوده است.<sup>۳۳</sup>

اختلافات درونی هیئت حاکم در مقابل تدارک این زمینه ریزی همه کاهش یافته اند. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، مورد توافق هر دو جناح هیئت حاکم قرار گرفته است. جهت گیری اخیر ۱۵ دولت اروپایی در برسمیت شناختن ایران به مثابه یک کشور «امن» و برقراری پیمان های اقتصادی با دولت ایران و همزمان با آن ظهور نا بهنگام «سازمان بین المللی کار»<sup>۳۴</sup> و برای نخستین بار گشایش دفتر رسمی آن در ایران (بنا برگرفته اخیر فاطمه کروب، ایسنا ۳۰ فروردین ۱۳۸۲) همه در راستای زمینه ریزی برای استثمار مضاعف کارگران.

در چنین وضعیتی؛ کارگران ایران و به ویژه کارگران پیشرو (رهبران عملی طبقه کارگر) می باید صف بندی و راه حل های مستقل و درازمدت خود را طراحی و سازماندهی کنند. در پهنای یک سال پیش، اعتراضات بسیار وسیع و از لحاظ مبارزاتی متنوع، توسط کارگران ایران سازمان یافته است: اعتراض ها، تحصن ها، راهپیمایی ها، تجمع ها، اعتصاب های غذا، جاده بندی ها و مختل کردن ترافیک و هم چنین و از همه مهمتر اعتصابات کارگری.<sup>۳۵</sup> گرچه به علت وضعیت وخیم عینی طبقه کارگر: عدم وجود امنیت کار و مشاغل، اختناق، سرکوب، کشتار، تبلیغات

<sup>۳۳</sup>- روزنامه اقتصادی آسیا، ۱۶ بهمن ۱۳۸۱

<sup>۳۴</sup>- رجوع شود به: ملاحظاتی بر «فراخوان بین المللی در دفاع از حقوق کارگران ایران»، «سازمان بین المللی کار» و «قانون کار»

[http://www.kargar.org/kargaran/farakhn\\_kargari.pdf](http://www.kargar.org/kargaran/farakhn_kargari.pdf)

<sup>۳۵</sup>- رجوع شود به «کارنامه کارگری» ۱۳۸۱؛ از انتشارات «شبکه همبستگی کارگری -

ایران» <http://iwsn.topcities.com/farsi.htm>

ضدکارگری نهادهای دولتی مانند «خانه کارگر» و «کانون عالی شورای های اسلامی» و «حزب اسلامی کار» و غیره، اعتراضات کارگری در دوره اخیر عمدتاً تدافعی بوده و از روی استیصال صورت گرفته است.<sup>۳۶</sup>

اما؛ زمینه ریزی های اخیر دولت و جذب سرمایه های خارجی به ایران؛ به نوبه خود تغییراتی در وضعیت کارگران ایجاد خواهد کرد. احیای یک نظام سرمایه داری «مدرن» و «اصلاح طلب»، مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن فزاینده سرمایه های خارجی و هم چنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود تا حدودی اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به اینجا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم (به ویژه جناح اقتدار گرا) از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی،

---

<sup>۳۶</sup> - طبقه کارگر ایران در سالی که گذشت، تشکل شماره ۲۲،

شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در پیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. هم چنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قطع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد.

برای مقابله با چنین وضعیتی است که کارگران پیشرو بایستی خود را از هم اکنون آماده کنند. از اینرو بررسی مطالبات کارگری حائز اهمیت است.

## مطالبات محوری کارگران برای مقابله با تهاجم نوین سرمایه داری

مطالبات کارگری را نمی توان به صورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد.<sup>۳۷</sup> حد اقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یکسو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ایفا می کند.

---

<sup>۳۷</sup> - سازمان های چپ سنتی اغلب بخشی از برنامه و اهداف خود را به عنوان مطالبات کارگری اعلام کرده و بطور تصنعی آنها را بر کارگران تحمیل می کنند. بدیهی است که این روش از کار نمی تواند مرتبط به شعارهای محوری کارگران باشد.

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حد اقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی حق بیان، تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره؛ شامل «مطالبات دمکراتیک» هستند.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست ها بوده و هست، اما در کشورهایی نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی، مگر در وضعیت استثنایی، غیر عملی است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست هایی را نمی تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند.<sup>۳۸</sup> با این وجود، چنین خواست هایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آنها باید صورت پذیرند. زیرا به علت وضعیت اختناق؛ گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل می گردند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و هم چنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر اینها، برای آنکه، طبقه کارگر بتواند کلیه

---

<sup>۳۸</sup> - زندانی شدن گنجی ها و آعاجری ها نمونه ای از این واقعیت است.

قشرهای تحت ستم را که خواست‌هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از «آن» خود کند. دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آنها نیز نظام سرمایه‌داری را نفی نمی‌کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب‌های سوسیال‌دمکرات می‌توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست‌ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده‌اند، زیرا بورژوازی در حال پس‌گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست‌ها در کشورهای نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا غیر قابل تحقق‌اند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه‌ی کارگر. اما علیرغم اینها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق‌نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه‌داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشند.

از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می‌دهد؛ و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه حزب پیشتاز انقلابی آتی در ایران قرار می‌گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت‌اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل؛ هیچیک نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی‌توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دمکراتیک و حداقل، فراتر می رود. برخی نیز بر این باورند که با طرح شعار «سرنگونی رژیم»<sup>۳۹</sup> به تنهایی طبقه کارگر را برای تدارک رودرویی با رژیم آماده می کنند. محققاً این طور نیست! طرح این سرنگونی، بدون طرح شعارهای محوری کارگری صرفاً در سطح تبلیغاتی باقی می ماند. افزایش چند شعار «دمکراتیک» بر شعار «سرنگونی رژیم» نیز طبقه کارگر را برای مبارزه روزمره با رژیم نمی تواند سازمان دهد. تنها یک سلسله از مطالبات مشخص و ملموس انتقالی است، که از آگاهی کنونی طبقه کارگر آغاز شده، آنها را گام به گام برای سرنگونی رژیم می تواند آماده کند.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. البته در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته اند، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اهاماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر آماده می کند.

با این توضیحات اجمالی باید نشان داد که در آستانه اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۲) شعارها اصلی کارگران برای مبارزات دوره آتی کدام می توانند باشند. بدیهی است که تمام شعارها دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آنها تقویت گردد.

یکی از مطالبات دمکراتیک که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می گردد: حق اعتصاب است. درک «اصلاح طلبان» رژیم سرمایه داری و مماشات جویان در درون طبقه کارگر، اینست که اعتصاب در «قانون کار» می تواند

---

<sup>۳۹</sup>- رجوع شود به مواضع سازمان های سنتی مانند «حزب کمونیست کارگری»؛ «سازمان فدائیان اقلیت» و غیره.



گنجانده شود به شرطی که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود»<sup>۴</sup>؛ و یا «اعتصابات باید از گرایش‌های سیاسی به دور باشد»<sup>۱</sup>

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را بشرطی می‌پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی‌توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی‌شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی‌دهند.

در عین حال، کمیته‌های اعتصاب می‌توانند نطفه‌های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می‌تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می‌تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می‌تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

گرچه در سال پیش رقم اعتصابات کارگری چشم‌گیر نبوده‌اند؛ اما اعتصابات در راستای تحقق خواست‌های کارگری اکثرأ حول عدم پرداخت دستمزدهای انجام گرفته

---

<sup>۴</sup> - جعفر کامبوزیا، اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی ۱۳۸۰

<sup>۱</sup> - حسن صادقی؛ اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی ۱۳۸۰

است. برای نمونه می توان از اعتصابات کارگران: کفش ملی؛ جهان چیت؛ بافت آزادی؛ فولاد گستران سپاهان؛ بافنده در کردستان؛ سیما چوب؛ قند میان‌دوآب؛ شرکت نساجی تجارت؛ شرکت واحد کرمانشاه و غیره، یاد کرد.<sup>۴۲</sup>

در دوره بلاواسطه آتی؛ با ایجاد شرایط مساعدتر مبارزاتی برای کارگران مبارزه در راستای کسب حق اعتصاب به یکی از مطالبات عمده طبقه کارگر تبدیل خواهد شد. مطالبه محوری دیگر (یکی از مطالبات «انتقالی»); اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جرمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد..... همه و همه بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کُند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به

---

<sup>۴۲</sup>- رجوع شود به «کارنامه کارگری» ۱۳۸۱؛ از انتشارات «شبکه همبستگی کارگری -

مخاطره می‌اندازد. تجربه اعتراض‌های کارگران کفش‌شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم‌هایی را به نمایش می‌گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه‌ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه‌داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام‌گیری کارخانه‌ها از بانک‌ها داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه‌داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی‌کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه‌ای برآید. و توسط شیوه‌هایی نظیر اشغال کارخانه‌ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه‌داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج‌ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی‌تواند باشد و هم‌چنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه‌ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می‌تواند باشد.

در دوره پیش‌شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه چند ماه پیش کارگران کارخانه کشمیرمطلبه بدست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه‌ها به کارگران با وام بانکی»<sup>۳</sup> و یا «خود کارگران می‌توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند»<sup>۴</sup> بارها در دوره اخیر ارائه داده شده است. هم‌چنین هفته پیش در اعتراضات

---

- اطلاعیه شماره ۵ کانون مستقل کارگری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۰<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> - اطلاعیه شماره ۲۱ کانون مستقل کارگری، ۶ تیر ۱۳۸۰

کارخانه نساجی بهشهر، شعار بدست گرفتن تولید و توزیع کارخانه بدست خود کارگران؛ در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»؛ مطرح شد.

اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری؛ در دوره آتی؛ هموار می کند.

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۲

**اعتصاب؛ اعتصاب حق مسلم ماست!**

**«کنترل کارگری» اعمال باید گردد!**

## اول ماه مه و اپوزیسیون چپ

مصاحبه رادیو پیوند اندیشه - استکهلم با م. رازی  
در مورد اول ماه می و مسایل کارگری ایران

### لطفاً راجع به تاریخچه اول ماه مه توضیح دهید

همانطور که اطلاع دارید در حدود ۱۱۷ سال پیش، یعنی سال ۱۸۸۶، تظاهراتی از طرف کارگران آمریکایی در شهر شیکاگو صورت پذیرفت. این تظاهرات به دست پلیس آمریکا به خاک و خون کشیده شد و ۴ تن از کارگران در این تظاهرات کشته شدند. متعاقباً روز ۴ ماه می یعنی ۳ روز بعد از این واقع تظاهرات وسیع تری توسط کارگران در اعتراض به خشونت پلیس آمریکا در شیکاگو ترتیب داده شد؛ و از سوی مزدوران سرمایه داری بمبی در میان این تظاهر کنندگان پرتاب شد که منجر به کشته شدن عده زیادی از کارگران شد و در ضمن یک پلیس هم در این میان به قتل رسید. پس از آن دولت سرمایه داری آمریکا بسیج گسترده ای علیه کل طبقه کارگر آمریکا انجام داد و موج دستگیریهای کارگران و محاکمه رهبران جنبشهای حق طلبانه کارگران در سراسر آمریکا صورت گرفت. تعداد زیادی از رهبران جنبش کارگری را دستگیر، محاکمه و سپس به اعدام محکوم کردند. در پای چوبه دار یکی از این رهبران کارگران فریاد کشید که «صدای کارگران را نمی توان خفه کرد»! این شعار پس از ۱۱۷ سال همچنان هر سال در روز اول ماه در جهان طنین می افکند. سه سال پس از این واقعه، در کنفرانس نخست بین الملل دوم که یکی از همراهان کارل مارکس، انگلس در آن شرکت داشت، بزرگداشت تظاهرات اول ماه می را به عنوان گرامیداشت کشتار کارگران در شیکاگو، به عنوان روز جهانی کارگر اعلام کردند، و

از آن پس این روز «روز کارگر» نام گرفت و در سراسر جهان توسط کارگران جشن گرفته شد.

در ایران هم چنین بود. روز اول ماه می، ۱۱ اردیبهشت، در حدود ۸۳ سال است که در ایران به عنوان روز کارگر، توسط کارگران زحمتکش ایران جشن گرفته شده است. برای اولین بار در سال ۱۲۹۹ شمسی روز اول ماه می جشن گرفته شد. و در دوره هایی که شرایط مناسب تری از نظر سیاسی وجود داشته، توده های بیشتری در این روز به خیابانها آمده اند. در سال ۱۳۲۵ که شرایط مساعد تری در ایران وجود داشت، چیزی در حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر کارگر در تظاهرات اول ماه می شرکت کردند. البته بعد از ۲۸ مرداد کودتای سیا در ایران در سال ۱۳۳۲، رژیم شاه سعی به سرکوب کردن و ارباب طبقه کارگر گرفت و جشن های نمایشی توسط سندیکاها و اتحادیه های زرد سازمان داد. اینها هیچ ارتباطی به طبقه کارگر نداشت و کارگران خود تحت پوشش عروسی ویا مراسم دیگر، دور هم جمع شدند و در سراسر ایران جشن ماه می را گرفتند. سال پیش نیز جشن های مختلف و تظاهرات مختلفی در سراسر ایران هم از طرف محافل و جمعاعات مستقل کارگری که به صورت مستقل از دولت و هم از طریق خانه کارگر سازمان داده شد. تظاهراتی در میدان قزوین از طرف خانه کارگر سازمان دهی شد که چیزی در حدود ۵ تا ۱۰ هزار نفر در آن شرکت کرده بودند. همچنین جمعی در فرهنگ سرای اسبازان (هنر) و کوهنوردی های کارگران استان تهران و همچنین در تالار یاقوت خیابان کارگر جنوبی هم مراسم اول ماه می صورت گرفت.

### نوید و ندای کارگران جهان در اول ماه مه چیست؟

واضح است که نوید اصلی و مهمی که کارگران جهان به سراسر کارگران و نیروهایی که در گفتار و کردار خود را در راستای اهداف طبقه کارگر قرار داده اند: همبستگی و اتحاد کارگری و از همه مهمتر اعتراض مشترک و فریاد مشترک علیه

اجحافات سرمایه داری است. همانطور که اطلاع دارید مسأله اول ماه می امسال از طرف دولت غیر قانونی اعلام شد، چون در سال پیش با وجود اینکه خانه کارگر این تظاهرات را سازمان دهی کرده بود شعارهای کارگران منجر به این شد که دولت از سازمان دهی اول ماه می جلوگیری کند و محققا امروز در سراسر ایران در نقاط مختلف مثل ۸۳ سال گذشته این روزبه صورت مستقل از دولت و از طرف کارگران جشن گرفته خواهد تا این ندا یعنی ندای همبستگی را به گوش جهانیان برساند.

### چرا بین نیروی های چپ تفرقه وجود دارد؟

دلایل متعددی وجود دارد. یکی از دلایل اصلی آن حضور یک دولت کاملا ارتجاعی در داخل ایران است که هم در درون طبقه کارگر و هم در درون نیروهای اپوزیسیون این پراکندگی را دامن زده است. یکی دیگر از دلایلی که این است که نیروهای موجود اپوزیسیون، (یعنی سازمان های سنتی) عموما به دلیل دوری از مبارزات روزمره طبقه کارگر؛ ارتباط ارگانیک خود را با طبقه کارگر از دست داده اند. آنها در واقع روش و شکل سازماندهی پیشان به گونه ایست که روش رهبری کردن طبقه کارگر را از راه دور (کشورهای اروپایی) را اتخاذ کرده اند. طبقاً این کار عملی نیست. زیرا پیشرو کارگری مستقل از احزاب و گروههای سیاسی مشخصا در دو دهه گذشته خود را سازمان داده و مسأله مبارزه با رژیم سرمایه داری ایران را به اشکال مختلف با دشواری های بسیار بخشا حل کرده است و در شرف حل ریشه ای آن هست. نیروهای خارج از کشور اگر اعتقاد به جنبش کارگری داشته و اگر اعتقاد به قدرت بالقوه طبقه کارگر برای ایجاد حکومت شورای و کارگری داشته باشند؛ محققا خود را باید به جنبش کارگری و بالخصوص به پیشرو کارگری مرتبط کنند. پیشروی کارگری افرادی هستند که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری در دو ده گذشته حضور داشته اند. آنها اگر اعتقاد به جنبش کارگری داشته باشند بایستی ابزار تکنیکی، مالی، و عقیدتی خود را در جهت آرمانهای طبقه کارگر قرار دهند. تا زمانی که این

کار را نکنند موانع ادامه خواهند داشت. متأسفانه در دو دهه گذشته در خارج از کشور؛ در بین نیروهای اپوزیسیون مشاهده شده که آنان چنین قصدی چنین کاری را ندارند. هر نیرو تشکیلات و حزب کارگری خود را شکل داده و کاملاً بی تفاوت و بی ارتباط به جنبش کارگری از کارگران می‌خواهد که به این گروه‌ها بپیوندند. این عمل بحران کنونی را تشدید می‌دهد.

### آیا کارگران کارشان فعالیت صنفی نیست؟

آیا نباید برای فعالیت سیاسی، کارگران یک حزب سیاسی داشته باشند؟

بله محققاً چنین است. یعنی مسائل سیاسی در تحلیل‌هایی به یک حزب سراسری کارگری؛ حزب پیشتاز انقلابی؛ نیاز دارد. اما این حزب ساخته نخواهد شد مگر اینکه نیروهای موجود اپوزیسیون خود را مرتبط به کارگران کنند و خود را عملاً در آن حرکت ادغام کنند؛ و هم زمان با مبارزات پیشرو کارگری گام بردارند و حزب سیاسی طبقه کارگر را همراه با آنها در آتیه بسازند. به اعتقاد من امروز «حزب طبقه کارگر» نه در داخل و نه در خارج از ایران وجود ندارد. احزابی که خود را به اسم طبقه کارگر و یا خود را رهبر طبقه کارگر می‌دانند، عملی غیر اصولی می‌کنند. بهترین حالت این است که این احزاب، نیرو و انرژی خود را در راستای الحاق به پیشرو کارگری و همراه با آنها در جهت تشکیل حزب گام بردارند.

ولی نکته دیگری باید ذکر کنم و آنهم در مورد سندیکاها و تشکلات مستقل کارگری است، که در دوره آتی به احتمال قوی شرایط و امکانات مادی تشکیل‌شان فراهم خواهد آمد. در داخل ایران واضح است که مسائل صنفی امری جدا از مسائل سیاسی است ولی به دلیل اختناق و سرکوب، بسیاری از مسائل صنفی طبقه کارگر، مطالبات صنفی طبقه کارگر منجر به مطالبات سیاسی می‌شود. برای نمونه ما مشاهده کردیم که در سال پیش کارگران بارش اصفهان در حمایت از خواسته‌ها و



مطالبات شان و اعتراض به حقوق معوقه شان دست به تظاهرات و اعتراضاتی زدند و بلافاصله دستگیر شدند. از روز و هفته های بعد تظاهرات سیاسی در دفاع از آزادی زندانیان سیاسی کارگری به وقوع پیوست. بنابراین چنانکه می بینیم در داخل ایران مرز غیرقابل عبوری بین مطالبات صنفی و مطالبات سیاسی وجود ندارد. در همین هفته پیش در بهشهر تظاهرات وسیعی از کارگران حول در خواست گرفتن حقوق معوقه شان رخ داد و این تظاهرات در عرض چند روز به یک تظاهرات سیاسی و یک تظاهرات توده ایی مبدل شد. و برخی از نیروهای سیاسی در این تظاهرات خواهان گرفتن کنترل بر تولید و توزیع در کارخانه خود شدند. این یک مطالبه سیاسی است و نه صنفی.

### پس منظور اینست که طبقه کارگر به حزب کارگری نیازی ندارد؟

در این تردیدی نیست که کارگران به حزب نیاز دارند و چنین نظری کاملاً درست است. ما در جنبش کارگری ایران نیاز به یک حزب پیشتاز انقلابی داریم ولی قدم ها و تدارکاتی برای ایجاد این حزب باید برداشته شود. این حزب نمی تواند بطور تصنعی در خارج کشور بدون ارتباط با پیشرو کارگری ساخته شود. این حزب باید همراه با پیشرو کارگری ساخته شود. این تدارک در دوره گذشته آغاز شده و ما امیدواریم که نیروهای موجود به جای قیم معابی و به جای اینکه از بالا با طبقه کارگر صحبت کنند، در سطح مبارزات روزمره طبقه کارگر شرکت کرده و از پایه در میدان نبرد در کف کارخانه ها، در تظاهرات و اعتراضات کارگری و اشغال کارخانه ها و انواع و اقسام اعتراضاتی که کارگران سازمان می دهند شرکت داشته باشند و همراه با آنها حزب را تشکیل بدهند. بنابراین این مسأله ساختن حزب به عنوان یک استراتژی محوری طرح است (و در آن شکی نیست) ولی شکل سازماندهی آن از بالا نمی تواند باشد.

## موانع ایجاد تشکیلات سیاسی در اپوزیسیون چیست؟

عمدتاً یکی از موانعی، چه در درون طبقه کارگر و چه در میان نیروهای اپوزیسیون، که باعث این تفرقه و تشدید شده، مسأله دولت سرمایه داری و حضور دولت سرمایه داری به شکلی که مشاهده می کنیم، هست. البته قشارهای دولت صرفاً متکی به اعمال زور و ارعاب نیست. دولت سرمایه داری در دوره آتی یک سلسله فعالیت هایی از طریق اعمال نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک، از طریق ایجاد زمینه مادی برای نفوذ نظرات غیر کارگری در درون طبقه کارگر تدارک خواهد دید. این دخالت منجر به تقویت نیروهایی در درون طبقه کارگر می شود که حامل گرایشات اصلاح طلبی و رفرمیستی اند؛ این یکی از موانع بزرگ در جهت ساختن حزب و ایجاد تشکلات مستقل کارگری در دوره آتی خواهد بود. بنابراین این مبارزه نیروهای انقلابی، مبارزه کسانی که به خود کمونیست، سوسیالیست انقلابی، لقب می دهند، این است که نه تنها مبارزه با رژیم سرمایه داری را سازمان بدهند و نه تنها مبارزه با استبداد و اقتدارگرایی را سازمان بدهند، بلکه مبارزه با اصلاح طلبی را نیز سازمان بدهند.

متأسفانه برخی از نیروها موجود، گسست کامل از بورژوازی و جریانات متعلق به دولت سرمایه داری نکرده اند. و به نظر من این یکی از موانع اصلی است. یعنی عدم گسست کامل در سطح نظری و در سطح عملی از هر گونه کثافات جوامع بورژوایی و گرایشات نظری بورژوایی که در درون جنبش کارگری بر ما تحمیل شده است. این امر یکی از مشکلات اساسی خواهد بود. برای ساختن یک حزب انقلابی در داخل ایران، می باید مبارزه با مماشات جوئی، مبارزه با کسانی که خواهان آشتی دادن «خاته کارگر» و جنبش کارگری هستند و مبارزه با کسانی که در تنوریها و نظریات خودشان صحبت از انتلاف برنامه ای با بخشی از بورژوازی داخل ایران تحت لوای «انقلاب دمکراتیک» می کنند؛ با مبارزه با رژیم پیوند خورد. هم چنین مبارزه با کسانی که در صف مبارزات طبقه کارگر و پیشرو طبقه کارگر قرارنگرفته اند و خود را قیم طبقه

کارگر می دانند. اینها موانعی است که بر سر راه مبارزات کارگران پیشرو. بنابر این به نظر من ما یک مبارزه طولانی و تدارکات طولانی در پیش داریم. و تصور نباید کرد که صرفاً مبارزه ما با دولت سرمایه داریست.

### نقش «آی ال او» در وضعیت کنونی ایران چیست؟

همانطور که اطلاع دارید خانم فاطمه کروی معاون اجتماعی و فرهنگی وزیر کار، حدود یک هفته پیش اعلام کرد که دفتر سازمان بین المللی کار برای نخستین بار در ایران باز خواهد شد. این اتفاقی است پر اهمیت. سازمان بین المللی کار در واقع نقشی بجز تقویت گرایش های اصلاح طلبی و سرمایه داری نو پای ایران نخواهد داشت و از طریق تایید تغییراتی در قانون کار، می خواهد زمینه لازم را برای ارتباط گیری با دول سرمایه داری غربی ایجاد کند. واضح است که در دوره قبل وقتی دولت با خشونت و سرکوب طبقه کارگر را سازمان می داد، دول بین المللی قادر به همکاری با چنین رژیم می نبودند. بنابر این یک سلسله تعدیلات و یک سلسله زمینه ریزی ها لازم است که این ۱۵ کشور اروپایی بتوانند سرمایه های خود را به داخل ایران سرازیر کنند. تغییراتی در قانون کار را باید در این محتوا ارزیابی کرد.

همانطور که اطلاع دارید وزیر امور خارجه سوئد؛ کشوری که شما در آنجا زندگی می کنید؛ خانم «انا لیند» سال پیش به ایران سفر کرد و در دفاع از اصلاح طلبان در نشریات سوئدی سخن گفت. او اعلام کرد که اینها اصلاح طلبند و در جهت کمک به آنها اقداماتی باید بشود. همه این اقدامات البته با انگیزه سرمایه گذاری در داخل ایران است. بنابر این سازمان بین المللی کار، در جهت ایجاد این زمینه ریزیها نقش محوری ایفا خواهد کرد. زمینه ریزی عادی شدن روند سرمایه داری در داخل ایران، تغییرات در قانون کار (تغییرات اخیراً در ارتباط با خارج کردن کارگاههای زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار)؛ همه مرتبط با این وضعیت نوین است. در دوره آتی وقتی

سرمایه های خارجی به ایران سرزیر شوند - که نقدا این کار شروع شده است و میلیون ها دلار در چند ماه گذشته در ایران سرمایه گذاری شده- پیمانهای اقتصادی با رژیم ایران بسته می شود. در پیوند با این روند، سران دولت سوند رژیم ایران را جای امنی اعلام کرده اند. این موضع گیری دقیقا به منظور اینست که بتوانند سرمایه ها را به داخل ایران ببرند. در ماه های گذشته ۴۵ کشور در خواست سرمایه گذاری به حجم ۴,۵ میلیارد دلار را در ایران داشته اند که در ۱۰ سال گذشته بی سابقه بوده است.

بنابراین، مسأله سازمان بین المللی کار از این زاویه باید بررسی شود که این سازمان نقش مهمی در تعدیل قوانین کارایقا خواهد کرد. این به ایجاد زمینه هایی که سرمایه های خارجی به ایران برده شود و طبقه کارگر تحت استثمار مضاعف قرار بگیرد، کمک می رساند. بنابراین، سازمان بین المللی کار و اهدافش باید روشن شود. با تاریخچه این سازمان هم که دوستان حتما آشنایی دارند، این سازمان پس از جنگ جهانی اول از طرف امپریالیزم برای مقابله و برای جلوگیری از بروز انقلاباتی مثل انقلاب اکتبر در روسیه تشکیل شد. از آن پس کارش در اصل همین بوده که اکنون در ایران در حال انجام دادن آن است و آن تعدیل قوانین تا سرمایه گذاران بتوانند به راحتی وارد میدان شوند، و بتوانند به شکل دیگری منابع نیروی کار و منابع اصلی کشور های جهان سوم را چپاول کنند. متاسفانه در درون جنبش کارگری ایران به طرز ناخودآگاه کارگرانی پیدا می شوند مثل کارگران لوله سازی اهواز که نامه سرگشاده ای به سازمان جهانی کار نوشته اند (وعده ای هم در خارج چنین کرده اند) و این توهم را ایجاد کرده اند که گویا سازمان بین المللی کار به عنوان یک قاضی بین طبقه کارگر و رژیم ایران قرارداد. مطلقا چنین نیست. یعنی سازمان بین المللی کار کاملا مرتبط با گرایشات اصلاح طلبی و رژیم ایران است. امروز در ایران ما با شکل نوینی از هیئت حاکم روبرو هستیم؛ جناح ها اختلافات را کنار گذاشته اند و در مورد قوانین کار با هم مشترک هستند و در مورد ارتباط گیری با غرب نظرات مشترکی

دارند. اگر مصاحبه اخیر آقای رفسنجانی (راهبرد) را با دقت مطالعه کرده باشید؛ خواهید دید که ایشان تا دو سه هفته قبل شعارهای ضد آمریکایی می داد و امروز در رقابت با آقای خاتمی قرار گرفته و می خواهد به آمریکا نشان دهد که اصلاح طلب تر از خاتمی است! چنین است وضعیت ایران و در نتیجه به هیچ وجه نسبت به سازمان بین المللی کار نباید توهم داشت.

تنها راه این است که طبقه کارگر مستقل از تمام گرایشات موجود در درون جامعه؛ گرایشات اصلاح طلب و همچنین خانه کارگر و دیگر نهادها و افرادی که قصد ایجاد پلی بین خانه کارگر و جنبش کارگری را دارند؛ عمل کند و تشکلات مستقل خود را ایجاد کند. نطفه تشکلات مستقل کارگری ریخته شده و گرایشات موجودی در داخل ایران هستند که در چند سال گذشته مبارزه کرده اند برای اینکه این نطفه اولیه شکل گیرد. مثل «کانون مستقل کارگری» که نشریه «تشکل» را منتشر می کند و جریانات و محافل دیگری که در داخل ایران در سال های گذشته حضور داشته و مبارزه کرده اند برای حفظ استقلال. در دوره آتی تضاد کار و سرمایه به طور مشخص تر در داخل جلوه بیرونی پیدا خواهد کرد. و از این زاویه هست که ما باید کاملاً مواظب باشیم تا بورژوازی ایران، سرمایه داری نو پای ایران همراه با سازمان هایی نظیر سازمان بین المللی کار که مرتبط با سازمان ها و دول امپریالیستی هستند و بودجه اصلی شان را از ایشان می گیرند؛ به جنبش کارگری لطمه نزنند.

## در خارج چه نوع فعالیت هایی در حمایت از کارگران بایستی

### انجام گیرد؟

به اعتقاد من کمیته های بیشماری در خارج از کشور هستند و فعالیت هایی می کنند و این فعالیت ها به هر حال قابل تقدیر است. ولی در تحلیل نهایی به نظر من در خارج از کشور یک اتحاد عملی از تمام نیروهای مدافع طبقه کارگر باید بوجود آید؛ این هنوز شکل نگرفته است. این نهادی باید باشد که ارتباط ارگانیک و نزدیک با مبارزه

طبقه کارگر داشته باشد، والی اهداف پیشبرد مبارزات تحقق پیدا نمی کند. من خودم یکی از فعالین «شبکه همبستگی کارگری» هستم که در خارج از کشور شکل گرفته و ارتباط نزدیکی با بخشهایی از پیشرو کارگری داشته و دارد و امیدوار است که از طریق گسترش فعالیتهای این شبکه و ارتباط گیری مستقیم تر با کارگران، برای رساندن صدای طبقه کارگر ایران در سطح اروپا و آمریکای شمالی و هم چنین برعکس رساندن صدا و مبارزات و تجارب طبقه کارگر جهانی به کارگران ایران گام هایی بردارد. شبکه همبستگی کارگری در حدود ۲ سال است که فعالیتش را آغاز کرده و افراد مختلف و با گرایشات متفاوت را در کنار هم گرد آورده برای انجام این هدف مشترک فعالیت می کند.

### چرا در تظاهرات اول ماه مه امسال،

### تجمع مشترک، توسط نیروهای سیاسی ایرانی انجام نگرفت؟

این امر طبیعیست چون ما در خارج از کشور یک نیروی متشکل و همه گیر نداریم و یک اتحاد عمل همه گیر نتوانسته ایم ایجاد کنیم. این باعث تاسف است. یعنی نیروهای اپوزسیون، کسانی که مدافع طبقه کارگر هستند واضح است که باید دور یک فعالیت مشترک به صورت هم زمان بخصوص در چنین روزی یک اطلاعیه مشترک بیرون بدهند، ولی به هر حال چنین نشد. این امر شاید به دلیل پراکندگی تشدید پیدا کرده است. قصد نیروهای انقلابی باید این باشد که این کمبود را در آینده جبران کنند که ما بعنوان فعالین شبکه همبستگی قصد چنین کاری را داریم. درب شبکه همبستگی بر روی تمام نیروهایی که مدافع منافع طبقه کارگر هستند باز است. ما در خواست همکاری در این سطح را به نیروهای دیگر داده ایم تا صدای طبقه کارگر را به طور مشترک و با قوت بیشتری بتوانیم به گوش جهانیان برسانیم. متأسفانه این هم مانند بسیاری از نکات دیگر یک سلسله تدارکات لازم دارد و مقداری از خود گذشتگی ها

لازم دارد، و همچنین یک سری الویت دادن ها در امور و کارهای سیاسی نیاز دارد. اگر کسانی باشند که تصور کنند که حزب طبقه کارگر ایران را در خارج از کشور ساخته اند و از طبقه کارگر می خواهند که به آن بپیوندند، واضح است که در چنین کارهای شرکت نمی کنند و اینها را خرده کاری و کارهای گروه های حاشیه ای می شمرند. به نظر من این بر طرف نخواهد شد مگر با رشد مبارزات کارگری در داخل ایران و با ایجاد تشکلات مستقل کارگری در داخل ایران. بسیاری از این نیروها اپوزسیون باید با خود تعیین و تکلیف کنند. یا در راستای اهداف تشکلات مستقل کارگری و جریاناتی که در مبارزات روزمره طبقه کارگر شرکت دارند قرار بگیرند؛ و یا احزاب مستقل خود را بسازند و قیم معابی کنند. به نظر من به زودی ما شاهد یک اتحاد عمل سراسری در حمایت از کارگران خواهیم بود. متأسفانه امروز این هنوز صورت نگرفته است، ولی باید امیدوار بود که در آتیه یک چنین تشکیل سراسری در بین تمام اپوزسیون مدافع طبقه کارگر صورت گیرد.

### به اعتقاد شما چه زمانی این رژیم خواهد افتاد؟

زمان ووقتی نمی توان تعیین کرد. بهر حال مبارزات به اشکال مختلف بوقوع می پیوندد و زمانی نمی توان تعیین کرد. کاری که ما می توانیم انجام بدهیم این است که کوشش خود را در جهت درست، یعنی در جهت منافع زحمتکشان ایران و کارگران ایران سازمان دهیم. و امیدوار باشیم که این کار به ثمر برسد. به هر حال عوامل مختلفی در جامعه ای نظیر ما عمل می کند که این عوامل غیر مترقبه هم هستند. مثلاً در دوران قبل از سرنگونی رژیم شاه کسی تصور نمی کرد که این رژیم در عرض یک ماه سرنگون شود و یا دیکتاتورهای بزرگی که در کشورهای مختلف بوده اند، کسی تصور نمی کرده که آنها بتوانند از طریق نیروهای زحمتکش که شرایط خیلی بدی هم داشته اند سرنگون شوند، مثل انقلاب اکتبر و یا انقلابات دیگری که در کشورهای دیگر جهان رخ داده است. بنا بر این وقت و زمان مخصوصی در رابط با

ایران نمی توان تعیین کرد ولی می توان گفت که شرایط ایران انفجاریست به دلیل موقعیت ویژه سیاسی و اقتصادی موجود و هر آن اتفاقاتی می تواند بیافتد. همانطور که مشاهده گردید در منطقه هم وضعیت بسیار انفجاریست بخصوص با این قلدنرمنشی دولت بوش و اعتراضات تودهایی که سراسر جهان رخ می دهد. امروز ما مشاهده می کنیم که در سراسر جهان بیش از ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر معترض به سیاست های آقای بوش که در منطقه در عراق ایران و کره شمالی پیش گرفته برخاستند. بنابراین، با وجودی که نمی توانیم وقت تعیین کنیم ولی ما شاهد شرایط انفجاری خواهیم بود. تنها مسأله این است که ما از قبل تدارکات این شرایط انفجاری را باید ببینیم؛ از قبل باید خود را آماده کنیم؛ از قبل باید خود را به نیروهای متصل کنیم که در صف مقدم جبهه های مبارزاتی در داخل ایران هستند؛ از قبل فعالیت های متمر ثمر انجام بدهیم؛ و از قبل اتحاد طبقه کارگر ایران با طبقه کارگر جهانی را سازمان بدهیم. حمایت های متقابل را ایجاد کنیم. تمام مسأله بر سر تدارکات ما قبل از وقوع یک شرایط انفجاریست. بنابر این به نظر من اگر تدارکاتمان را خوب انجام بدهیم اگر طبقه کارگر در جهت حفظ استقلالش؛ بخصوص در شرایط فعلی؛ بتواند خود را از گرایشات اصلاح طلبانه و مماشات جویی در درون طبقه کارگر پاکیزه نگاه دارد و بتواند تشکلات مستقل کارگری را ایجاد کند (تشکلاتی مستقل از دولت و تمام احزاب)، اگر این ها صورت بگیرد در یک شرایط خاص؛ حزب طبقه کارگر هم بوجود خواهد آمد و این به طور طبیعی بوجود می آید، و نمی توان به صورت تصنعی، از قبل و در خارج از کشور و جدا از طبقه کارگر ایجاد گردد. اینها امکان دارند در زمانی خیلی کوتاه و یا هم زمان رخ دهند. مسأله ایجاد حزب، مسأله ایجاد تشکلات مستقل کارگری، مسأله سرنگونی رژیم و مسأله تشکیل حکومت شورائی در داخل ایران. ولی اگر هم چنین نشود ما باید تدارکاتمان را ببینیم، ما باید فعالیتی را که در قبال ما و بر دوش ما افتاده انجام بدهیم. ما باید کارهایمان را انجام بدهیم و اگر نشد باید ببینیم چه نوع موقعیتی در دوره آتی طبقه کارگر در مقابلهش قرار گرفته و آن موقعیت را بسنجیم و



سیاست های نوینی اتخاذ کنیم. بنابر این من نمی توان برخلاف خیلی ها که اظهار می کنند که دو یا سه سال دیگر از عمر رژیم نمانده و یا یک سال دیگر این رژیم افتاده، و یا چهار سال دیگر فلان رژیم سرکار می آید صحبت کنم. به نظر من این نوع از برخوردها غیرمسئولانه است.

با تشکر

من هم متقابلا از شما تشکر می کنم و از شنوندگانتان که صبورانه به صحبت های من گوش فرا دادند تشکر می کنم و امیدوارم که این صحبت ها قدمی باشد در راه یک مبارزه مشترک علیه رژیم سرمایه داری در داخل ایران و در جهت تقویت نیروهای کارگری در داخل ایران. متشکرم و اول ماه می را مجددا به همه کارگران ایران تبریک می گویم.

اول ماه می ۲۰۰۳

ملاحظات بر

## «فراخوان بین المللی در دفاع از حقوق کارگران

### ایران»، «سازمان بین المللی کار» و «قانون کار»

اخیراً فراخوانی در حمایت از کارگران ایران خطاب به سازمان بین المللی کار ILO - (اتحادیه های آزاد بین المللی) توسط عده ای به امضاء رسیده است. در فراخوان ضمن اشاره به وضعیت نا بسامان کارگران ایران، سه «درخواست» از ILO شده است:

«۱- فشار بر جمهوری اسلامی جهت لغو فوری مصوبه شورای عالی کار در مورد حذف کارگران کارگاههای زیر ۱۰ نفر از مواد حمایتی قانون کار و دیگر مصوبات ضدکارگری قید شده در این فراخوان، ۲- عدم برسمیت شناسایی شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن های صنفی وابسته به حاکمیت و کارفرمایان بعنوان نمایندگان کارگران ایران، ۳- اعمال فشار جهت برقراری نظارت مستقیم اتحادیه های آزاد بین المللی بر مبارزاتی که برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری و نهادهای دمکراتیک و غیر وابسته به حکومت در ایران می شود.»

### ماهیت سازمان بین المللی کار

برای کسانی که آشنایی به ماهیت ILO نداشته باشند، امکان دارد از لحن این فراخوان چنان بر داشت کنند که گویا ILO در مقام «ناجی» کارگران ایران و یا مقام «قاضی» بی طرف میان رژیم سرمایه داری و طبقه کارگر ایران قرار گرفته است، که ضروری است از آن برای اعمال فشار بر رژیم در راستای حمایت از کارگران استفاده کرد. بدیهی است که مبتکرین (و نخستین امضاء کنندگان) این طرح یا شناخت کافی

از این سازمان بین‌المللی نداشته و یا آگاهانه در صدد مداخلات با بورژوازی بین‌المللی و ایران در راستای تحمیل کارگران ایران هستند.

سازمان بین‌المللی کار، سازمانی است که اصولاً به منظور ایجاد قطبی در مقابل انقلاب‌های کارگری در اوائل قرن بیستم شکل گرفت. بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ منجر به جنگ جهانی اول شده و به دنبال آن حرکت‌های کارگری در راستای تشکیل شوراهای کارگری در روسیه، آلمان، اتریش و مجارستان به وقوع پیوست. امپریالیزم جهانی به ابتکار رئیس‌جمهور وقت آمریکا «ویلسون»، برنامه‌ی چهارده ماده‌ای را به عنوان طرح صلح در قرارداد «ورسای» ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ ارائه داد. در رأس این برنامه ایجاد نهادی به نام «اتحادیه ملل» بود که بنیان «سازمان بین‌المللی کار» را بنا نهاد.

سازمان بین‌المللی کار از ابتدا برای تحمیل کارگران در سطح جهان و جلوگیری از تشکیل شوراهای کارگری و تشکل‌های مستقل کارگری، توسط امپریالیزم پی‌ریزی شده بود. در مرکز قوانین آن «مشارکت» دولت و کارگران است که نماینده کارگران را به مثابه «اسیر» در این معادله (نماینده دولت، کافرما و نماینده کارگران) جای می‌دهد. ارمغانی از سوی سازمان بین‌المللی کار که در «قانون کار» جمهوری اسلامی نقداً گنجانده شده است! این قانون و سایر قوانین محدود آن، ماهیت غیردمکراتیک و رفرمیستی این سازمان بین‌المللی را نشان می‌دهد.

سفر چند ماه پیش ILO (۲۷ سپتامبر ۲۰۰۲) به ایران را نیز نمی‌بایست به عنوان یک عمل خیرخواهانه در جهت حمایت از کارگران ایران تلقی کرد. این سفر (و هم چنین تغییرات در قانون کار و توصیه‌های ILO) را می‌باید در محتوای تحولات اخیر در سطح بین‌المللی، و در پیوند با تحولات درونی اقتصادی ایران و به ویژه سیاست اصلاح‌طلبان جستجو کرد.

## احیای نظام سرمایه داری مدرن در ایران

سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، ناهماهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. امروز با تقویت سیاسی «اصلاح طلبان» این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. اکنون دور دوم مذاکرات رژیم، به نمایندگی محمد حسین عدالی (معاون اقتصادی وزارت امور خارجه) و «کریس پترن» کمیسر امور خارجه اتحادیه اروپایی، در خصوص موافقت نامه های تجارت و همکاری اقتصادی در ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در بروکسل انجام شد. در پی این تحولات نوین؛ محمد خزاعی، رئیس کل «سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی»، اعلام کرد که ایران در ماه های پیش ۵۴ طرح درخواست سرمایه گذاری با حجم ۴/۵ میلیارد دلار در یافت کرده که این رقم از قراردادهای ۱۰ سال گذشته بیشتر بوده است.<sup>۴۵</sup> بنابراین اهداف سرمایه داری جهانی در راستای ایجاد زمینه ضروری برای سرمایه گذاری و استثمار مضاعف کارگران ایران در شرف تحقق است.

<sup>۴۵</sup> - روزنامه اقتصادی آسیا، ۱۶ بهمن ۱۳۸۱

اما؛ برای احیای نظام سرمایه داری مدرن در ایران تنها «سرمایه» کافی نیست، بلکه نیاز به «نیروی کار آزاد» نیز هست.

### «قانون کار» مرتبط با نظام سرمایه داری

تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاست های سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و هیئت حاکم (هر دو جناح)، است. بدیهی است که برای راه اندازی «صنایع»<sup>۴۶</sup> مورد نیاز امپریالیزم، به «نیروی کار» کافی احتیاج است. و تنها منبع عظیم نیروی کار عمدتاً در کارگاههای کوچک نهفته است.

طبق آمار رسمی، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاه های (زیر ۱۰ نفر) است. بر مبنی سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاه های بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است... (و) شمار واحدهای صنعتی ۱۳۳۷۱ واحد است.<sup>۴۷</sup> در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی در سال ۱۳۷۵ به ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است.<sup>۴۸</sup> هم چنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال دارند. (۹۲ درصد آنها کارگاه های خانگی هستند). اضافه بر اینها، در شهرها نیز در صنایع کوچک (نانوایی، کفاشی و نجاری و غیره) تعداد کارگران به ۱ میلیون ۲۵۸ هزار نفر می رسد.<sup>۴۹</sup>

---

<sup>۴۶</sup> - صنایع ایران شامل: مونتاژ خودرو و تولید قطعات آن؛ صنایع نساجی؛ صنایع ماشین سازی و فلزی؛ صنایع غذایی؛ صنایع چوب و کاغذ و سایر مواد مصرفی است.

<sup>۴۷</sup> - ۲۰ سال صنعت، انتشارات وزارت صنایع

<sup>۴۸</sup> - بررسی تحولات اشتغال روستایی و راه گسترش آن - علی خزاعی - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۲-۱۳۱ ص ۱۸۲.

<sup>۴۹</sup> - ۲۰ سال صنعت، انتشارات وزارت صنایع

در نتیجه همانطور که مشاهده می شود نیروی کار متشکل در کارگاه های کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاه های بزرگ می رسد. بدیهی است که «آزادسازی» نیروی کار بایستی از کارگاه های کوچک سازمان یابد. حذف کارگاه های کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح اخیر شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار است.

بدیهی است که با انتقال بیشتر سرمایه های خارجی و به گردش در آمدن چرخ های صنایع، به شکل طبیعی بسیاری از کارگاه های سنتی و کوچک رو به نابودی خواهند رفت. برای نمونه زمانی که کارخانه های کفش سازی ازدیاد یابد، کفاشی ها و پینه دوزی های کوچک رو به کاهش خواهند رفت؛ این روند در مورد ناتوایی ها و قالی بافی ها و غیره نیز صادق است.

سیاست خارج کردن کارگاه های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار از یک سو، و تغییر قانون کار در راستای تسهیلاتی برای کارخانه های بزرگ از سوی دیگر، این روند را تسریع خواهد کرد. با تأسیس کارخانه های نوین نه کارگاه ها کوچک قادر به رقابت با آنها خواهند بود و نه کارگران متمایل به کار در آنها. زیرا کارگران کارگاه های کوچک، نه دستمزد بالایی نصیبشان می شود و نه از حقوق «قانونی» برخوردار خواهند بود. در مقابل، اشتغال در کارخانه های بزرگ، وضعیت کارگران را در قیاس با کارگاه های کوچک بهبود خواهد بخشید. از این رو، اتفاقی نیست که هر دو جناح هیئت حاکم با این سیاست توافق داشته و سازمان بین المللی کار نیز هیچگونه مخالفتی به آن نکرده است. البته در کوتاه مدت این سیاست فشار مضاعفی بر کارگران کارگاههای کوچک وارد کرده و انشقاق در درون کارگران را تشدید خواهد کرد. هم چنین به بهتر کردن وضعیت صاحبان کارگاهها (سرمایه داران کوچک) کمک رسانده و بیکاری را در جامعه کارگری افزایش خواهد داد.

## مطالبات کارگران برای تدارک حاکمیت شورایی

چنانچه این ارزیابی صحیح باشد، محققاً «درخواست» مبتکرین «فراخوان» از ILO در حمایت از کارگران، یک عمل بی فایده ای است. زیرا ILO نه تنها یک عنصر بی طرف در این روند نیست، بلکه خود از سیاست گذاران و مجریان زمینه ریزی و بازسازی سرمایه داری مدرن در ایران است. تغییرات در قانون کار از جمله حذف کارگاه های زیر ۱۰ نفر از قانون کار، می تواند مورد تایید ILO نیز باشد. «درخواست» از ILO مبنی بر «فشار بر جمهوری اسلامی جهت لغو فوری مصوبه شورای عالی کار در مورد حذف کارگران کارگاه های زیر ۱۰ نفر از مواد حمایتی قانون کار و دیگر مصوبات ضد کارگری قید شده در این فراخوان» از سوی افراد بی غرض، اگر یک شوخی قلمداد نشود، محققاً یک ناشی گری سیاسی است. اما از سوی افراد «کمونیست»، یک مماشات با سرمایه داری بین المللی است. این روش از فراخوان دادن، نه تنها انگیزه امضاء کنندگان را مورد سوال قرار می دهد که توهم را در میان کارگران ایران نسبت به ILO افزایش می دهد.

درخواست «عدم پرسمیت شناسایی شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن های صنفی وابسته به حاکمیت و کارفرمایان به عنوان نمایندگان کارگران ایران» از ILO درخواستی بیهوده ای است. زیرا خود ILO در گزارش خود آورده است که: «تشکل های سیاسی حق دخالت در امور انجمن های صنفی را ندارند» و نمایندگان انجمن هایی رسمیت دارند که متکی بر «انتخابات آزاد و با آرای کارگران انتخاب شده باشند»، و «انجمن های صنفی به عنوان سندیکاها و واقعی مورد حمایت قرار گیرند و اتحادیه های واقعی کارگری با مشارکت این تشکل ها تأسیس شوند». بدیهی است این جملات به مفهوم «عدم پرسمیت شناسایی شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن های صنفی وابسته به حاکمیت و کارفرمایان به عنوان نمایندگان کارگران ایران» است. پرسیدنی که چرا «مبتکرین فراخوان» نکاتی که مورد توافق ILO است را طلب می کنند؟!

«درخواست» از ILO مبنی بر «اعمال فشار جهت برقراری نظارت مستقیم اتحادیه های آزاد بین المللی بر مبارزاتی که برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری و نهادهای دموکراتیک و غیر وابسته به حکومت در ایران می شود»، نیز نشاندهنده بی اعتقادی «مبتکرین فراخوان» به تشکلات کارگری و نهادهای مترقی کارگری در سطح جهانی است. بسیج توده های و تشکلات مستقل کارگری برای «نظارت مستقیم» بر مبارزات کارگران نیازی به مشورت با ILO ندارد. این فعالیت است که نیروهای کارگری- کمونیستی از طریق مبارزه در پایه های جنبش کارگری کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی بایستی انجام دهند. در درون ایران نیز این مطالبه ای است که کارگران پیشرو از طریق مبارزه، بر رژیم تحمیل می کنند.

در نتیجه، «مبتکرین فراخوان» در هر سه «درخواست» مرتکب خطا (آگاهانه و یا ناآگاهانه) شده اند.

بدیهی است که اعمال فشار بر ILO به مثابه یک نهاد وابسته به منافع سرمایه داری جهانی، به خودی خود ایرادی ندارد و بخشی از مبارزات کارگران می تواند باشد. اما، اعمال فشار بایستی متکی بر مطالبات محوری و مبارزات کارگری در سطح پایه های جامعه باشد. کمونیست ها باید از شناخت از ماهیت ILO حرکت کرده و مطالباتی که کارگران را در جهت کسب اعتماد به نفس در راستای تشکیل حکومت شورایی سوق می دهد، طرح کنند.

برای نمونه، «حق اعتصاب» یکی از آن مطالبات محوری است.<sup>۱۰</sup> درک اصلاح طلبان رژیم سرمایه داری ایران (که مورد تایید ILO نیز است)، اینست که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود به شرطی که: «آخرین راه حل

---

<sup>۱۰</sup> - مطالباتی دیگری نظیر تضمین انتخابات آزاد برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری، تحت نظارت تشکلات مستقل کارگری جهانی و دسترسی آزاد به رسانه های عمومی برای منتخبین کارگران و غیره، نیز می تواند طرح شوند. در این ارتباط، بحث در مورد انجمن های صنفی از اهمیت بسیاری برخوردار است که در مقالات بعدی به آن پرداخته می شود.



کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود»<sup>۱</sup>؛ و یا «اعتصابات باید از گرایش‌های سیاسی به دور باشد»<sup>۲</sup>.

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را بشرطی می‌پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی‌توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه زنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی‌شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی‌دهند.

در عین حال، کمیته‌های اعتصاب می‌توانند نطفه‌های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می‌تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می‌تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می‌تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

بنابراین روشن است که یکی از مطالبات محوری کارگران در راستای تدوین قانون کار نوین؛ و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، «حق اعتصاب» است. فعالان کمونیست جنبش کارگری (چه در داخل و چه در خارج) در تبلیغات خود از این مطالبه

---

<sup>۱</sup> - جعفر کامبوزیا، اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی ۱۳۸۰

<sup>۲</sup> - حسن صادقی؛ اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی ۱۳۸۰

محوری می بایستی مصرا نه حمایت کنند. واضح است که چنین درخواستی نمی تواند به زعم اصلاح طلبان و ILO خوشایند باشد. زیرا تحقق «حق اعتصاب» تا سرحد مختل کردن اقتصاد سرمایه داری، می تواند پایه های رژیم را لرزاند و منافع سرمایه داری جهانی که در شرف سرمایه گذاری در ایران هستند؛ را به مخاطره اندازد.

نبود مطالبه محوری «حق اعتصاب» در «فراخوان بین المللی در دفاع از حقوق کارگران ایران»، ماهیت واقعی «مبتکرین فراخوان» را نشان می دهد.

اول اسفند هزار و سیصد و هشتاد و یک

## چرخش اروپا،

# ماهیت رژیم و چشم انداز جنبش کارگری

اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ در ادامه اجلاس ماه پیش این سران، موضع گیری اخیر دولت های اروپایی در قبال ایران را تقویت کرده است. قرار شده است کمیسیون وزرا گفتگو با ایران را در سپتامبر آتی در راستای پیمان همکاری های اقتصادی، آغاز کنند (البته بشرط اینکه پارلمان اروپا آنرا تصویب کند - که احتمالاً چنین خواهد کرد). در ماه گذشته بارها نمایندگان کشورهای اروپایی برای استحکام بخشیدن روابط، به ایران سفر کرده و متقابلاً نمایندگان رژیم نیز از سران کشورهای اروپایی دیدن کرده اند. برای نمونه چندی پیش آقای میشل وزیر امور خارجه بلژیک به نمایندگی از وزرای امور خارجه ۱۵ کشور اروپایی وارد تهران شد و گزارشاتی از توافقات با رژیم به اجلاس لوکزامبورگ ارائه داد. پیش از او «کریستو فرپتن» نماینده ویژه اتحادیه اروپا برای مذاکرت با سران رژیم به ایران رفته بود. سفرهای مرتب محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه به نقاط مختلف اروپا و هم چنین سفر چهار روزه رئیس مجلس شورای اسلامی، مهدی کروبی به فنلاند و سپس سفر خانم «لیسایکونساری» رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان فنلاند به ایران، ۱۴ ژوئن، و مذاکرات آنها در مورد تحولات افغانستان و خاور میانه و حقوق بشر(!)؛ سفر کروبی به اطریش و ملاقات با «توماس کلستیل» رئیس جمهور؛ سفر عباسعلی علیزاده رئیس کل دادگستری استان تهران به «ویسبادن» آلمان و ملاقات وی با دادستان این شهر، دکتر کومر؛ سفر خانم «آنا لیند» وزیر امور خارجه سوئد به ایران ماه پیش؛ و

غیره، همه نمایانگر تدارکات «ماه غسل» بین سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا و رژیم حاکم بر ایران است.

بدیهی است که افزودن نام «سازمان مجاهدین خلق» به لیست سازمان های تروریستی و موضع گیری سازمان های بین المللی در امن شمردن ایران، بخشی از همین معاملات پشت پرده بوده است.

## علل چرخش سران اروپا

علل اصلی چنین چرخشی را بایستی در وضعیت بین المللی دولت های سرمایه داری غربی و هم چنین در تحولات درونی رژیم جستجو کرد.

## اختلاف اروپا با آمریکا

چرخش سران دولت های اروپایی بخشاً واکنشی به سیاست های ماجراجویانه اخیر دولت بوش (و شارون) است.

پس از واقعه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت بوش برای حل بحران اقتصادی آمریکا حمله بر افغانستان را سازمان داده و پس از آن، زیر لوای «مبارزه با تروریسم» تمام مخالفان خود در جهان سوم را به جنگ طلبید. جورج بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ خود خطاب به جلسه متحد نمایندگان مجلس آمریکا با نام بردن از ایران، عراق و کره شمالی، به عنوان «محور اهریمنی» به آنها حمله کرد. بوش در این سخنرانی، اعلام کرد که این کشورها در پی تولید اسلحه شیمیایی، بیولوژیکی و اتمی هستند. او اعلام کرد: «با تولید این سلاحهای خطرناک برای توده مردم، این رژیم ها خطر کندن قبر خود را با دست خودشان ایجاد میکنند». بدیهی است که علت اصلی چنین تهاجماتی در وضعیت کنونی نمی تواند صرفاً ماهیت این رژیم ها باشد، زیرا اقدامات تروریستی از جانب دولت های ایران و عراق تازگی نداشته است. مسأله بر

سر بحران اقتصادی خود آمریکاست. در واقع خود وی در سخنرانی اعتراف کرد که «جامعه آمریکا در یک رکود اقتصادی بسر میرد».

این سخنرانی بلافاصله پس از ورشکستگی شرکت «انرون»، یکی از بزرگترین سرمایه داران آمریکا ایراد شد. شرکتی که بیش از همه ارتباط سیاسی مستقیم با بوش و حزب جمهوریخواه آمریکا دارد. علاوه بر این، ورشکستگی شرکت هایی مانند وُرد کام، کی - مارت، گلوبال کراسینگ، سان بیم و کل صنعت فولاد هم مطرح است.

(دولت راستگرای شارون نیز در ادامه همین سیاست ماجراجویانه و با همان الفاظ، حمله به شهرهای کرانه باختری رود اردن و مقر یاسر عرفات در رام الله را تدارک دید که منجر به کشتار صدها نفر مردم بی گناه فلسطینی؛ و تخریب زیربنای اقتصادی مانند قطع منابع برق و آب آشامیدنی، دوا و غذا رسانی و غیره شد).

بدیهی است که سیاست تهاجمی یک جانبه دولت آمریکا و قلدر منشی بوش نسبت به مخالفانش در «جهان سوم» با توافق دولت های اروپایی و متکی بر منافع سرمایه داری اروپایی استوار نبود. گرچه همواره سرمایه داری جهانی از یک سیاست عمومی برای تهاجم به کشورهای جهان سوم استفاده کرده، اما در عین حال، آنها اختلافاتی در تاکتیکهایشان پیدا می کنند. این اختلافات به ویژه پس از پایان یافتن «جنگ سرد» و فروپاشی شوروی شدت گرفت. از اینرو منافع اقتصادی کشورهای اروپایی هم زمان و به شکل یکپارچه الزاماً در تطابق با سیاست های دولت آمریکا نیست. سخنرانی اخیر نمایندگان کشورهای اروپایی نیز نشانگر این تناقض است.

برای نمونه اخیراً سفیر فرانسه در تهران، «فرانسوا نیکولو»، اعلام کرده است که: «برای فرانسه محور اهریمنی وجود ندارد» (نوروز، ۲۵ خرداد). خانم لیسایکونساری رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان فنلاند در دیدارش با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تهران اعلام داشت که فنلاند: «ادبیات تند آمریکا علیه ایران و محور اهریمنی بودن جمهوری اسلامی را قبول ندارد» (همشهری، ۲۶

خرداد). موضعگیریهای اخیر نمایندگان پارلمان کشورهای اروپایی نشانگر اعتراض آنها به پرخاشگری و سیاست های مآوراء راستگرای حزب جمهوریخواه آمریکا است. در این میان دولت بریتانیا که تا کنون در جبهه آمریکا در هر موردی قرار می گرفت، صف خود را برای نخستین بار در دهه پیش، از دولت آمریکا جدا کرده است. البته دولت آمریکا (و اسرائیل) به موضعگیری های اخیر سران کشورهای اروپایی علناً اعتراض کرده و ناخشنودی خود را از این چرخش به نمایش گذاشته است.

## اصلاح طلبان رژیم

یکی از استدلال های محوری سران کشورهای اروپایی برای نزدیکی با رژیم ظاهراً تقویت جناح «اصلاح طلب» در درون رژیم است. نظرات آننا لیند، وزیر امور خارجه سوئد قبل و بعد از رفتن به ایران در روزنامه «داگنس نی هتر» (دان)، یکی از معتبرترین روزنامه های سوئد، در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۰۲ چنین بود: «سفر به ایران در واقع پشتیبانی ای بود از نیروهای اصلاح طلب آن کشور». بنا به گزارش «دان» آنگاه آننا لیند اینگونه ادامه می دهد که ستمی که در ایران بر مردم روا داده می شود، هنوز هم «غیر قابل قبول» است، اما با این وجود، تغییری در کشور صورت گرفته است. او سپس میافزاید: «در ایران جریانات اصلاح طلب در حال رشد است. این گروه ها میخوانند ایران را تغییر داده، مدرن و دموکراتیک کنند و رئیس جمهور ایران به این موج تعلق دارد.» بنا به گزارش «دان»، وزیر امور خارجه سوئد میافزاید: «برای تمام آنهایی که خواهان ایجاد رفورم در ایران هستند، لازم است به آن کشور سفری کرده و از نزدیک با آنها ارتباط برقرار نمود.»

وی ادامه می دهد: «سفر به ایران در واقع پشتیبانی ای بود از نیروهای اصلاح طلب آن کشور.» (روزنامه «دان» ۱۸ آوریل ۲۰۰۲).

خانم آنا لئند (و سایر سران کشورهای اروپایی) ابتدا بایستی مفهوم خود را از «اصلاحات» در درون رژیم روشن کرده و سپس اقدامات «اصلاح طلبان» رژیم را برشمارند. چنانچه این عده به دنبال ارزیابی نتیجه اصلاحات و اصلاح طلبی می بودند، کافی بود به وضعیت اسفبار مردم در دوران به اصطلاح اصلاحات رئیس جمهور نظری می افکندند. بهتر بود به جای «مذاکرات» پشت پرده با کسانی که در سرکوب حقوق دمکراتیک کارگران، جوانان و زنان سهم بوده اند، با نمایندگان این قشرهای تحت ستم به گفتگو می پرداختند. بدیهی است انگیزه سران کشورهای اروپایی کشف واقعیتها نبوده و چرخش به سوی رژیم را بر اساس منافع اقتصادی سرمایه داران بین المللی بنیاد نهاده اند.

«اصلاحات» به مفهوم حتی بورژوازی آن یعنی مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره، سنتاً به عنوان مطالبات «حد اقل» در اواخر قرن نوزدهم توسط پیش کسوتان سوسیال دمکرات، خانم آنا لئند طرح گشته بود. در ایران «اصلاحات» از این مطالبات سوسیال دمکراسی اواخر قرن نوزدهم هم نازل تر است. در ایران زمانی که حتی دستمزدهای معوقه کارگران از ۶ ماه تا یکسال پرداخت نگشته و رژیم و جناح های اصلاح طلب آن با وقاحت کارگران بارش اصفهان را دستگیر و زندانی می کنند؛ کارگران جامکو و شادانپور را در مقابل مجلس به گلوله می بندند؛ و کوچکترین اعتراض کارگران را در نطفه خفه می کنند تنها به این علت که کارگران خواهان حقوق عقب افتاده خود شده اند. چگونه مدافعان سران کشورهای اروپایی تصور می کنند که اصلاحات در حال شکل گیری و رشد است؟ خانم لئند فراموش می کند که خاتمی به عنوان رهبر اصلاحات بیش از ۶ سال است که در حکومت قرار گرفته است. هم چنین در ۲ سال پیش اکثریت مجلس شورای اسلامی در دست «اصلاح طلبان» بوده است. و اینکه سرکوب و خشونت علیه کارگران (در مقابل مجلس سال پیش) و دانشجویان (کوی دانشجو ۱۸ تیر سه سال پیش) در دوره همین «اصلاح طلبان» رخ داده است.

«اصلاحات» به مفهوم کسب حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی؛ حق مرخصی؛ «اصلاحات» به مفهوم کسب حقوق دمکراتیک مانند آزادی بیان؛ حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه های و تشکل های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره از مطالباتی هستند که مورد تأیید تمام جامعه ایران است. اما، «اصلاح طلبان» - حتی آنان که در اپوزیسیون قرار گرفته اند- خواهان انجام چنین نوع اصلاحاتی نبوده و در عمل کوچکترین گامی در این راه برنداشته اند. زمانی که خامنه ای با یک اشاره جلوی اقدام اکثریت اعضای اصلاح طلب مجلس (به اصطلاح منتخبین مردم) را در مورد آزادی مطبوعات و نشریات خود اصلاح طلبان می گیرد، و حتی یک نفر اعتراض نمی کند. در نتیجه نمی توان از این «اصلاح طلبان» توقع داشت که در مورد مسایل ابتدایی دیگر اقدام کنند.

سران کشورهای اروپایی مسلماً بر این امور واقفند. اما دورویی دولت های به اصطلاح مدافع آزادی بیان و حقوق دمکراتیک، آنها را به چنین موضع متناقضی می رساند. دفاع از اصلاحات برای مردم ایران در تقابل کامل با دفاع از «اصلاح طلبان» است! بهترین و سریعترین راه برای کسب اصلاحات در ایران انزوای بین المللی رژیم در قدرت است و نه تقویت آن. سران کشورهای اروپایی با چرخش نوین در راستای برقراری پیمان های اقتصادی/سیاسی با رژیم، در عمل نشان داده اند که خواهان اصلاحات در ایران نیستند!

### موضع گیری رژیم در مقابل چرخش اروپا

یک روز پس از تصمیم گیری وزرای امور خارجه اروپا در اجلاس لوکزامبورگ، کلیه رسانه های عمومی از این اقدام استقبال کردند. حمید رضا عاصفی سخنگوی وزارت امور خارجه و محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه رضایت خود در



مورد این تصمیم را اعلام کردند. این واقعه به تنهایی نمایانگر کاهش اختلافات درونی رژیم در مورد جهت گیری به سمت سرمایه داری جهانی است.

بی تردید جناح های هیئت حاکم، کماکان اختلافاتی در مورد نزدیکی به دول سرمایه داران به ویژه دولت آمریکا با یکدیگر دارند. اما، قابل ذکر است که این بار اختلاف در مورد آمریکا تنها زمانی تشدید شد که جورج بوش ایران را «محور اهریمنی» خواند. از این گذشته «اختلافات» دو جناح «اقتدار گرا» و «اصلاح طلب» تماماً به دو نظرگاه طرفدار «غرب» و «ضد غرب» تقسیم نمی گردد. اختلافات درونی رژیم از روز نخست بر سر دو شکل و روش از یک نظام سرمایه داری بوده است. یکی خواهان حفظ وضعیت موجود و ادامه یک نظام و اقتصاد اسلامی (ملوک الطوائفی) با رابطه ای «مشخص» با سرمایه داری جهانی بوده (مانند دولت های سوریه و لیبی)؛ و دیگری خواب بازگشت به دوران طلایی شاهنشاهی را در سر پرورده است. اولی متکی به تراکم مراکز قدرت و سودجویی های لحظه ای و کوتاه مدت بوده؛ و دومی خواهان تمرکز قدرت و ایجاد یک نظام مدرن سرمایه داری. اختلافات درونی هیئت حاکم همواره بر سر کشمکش قدرت یک جناح در مقابل دیگری بوده است. هیچگاه بر سر سرکوب، ارباب و استثمار کارگران اختلافی نبوده است. سرکوب های اخیر کارگران، جوانان دال بر این واقعیت است. هیچگاه ضدیت با دول اروپایی و آمریکا به درجه استقلال از سرمایه داری جهانی نبوده است. حتی در بحبوحه اشغال سفارت آمریکا و اوج تبلیغات قطع رابطه با «شیطان بزرگ».

نظام حاکم بر ایران شکل ویژه ای از یک نظام سرمایه داری است. همواره کشمکش های درونی ما بین جناح حامی «نظام اسلامی»؛ و جناح طرفدار احیای یک نظام سرمایه داری مدرن متمایل به سرمایه داری جهانی، وجود داشته است. اما، در درازای بیش از دو دهه منطق سرمایه داری، جناح «معتدل» را قابل قبول تر جلوه داده است.

سرمایه داری جهانی نیز به همین منظور دائماً در حال تقویت جناح متمایل به سرمایه داری «مدرن» بوده است. برای سرمایه داری جهانی وجود یک دولت متمرکز سرمایه داری که گردش سرمایه و سرمایه گذاری را تضمین کند، ضروری است. بدیهی است که نظام ملوک الطوائفی اسلامی با شکل قرون وسطی قادر به چنین کاری نخواهد بود.

از اینرو است که در درون هیئت حاکم همواره گرایش دوم به اشکال مختلف ظاهر گشته است. در ابتدا دولت بازرگان مدافع این نظریات بود؛ پس از آن بنی صدر، سپس رفسنجانی و خاتمی و اکنون بهزاد نبوی این گرایش را نمایندگی می کند. بر خلاف نظریات برخی که «اصلاحات» دوره خاتمی را نقطه عطفی در این روند به شمار می آورند، مسأله «اصلاح طلبی» به مفهوم گرایش به سرمایه داری جهانی از روز نخست تشکیل «حکومت جمهوری اسلامی» وجود داشته است. تنها تفاوت در اینست که در وضعیت کنونی، این گرایش تقویت گشته است. امروز، تسلیم شدن جناح «اقتدار گرا» (به علت عمق بحران اقتصادی و سیاسی)، به منطق روند سرمایه داری در ایران؛ مشاهده می شود.

برای نمونه اخیراً محمد خزاعی، معاون وزیر اقتصادی، اعلام کرده است که رژیم با دولت آمریکا مسأله دارد اما با «تاجران آمریکایی اختلافی ندارد»! گویا تجار آمریکایی پدیده جدایی از دولت سرمایه داری آمریکا هستند! رژیم ایران با وجود جاروجنجال هایی ضدآمریکایی در سه ماه اول سال جاری ۳۰ میلیون دلار کالا به آمریکا صادر کرده و ۹ میلیون دلار جنس آمریکایی به ایران وارد کرده است (رادیو آزادی- ۱۵ ژوئن ۲۰۰۲). بدیهی است که کلیه سفرهای اخیر سردمداران رژیم به کشورهای اروپایی و ارتباطات اخیر با آمریکا در خفا و بدون مشورت و حتی اجازه جناح «اقتدار گرا» غیر عملی می بود. واضح است که امروز دو جناح هیئت حاکم در مورد برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با دول سرمایه داری اروپایی (و سپس دولت آمریکا) به نظریات مشترکی رسیده اند. البته اختلافات همواره از جانب برخی

از مهره های راستگرای رژیم ابراز خواهد شد، اما این اختلافات عمدتاً جنبه تزئینی داشته و در راستای عوامفریبانه برای جلب رضایت پایه های «حزب الله» رژیم تدوین شده اند. دو جناح رژیم، امروز به نیکی درک کرده اند که برای حفظ نظام کنونی و قدرت سیاسی خود بایستی به چنین منطقی در جهت همسویی با دول سرمایه داری جهانی تن دهند. به سخن دیگر، احیای یک نظام سرمایه داری مدرن جهانی سومی (نظیر نظام شاهنشاهی) در دستور روز قرار گرفته است.

### چشم انداز جنبش کارگری

احیای یک نظام سرمایه داری مدرن و مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن سرمایه های خارجی و هم چنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکراتها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. همواره یکی از دردهایی که «اصلاح طلبان» از آن رنج برده اند، کمبود مدیران حرفه ای در کارخانه های بوده است. برای نمونه، مسعود بهنود در مصاحبه اخیر خود با رادیو آزادی از غیر حرفه ای بودن مدیران شکایت کرده و یکی از علل عدم توفیق اصلاحات را اینگونه ارزیابی می کرد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و ناامنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به اینجا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل عوامل

مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم (به ویژه جناح اقتدار گرا) از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. هم چنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهرا مترداف با قوانین و عرف های بین المللی توین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قطع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد.

ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف، ایجاد نهاد ها و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد. البته، تدارک ایجاد چنین روندی در چند ساله پیش زمینه ریزی شده است. برای نمونه «باز سازی تشکیلاتی خانه کارگر» (به نقل از حسن صادقی)؛ فعال شدن «خانه کارگر» در مورد مسایل کارگری تشکیل و برجسته کردن «حزب اسلامی کار» و «کانون عالی شوراهای اسلامی»؛ بازتاب دادن شعارهای محوری کارگران؛ طرح، توضیح ضرورت «اعتصاب کارگری» در نشریه «کار و کارگر»؛ و غیره، همه نشانگر تدارکات اصلاح طلبان برای زمینه ریزی دوره ارباب و استثمار کارگران در محتوای یک نظام سرمایه داری نوین است.

با کمی کنکاش در نوشته های اصلاح طلبان، منظور واقعی این مدافعان سرمایه داری نوین از طرح مسایل کارگری روشن می گردد. برای مثال جعفر کامبوزیا نماینده مردم زابل، در مصاحبه ای اعلام می دارد که اعتصابات بشرطی مورد پذیرش نظام بایستی قرار گیرد که به مثابه «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود» (اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی). هم چنین دکتر ناطق پور، جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، می گوید: «هر چند اعتصاب کارگری می تواند به عنوان یک روش مؤثر عمل کند، اما باید توجه داشته باشیم که این روش معمولاً بایستی از حمایت قانون برخوردار باشد. زیرا در جامعه ای که اعتصابات کارگری به عنوان مقابله با دولت و ساختار سیاسی کلان کشور تلقی می شود، بدیهی است که این عمل با پیچیدگی و پیامدهای منفی برای کارگران همراه خواهد بود» (اعتصابات کارگری؛ ضرورت و امکان، کار و کارگر، ۱۱ دی). ویا، حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی که اعتصاب را یک ضرورت توصیف می کند، اما، می گوید: «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد.» (اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی).

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. حتی در کشورهای سرمایه داری اروپایی هیچگاه صحبت از برگزاری اعتصاب بدون لطمه زدن به اقتصاد نمی شود. نظریه پردازان رژیم بایستی توضیح دهند که چگونه کارگران می توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن

«اعتصاب» نمی‌شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه‌داران به آن تن نمی‌دهند. اعتصاب حربه‌ای است در دست کارگران برای به نمایش گذاشتن قدرت خود. در طول حتی یک اعتصاب کارگری کوتاه مدت، کمیته اعتصاب توسط کارگران ساخته می‌شود. وجود کمیته اعتصاب برای سازماندهی است. کمیته اعتصاب نطفه اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه‌داران است. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می‌تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه‌داری) را طرح‌گردد. اعتصاب می‌تواند تناسب قوای در سطح سراسری به نفع کارگران تغییر دهد. آن می‌تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را طرح‌کند. پس بدیهی است که، بحث در مورد «اعتصابات در چارچوب قوانین دولت» بورژوازی، یک بحث سراپا کاذبی است.

از اینروست که کارگران بایستی قوانین خود را برای امر سازماندهی تدوین کنند. تدوین این قوانین نیز بدون وجود **تشکل مستقل کارگری** غیر ممکن است. تشکل مستقل کارگری نمی‌تواند همراه و یا در کنار نهادهای دولتی صورت‌پذیرد، زیرا کلیه نهادهای ساخته شده توسط دولت سرمایه‌داری ابزاری برای ارباب و کُند کردن روند بازسازی جنبش کارگری اند. در رأس این نهادی‌های دولتی، «خانه کارگر» قرار گرفته است. برای تحقق ابزار مستقل کارگری، تمام ابزار دولتی بایستی بی‌قدرت شوند.

### نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری

یکی از نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری متکی بر این اعتقاد است که «خانه کارگر» قابل اصلاح و ترمیم بوده، و نقش کارگران پیشرو فعالیت در درون این نهاد و رادیکال‌تر کردن آنست. یکی از نظریه‌پردازان این گرایش انحرافی «یدالله خسروی» است که در مصاحبه اخیر خود با مجله «اندیشه جامعه» نظریات خود در

مورد «خانه کارگر» را چنین اعلام می‌دارد. مصاحبه کننده، نظر یدالله خسروی را در مورد «خانه کارگر» جویا می‌شود، مبنی بر اینکه عده ای از منقدان کارگری، «خانه کارگر» را نهادی «دولتی» و غیر مستقل می‌دانند. یدالله خسروی در پاسخ می‌گوید که یکی از ایرادات «خانه کارگر»، اینست که آن نظیر یک حزب سیاسی است. زیرا که در «مرام نامه» آن مسایلی نظیر: «پشتیبانی از مبارزه ی ملیتها مستضعف جهان که در راه حق و آزادی مبارزه می‌کنند» و «مبارزه علیه.. نژادپرستی و صهیونیسم..» عنوان شده است. از اینرو به اعتقاد او «خانه کارگر» تشکلی است مانند یک حزب سیاسی و نه یک تشکل مستقل کارگری و «نمی‌توان آنرا یک تشکل صنفی» نامید. و اینکه در مرام نامه «خانه کارگر»، «مرز بین تشکل سیاسی و تشکل صنفی مخدوش شده است» (بهتر است یدالله خسروی نشان دهد که در وضعیت ایران چگونه می‌توان مسایل صنفی را از سیاسی کارگران جدا کرد- حتی در کشورهای اروپایی سندیکاها ی کارگری به مسایل سیاسی نیز می‌پردازند). ایراد دیگر او اینست که رهبران «خانه کارگر» را مهندسین تشکیل می‌دهند و نه کارگران (اندیشه جامعه ۲۳، اردیبهشت ۸۱، ص ۴۰). و در انتها به نقل و تایید موضع حسن صادقی رئیس «شوراهای اسلامی کار» می‌گوید: «بازسازی تشکیلاتی خانه کارگر امری ضروری است» (همانجا، ص ۴۱). سپس به توضیح مفهوم تشکل مستقل پرداخته و چنین می‌گوید: «تشکل مستقل اقتصادی کارگران، که در برگیرنده کلیه کارگران... بدون در نظر گرفتن مسلک، رنگ پوست، جنسیت، تعلق فرد به گروه سیاسی و غیره باشد. این تشکل در برگیرنده ی همه ی کارگرانی است که محیط مشغول‌کارتند و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد» (همانجا، ص ۴۲).

در نتیجه، یدالله خسروی اصولاً اعتراضی به دولتی بودن «خانه کارگر» نداشته و تنها خواهان اصلاح و یا «بازسازی تشکیلاتی» آن نهاد هست. منطق بحث او اینست که چنانچه مسایل سیاسی از مرام نامه «خانه کارگر» خارج گشته و کارگران به جای مهندسین در رأس کار قرار گیرند، دخالت و شرکت کارگران در چنین نهادی بلا ایراد

است. بدیهی است که چنین نظری از بنیاد یک نظر مامشات جویانه با دولت سرمایه داری است.

اول؛ این کارگر با سابقه (دبیر سندیکای سابق کارگران پالایشگاه نفت) و به ظاهر مخالف دولت سرمایه داری، هنوز مفهوم دولت سرمایه داری را، پس از سال‌ها «فعالیت» در درون جنبش کارگری، درک نکرده است. او مفهوم «دولت» را مخدوش می‌کند. از یکسو، می‌گوید «تشکل مستقل کارگری بایستی مستقل از دولت و احزاب سیاسی باشد» (همانجا، ص ۴۲) و از سوی دیگر خواهان اصلاح «خانه کارگر» است. او همانند سایر گرایش‌های مامشات جو در درون جنبش کارگری در سطح جهانی، دولت را تنها نوعی «حکومت» می‌پندارند (قوای مقننه، اجرایی و قضایی). در صورتی که مفهوم دولت از دیدگاه نیروهای ضد سرمایه داری فراتر از اینهاست. دولت سرمایه داری نه تنها شامل حکومت سرمایه داری، مجلس، ابزار سرکوب و نیروهای مسلح است، که شامل دستگاه‌های تبلیغاتی، مساجد، رسانه‌های جمعی، مراکز آموزشی و هم چنین نهادهای صنفی و سیاسی آن نیز می‌شود. تمام این مؤسسات دست در دست یکدیگر استثمار طبقه کارگر را تضمین می‌کنند. در نتیجه، نهادی به نام «خانه کارگر» نیز بخشی از دستگاه تحمیق و سرکوب کارگران است و بدین منظور طرح ریزی شده است. کافی است به ادعای خود «خانه کارگر» توجه شود: «دوری و نزدیکی در خانه کارگر با دولت‌ها یا تصمیمات آنها با نحوه ی نگرش به منافع کارگران گره خورده است. هیچ‌زمان دشمنی کامل.... حاکم نبوده است» (این جا خانه ی همه ی کارگران است، روابط عمومی خانه کارگر، اندیشه جامعه ۲۳، ص ۷۶ - تاکید از ماست). بدیهی است که مفهوم استقلال از دولت بایستی شامل استقلال از «خانه کارگر» نیز باشد. زیرا این دو بهم پیوند خورده اند.

دوم، بازسازی نظام سرمایه داری مدرن و استقرار «اصلاح طلبان» دولتی نیاز به نهادهایی در درون طبقه کارگر نیز دارد. «خانه کارگر» و «کانون عالی شوراهای



اسلامی کار» و «حزب اسلامی کار» همگی برای به تحکیم نظام سرمایه داری به شکل نوین آن طراحی شده اند. بنابراین مبارزه صنفی/سیاسی کارگران در راستی تشکیل تشکل مستقل کارگری بدون مبارزه با این نهادها امکان پذیر نخواهد بود. «خانه کارگر» ابزاری است در دست سرمایه داری برای سرکوب و ارباب کارگران. ما بین تشکل های مستقل کارگری و «خانه کارگر» هیچ آشتی ای وجود ندارد. یکی ناقض دیگری است.

سوم، یدالله خسروی تصور می کند دولت بورژوازی قادر به داشتن طرفداران نظام سرمایه داری در درون کارگران نمی باشد. او می گوید تشکل مستقل کارگری نمی تواند تابلوی ورود ممنوع برای کارگران داشته باشد. واضح است برای ورود کارگران به تشکل های مستقل کارگری ناپیوستگی ممنوعیتی وجود داشته باشد. اما تکلیف کارگرانی که هم در کارخانه مشغول به کار هستند و هم کارگر زاده شده اند، اما در عین حال بخشی از دولت سرمایه داری هستند چه می شود؟ کارگرانی که امروز در رأس نهادهایی مانند «حزب کار اسلامی» و یا «خانه کارگر» قرار گرفته اند، همان هایی هستند که به نمایندگی از طرف سرمایه داران در درون طبقه کارگر مشغول تدارک اعمال استثمار مضاعف هستند. مگر در زمان شاه به قول خود یدالله خسروی، «سازمان کارگران» متشکل از کارگران ساواکی وجود نداشت؟ (همانجا، ص ۴۰). بدیهی است که تشکل مستقل کارگری که قرار است مستقل از دولت باشد بایستی از همه اجزا کارگرانی که مدافع دولت سرمایه داری موجود هستند، نیز مستقل باشد. برای تشکل های مستقل کارگری «تابلوی ورود ممنوع» وجود ندارد، مگر برای حامیان سرمایه و طرفداران نظام سرمایه داری. واضح است که انگیزه یدالله خسروی در درون جنبش کارگری از طرح شعار «تابلوی ورود ممنوع وجود ندارد»، باز کردن درهای تشکل مستقل بر روی «خانه کارگر»ی هاست. و از این طریق چشمک زدن به رژیم سرمایه داری مدرن آتی.

کسانی که امروز در اپوزیسیون چپ کارگری، خواهان ایجاد پلی میان پیشروی کارگری و «خانه کارگر» هستند، نه تنها خدمتی به جنبش مستقل کارگری نمی کنند، بلکه خود به سدی در مقابل جنبش کارگری مبدل می گردند. مبارزه با «اصلاح طلبان» دولت سرمایه داری جدا از افشا و انزوای مدافعان همسویی با نهادهای دولتی، نیست.

کارگران پیشرو و کل طبقه کارگر (و کل جامعه) خواهان اصلاحات به مفهوم کسب حقوق دمکراتیک و ایجاد فضای آزاد برای چانه زنی و دفاع از حقوق صنفی و سیاسی خود هستند. اما، هدف دولت سرمایه داری از «اصلاحات» با هدف کارگران از اصلاحات متفاوت است. این دو نوع «اصلاحات» در آتیه در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

بیست تیر هزار و سیصد و هشتاد و یک

## ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

### از «کارگران بازنشسته» تا «کارگران پیشرو»

با اوج گیری حرکت‌های کارگری در ایران بحث پیرامون چگونگی سازمان یابی طبقه کارگر در محافل کارگری، در درون و برون ایران، به جریان افتاده است. بسیاری که سال‌ها چشم امید به اختلاف‌های درونی رژیم دوخته؛ و یا با خرده کاری‌ها در خارج کشور سر خود را چند صباحی گرم کرده؛ و یا بر این ادعا بودند که در درون جنبش کارگری «خبری نیست» و غیره، همه سراسیمه به ناگهان از مدافعان کارگران ایران شده و خواهان «خط و مشی» تعیین کردن برای کارگران ایران شده‌اند. در این میان عده‌ای از کارگران «بازنشسته» و به زعم خود «نخبگان» کارگران، بدون ارتباط با مسایل زنده طبقه کارگر، قیم طبقه کارگر شده و برای از معرکه عقب نماندن به «اظهار نظر» پرداخته‌اند.

کارگران «بازنشسته» که در خارج از کشور، بر محور «بنیاد»‌ها و تشکل‌های من‌درآوردی «کار» و «کارگری» گرد آمده و رسالت رهبری کارگران را برای خود قایل شده‌اند، به محض مشاهده حرکات خودانگیخته و مستقل کارگری دست به درون «گنجینه»‌های کهن خود برده و با عقاید به غایت رفرمیستی و قیم‌مآبانه وارد کارزار سیاسی شده‌اند. آنها به جای ایجاد تسهیلات لازم برای پیشبرد تشکل‌های مستقل کارگری و تشویق کارگران جوان، آنها را در رقابت به خود پنداشته و به باد تمسخر، اهانت قرار داده و علیه آنها به لجن پراکنی پرداخته‌اند. آنها به عوض کمک‌رسانی به کارگران پیشرو، با عده‌ای غیر فعال، از رمق افتاده و بی ارتباط با جنبش زنده کارگری، تشکل‌ها و «بنیاد»‌ها خود را بنا نهاده‌اند؛ آنها به جای هرچه بیشتر رادیکالیزه کردن مواضع کارگران پیشرو؛ عقاید رفرمیستی و مامشات جویانه با

بورژوازی را به دورن طبقه کارگر، تحت لوای «دفاع از کارگران» می برند. در واقع خصومت اساسی آنها با تشکل های مستقل کارگری عمدتاً در این امر نهفته شده است.

در چنین وضعیتی، مبارزه کارگران پیشرو با طبقه سرمایه دار، جدا از مبارزه سیاسی با این گرایش های مخرب در درون خود طبقه کارگر نباید قلمداد شود. در واقع یکی از خطرات عمده در مقابل جنبش کارگری عقاید رفرمیستی است که در درون خود طبقه کارگر ظاهر می گردد و توسط «رهبران» سابق و بازنشسته آنها اشاعه داده می شود.

### «تشکل های مستقل کارگری»: «زرد» یا «سرخ»؟

یکی از گرایش های نظری رفرمیستی و مماشات جویانه با رژیم، در درون جنبش کارگری، توسط فردی به نام پدالله خسروشاهی نمایندگی شده است. او چند سال پیش برای نخستین بار در نشریه «کارگر تبعیدی» و سپس در نشریات دیگر مانند «کار» اکثریت<sup>۳</sup> عقاید خود را چنین فرموله کرد (همان مواضع را کسان دیگری طرح کرده اند<sup>۴</sup>):

«آیا...می شود از ورود کارگران طرفدار دولت و یا بطور کلی کارگران حامی رژیم های سرمایه داری به تشکلات کارگری جلوگیری به عمل آورد؟...و یا در وضعیت کنونی ایران امکان برپا کردن اتحادیه مختص کارگران غیر طرفدار دولت وجود دارد جواب من...نه است. بنابراین کارگران طرفدار دولت همانند سایر کارگران

---

۱- مصاحبه با پدالله خسرو شاهی، کار شماره ۲۲۷، ۴ اسفند ۱۳۷۸

۲- پیمان صنعتکار، کار مزد شماره ۱. (این شخص به عنوان یک دزد ادبی توسط کارگران سابق نشریه کندوکاو معرفی شده، زیرا ترجمه مقاله آنها که سال ها پیش در کندوکاو منتشر شده بود، با نام خود در کار مزد انتشار داده است). رجوع شود

اجازه دارند برای پیشبرد اهداف و نظراتشان که در جهت حفظ رژیم است در این تشکل فعالیت کنند و سر سپردگی خودشان به دولت را در (این) تشکل نمایندگی نمایند... تشکل مستقل اتحادیه ای مستقل، تشکلی است که تمامی کارگران صنعت و هر واحد تولیدی را بدون در نظر گرفتن مرام، مسلک، رنگ پوست، نژاد، مذهب و طرفداران آنان از گروه سیاسی را در بر می گیرد و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد». (کارگر تبعیدی، شماره ۳۶، ص ص ۲۵-۲۶، تاکید از ماست).

بنابراین درک شخصی که خود را از رهبران جنبش کارگری معرفی کرده و ظاهراً مدافع تشکل های مستقل کارگری است، چنین است که از آنجایی که «در وضعیت کنونی ایران امکان برپا کردن اتحادیه مختص کارگران غیر طرفدار دولت وجود» ندارد، پس ورود کارگران طرفدار رژیم (بخوانید نمایندگان سرمایه داری) به تشکل های مستقل کارگری بلامانع است! ایشان با این عقاید در واقع اساس یک تشکل مستقل کارگری را زیر سؤال برده و آنرا وابسته به دولت سرمایه داری معرفی می کند. این مواضع ضد کارگری را مورد ارزیابی قرار می دهیم:

اول، باید روشن شود که سیاست های رژیم که منجر به پیدایش «طرفدار دولت» در درون طبقه کارگر شده کدامند؟ بدیهی است که سیاست رژیم در بهترین حالت آن، یعنی تحت کنترل جناح اصلاح طلب، تنها می تواند یک سیاست استثمارگر ایانه باشد. با ظهور سرمایه داری مدرن در ایران و پیروزی اصلاح طلبان، تازه طبقه کارگر وارد یک مرحله نوین می گردد و آنها اعمال استثمار مضاعف بر آنهاست و نه تقلیل آن. سرمایه داری ایران با باز کردن درها به روی سرمایه گذاران غربی و ایرانی و به کار انداختن چرخهای از کار افتاده اقتصاد، کارگران را به زیر شلاق یک نظام سرمایه داری مدرن خواهد برد. اتفاقاً تحت چنین وضعیتی است که کارگران باید تشکل خود را مستقل از کلیه نهادها، اعضا و شخصیتهای کارگری و غیرکارگری، رسمی و غیر رسمی، ایجاد کنند. در غیراینصورت قادر به دفاع از منافع طبقاتی خود نخواهند بود. تجلی «تشکل مستقل کارگری» در ایران تنها در یک مورد معنای واقعی

می یابد و آنهم زمانی است که چنین تشکلی مستقل از دولت و تمام احزاب سیاسی باشد. این الفبای درک صحیح از «تشکل مستقل کارگری» است. سایر اعتقادات که «تابلوی ورود ممنوع» را برای نمایندگان رژیم قایل نمی شوند، نهایتاً طبقه کارگر را در خدمت رژیم سرمایه داری قرار خواهند داد. حاملان این عقاید قابل اعتماد نبوده و اگر تا کنون رسماً به طبقه کارگر خیانت نکرده اند در آتیه چنین خواهند کرد.

دوم، باید روشن شود که چه اقدام «مترقی» و یا «اصلاح گرایانه» ای این رژیم طی بیش از دو دهه انجام داده است که طرفدارانی در درون طبقه کارگر پیدا کرده است؟ و آن طرفداران از چه قماش کارگران هستند؟ بدیهی است که رژیم حاکم بر ایران هیچ اقدام اساسی در راستای منافع کارگران بر نداشته است (حتی سران رژیم نیز به این امر واقفند و اخیراً پس از تظاهرات اخیر کارگری، در مجلس به این امر اعتراف کردند). در واقع به غیر از عده ای مزدور، خودفروش و یا فرصت طلبی که هدفشان کسب جاه و مقام در چنین نظامی است، «کارگر»ی مدافع چنین رژیمی نمی تواند باشد. اما خسروشاهی می گوید که: «طرفدار دولت همانند سایر کارگران اجازه دارند برای پیشبرد اهداف و نظراتشان که در جهت حفظ رژیم است در این تشکل فعالیت کنند و سر سپردگی خودشان به دولت را در (این) تشکل نمایندگی نمایند.» او باید توجه کند که این قبیل کارگران اگر علاقه ای به شرکت در تشکل مستقل کارگری داشته باشند تنها به منظور جاسوسی، خبر چینی و تخریب تشکل مستقل کارگری است، و نه برای مبارزه برای پیشبرد مقاصد آن. علت آن نیز بسیار روشن است. منافع یک رژیم سرمایه داری در تقابل منافع کارگران است. یکی خواهان استثمار کارگران برای افزایش ارزش افزونه (سود) است و دیگری برای کسب یک زندگی عادی مجبور به فروش نیروی کار خود می شود. آیا واقعاً نمایندگان این دو (طبقه) می توانند یک روز هم در درون یک تشکل دوام بیاورند؟ اینکه نماینده رژیم در لباس و شمای یک «کارگر» ظاهر می گردد تغییری در این امر نمی دهد. کارگران پیشرو برای مقابله با دولت سرمایه داری است که نیاز به استقلال دارند.

کارگران محققاً خواهان تشکیل یک «کلوب» بحث و تبادل نظر همراه با مدافعان دولت سرمایه داری نیستند.

سوم، آیا این طرفداران دولت سرمایه داری (کارگر و غیر کارگر) خود اعتقاد به رعایت حقوق دمکراتیک سایرین هستند که کارگران پیشرو بایستی برای آنها حق ورود آزاد را به دورن تشکل های مستقل کارگری تعیین کنند؟ چگونه کارگران پیشرو می توانند برای کارگرانی که خود مسبب سرکوب و ارباب آنان بوده (و هستند)، «حق دمکراتیک» قایل شده و «تابلوی ورود ممنوع» اعمال نکنند؟ مگر در اتحادیه های کارگری اروپایی و شمال و جنوب آمریکایی، کارگران فاشیست را که از پایه و اساس با مفهوم اتحادیه کارگری مخالفند و در صدد تخریب فیزیکی آن اقدام می کنند، به درون خود راه می دهند؟ این یک سنت کارگری در سطح جهانی است. اگر کارگرانی با رژیم های سرکوبگر همکاری داشته و از بنیاد مخالف تشکیل تشکل های مستقل کارگری و اتحادیه های کارگری باشند به درون این تجمع ها پذیرفته نمی شوند. رعایت حقوق دمکراتیک تنها برای کسانی است که خود اعتقاد به دمکراسی داشته باشند. نمی توان زیر لوای دمکرات منشی، خائنین به جنبش کارگری را با لباس کارگران به درون تشکل های مستقل کارگری راه داد تا آن تشکل را داغان کنند.

چهارم، مگر سرمایه داری ایران خودش ابزار تبلیغاتی ندارد که بایستی برای نمایندگان کارگیشان حق ویژه، قایل شد. رژیم حاکم بر ایران خود تمام ابزار تبلیغاتی (روزنامه ها، رسانه های جمعی، تلویزیون، حزب کار اسلامی، شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی و اسلامی و غیره) را در دست دارد. آیا همه اینها برای اینکه «سرسپردگی خودشان به دولت را ... نمایندگی نمایند...» کافی نیست؟ چرا باید به درون یک «تشکل مستقل کارگری» که هیچ ابزار دیگری و یا امکاناتی مالی جز اتکاء به نیروی خودش را دارا نیست، وارد شوند؟ تشکل مستقل کارگری قرار است برای مبارزه با سیاست های سرمایه داری تشکیل گردد و نه مصالحه و همزیستی

مسالمت آمیز با بورژوازی! اگر قرار باشد نمایندگان دولت سرمایه داری (با هر لباسی) به درون این تشکل ها وارد شوند، ضرورت تشکیل چنین تشکلی نقض می شود. آیا چنین موضعی فرقه گرایانه است؟ بهیچوجه! تشکل های مستقل کارگری قرار است که هم مبارزه در راستای منافع صنفی و هم سیاسی کارگران را سازمان دهد. زیرا در کشور اختناق زده ای نظیر ایران مبارزه برای خواست های صنفی جدا از مبارزه برای مطالبات سیاسی نیست. آغاز یکی سریعاً دیگری را نشانه می زند. برای نمونه کارگران بارش اصفهان اعتراضی برای مطالبات صنفی (حقوق عقب افتاده خود) آغاز کردند (یک اقدام صنفی) اما پس از مدتی عده ای از آنها دستگیر شدند و به ناچار بخشی از مبارزات آنها در راستای آزادسازی زندانیان سیاسی متمرکز شد (یک اقدام سیاسی). مبارزات سیاسی کارگران نیز باید به دور از حضور بورژوازی صورت پذیرد. برای نمونه اگر قرار باشد کارگران در حضور نماینده بورژوا، تاکتیک های مبارزاتی و مسایل خود را طرح کنند، طبعاً تمام برنامه های کارگران توسط رژیم خنثی شده و هیچ طرحی پیش نخواهد رفت. اضافه بر اینها، مجموعه مبارزات سیاسی کارگران می تواند نطفه های سازماندهی سراسری علیه رژیم (نظیر اعتصاب عمومی) را نیز در بر داشته باشد. زیرا یک اعتصاب ساده سیاسی پتانسیل یک انفجار سیاسی عظیم را می تواند در خود داشته باشد. در نتیجه تشکل مستقل کارگری تنها محلی برای بحث مسایل صنفی کارگری نیست که مرکزی است برای تبادل نظر سیاسی و فعالیت های ضد سرمایه داری در ابعاد عظیم است. بدیهی است که در چنین تشکلی بورژوازی و تمام خادمان آن باید اکیداً حذف گردند. برای کسانی که هزارها ابزار تبلیغاتی در دست داشته و از امکانات مالی دولتی برخوردارند، حذفشان از تشکل کارگری عمل غیر دمکراتیک به حساب نمی آید.

بنجم، خسروشاهی می گوید که در وضعیت کنونی ایران امکان برپا کردن تشکل مستقل وجود ندارد. اگر فرض شود چنین استدلالی صحیح باشد، عملاً تنها دو راه در



مقابل کارگران پیشرو وجود دارد. یا باید به نظام حاکم تمکین کنند و از در سازش با آن بر آمده و «تشکل مستقل زرد» را تأسیس کنند (موضع خسروشاهی) و یا باید برای ایجاد یک «تشکل مستقل سرخ» مبارزه کنند. اگر قرار است که کارگران همانند پیش اسیر دست بورژوازی بشوند، بهتر است چنین تشکل زردی بوجود نیاید (نقداً ده ها نهاد مشابه وجود دارد). درست برخلاف نظر رفرمیست های جنبش کارگری، مبارزه برای احقاق و دسترسی به یک تشکل مستقل کارگری با علامت «ورود ممنوع» برای تمام مدافعان رژیم، خود، مبارزه ضد سرمایه داری کارگران را تقویت می کند.

### «کنترل کارگری» یا «کنترل بورژوازی»؟

اخیراً مقاله ای تحت عنوان «شوراها و توهم کنترل کارگری» توسط سعید رهنما در «کارمزد» (جلد سوم) در ایران انتشار یافته است. مقاله که ظاهراً هشت سال پیش نگاشته شده، به منظور توضیح مفهوم کنترل کارگری در این نشریه منتشر شده است. نویسنده پس از یک برخورد تاریخی به ظهور شوراها در ایران به تعریف مفهوم «کنترل کارگری» پرداخته است. به اعتقاد وی «شوراهای کار با نقش کنترل کارگری به مفهوم مطلق آن، یعنی کنترل تولید، مدیریت و توزیع، به تنهایی توسط کارگران هرگز و در هیچ جا عملی نشده است. آن چه... اتفاق افتاده، اشکال و درجات مختلف دموکراسی صنعتی و مشارکت کارگری بوده است. می توان ادعا کرد که دموکراسی صنعتی تنها شیوه عملی و مقبولی است که در آن، طبقه ی کارگر حداقل در مقطع کنونی از تحول جامعه ی بشری، می تواند از حقوق خود دفاع کند...» (ص ۵۲). او ادامه می دهد که «در مرحله بالاتر یعنی مرحله ی «مشاوره»، مدیریت با کارگران در اتخاذ تصمیمات مشاوره می کند... و بالاخره در بالاترین سطح مشارکت یعنی «خودگردانی» کارگران در سطوح مختلف امور را به عهده می گیرند... این خودگردانی در واقع چیزی جز کنترل کارگری نیست.» (ص ص ۵۳-۵۴).

به سخن دیگر مسأله کنترل کارگری که قرار است کسب قدرت کارگری برای تشکیل حکومت کارگری زمینه ریزی کند، به زعم این به اصطلاح «مدافع طبقه کارگر» چنین خلاصه می شود که از آنجایی که هیچ کجا کنترل کارگری (البته به مفهوم مطلق آن!) اعمال نشده پس کارگران باید به خدمت بورژوازی در آمده و دست «دوستی» به سوی مدیران دراز کرده و متحداً با آنها به در سطوح عالی تر به «مشارکت» و سپس «خودگردانی» که همانا «کنترل کارگری»! است نایل آیند. البته چنانچه این سخنان از زبان سخنگویان دست دوم و سوم سرمایه داران و یا خادمان آنها در درون اتحادیه های کارگری زرد اروپایی، به زبان آورده می شد تعجبی نداشت، اما قرار است این سخنان «نخبگان» کارگری ایران باشد که در نشریه ای با نام «کار مزد» انتشار می یابد! بدیهی است که اینگونه عقاید در نظریات اصلاح طلبانه و ممانشات جویانه با بورژوازی ریشه دارد. برای توضیح این مطالب باید به ریشه این استدلالها و مفهوم واقعی «کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری» نزد کارگران پیشرو، اشاره شود.

ریشه نظری «مدیریت»، یا «مشاورت» و «خودگردانی» کارگری همراه با مدیران و نظارت دولت بورژوازی، یکی از حيله های قدیمی سرمایه داران برای کنترل بر امور کارگری است. نه تنها دولت های سرمایه داری غربی و آمریکای شمالی چنین سیاست ها را سال هاست طرح و در مواردی به اجرا گذاشته اند، که حتی رژیم جمهوری اسلامی نیز بر این نظر همسویی نشان داده است. یک دهه پیش مهندس رزازی، مدیر عامل شرکت نورد و تولید فولادی قطعات فولاد در سمینار دومین سالگرد طرح بسیج صنعتی اعلام کرد: «از امسال به موازات طرح بسیج صنعتی، طرح دیگری به نام نظام کنترل کیفیت جامع به اجرا در آمده که در واقع مکمل طرح قبلی است. تکیه این طرح بر سازماندهی کارکنان در گروه های مشخص می باشد که در واقع هر یک از این گروه ها در قسمت های مختلف کارخانه نقش مدیریت را ایفا می کنند...مدیریت به اساس همفکری و مشارکت کارکنان در مسایل مربوط به تولید،

پیشرفته ترین نظام مدیریتی در دنیای امروز است. ..». تشابه نظریات یکی از مدافعان نظام سرمایه داری (رزازی) و یکی به اصطلاح مدافع نظام کارگری (رهنما) قابل توجه است!

طرح مشارکت کارگری توسط نمایندگان سرمایه داری و خادمان آنها در جنبش کارگری مطلب نوینی نیست. اینگونه طرح ها در هیچ قسمت جهان به نفع کارگران نبوده و تنها زنجیر های اسارات آنها را تقویت کرده است. کافی است به عملکرد این قبیل طرحها در نظام جمهوری اسلامی نظر افکنده شود. پس از نزدیک به یک دهه از طرح مشارکت و مدیریت کارگری، نه تنها سهمی از تولید نصیب کارگران نشده که حتی حقوق های عقب افتاده نیز به آنها داده نمی شود. این چه مشارکت و مدیریتی است که کارگران حتی موفق به دریافت دستمزد ناچیز خود در ازای کار مشقت بار، نمی شوند؟ طبعاً چنین سیاستی در کشوری نظیر ایران آزمایش خود را پس داده است. اما در کشورهایی که در آنها دمکراسی بورژوایی حاکم است چه؟

بحث پیرامون این مبحث در میان رفرمیست های اروپایی و مارکسیست های انقلابی بیش از یک قرن است که در جریان است. برای نمونه در دهه بیست در بحبوحه اشغال کارخانه ها در ایتالیا توسط کارگران، طرح لایحه پیشنهادی «مشارکت کارگران در مدیریت» کارخانه توسط یکی از نمایندگان پارلمان (جیولیتی) ارائه داده شد. این طرح مورد استقبال بسیاری از رفرمیست های درون جنبش کارگری نیز قرار گرفت. هدف اصلی طرح لایحه مسدود کردن مبارزات کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود. در مقابل این نظریات رفرمیستی، آنتونیو گرامشی در این مقطع در جبهه موضع مارکسیزم انقلابی قرار گرفته و نوشت:

«برای کمونیست ها برخورد به مسأله کنترل همچون برخورد به مهم ترین مسأله عصر کنونی است. یعنی برخورد به مسأله اعمال قدرت کارگری بر وسایل تولید و در نتیجه دستیابی به قدرت دولتی. از چنین دیدگاهی، طرح لایحه، تصویب آن و به اجرا در آمدنش در چارچوب دولت بورژوایی، مسائلی ثانوی هستند. تنها دلیل وجود و

منشاء قدرت کارگری در درون طبقه کارگر است، در توانایی سیاسی این طبقه، در قدرت عملی که این طبقه در اختیار دارد به مثابه عامل تعیین کننده و غیرقابل تغییر در تولید و به عنوان نیروی سازمانده سیاسی و نظامی.»<sup>۵۵</sup>

هم چنین بحثهای مشابهی در سال ۱۹۳۹ در مورد «نظارت کارگری» بر صنایع ملی شده در مکزیک در جریان بود که در این دوره نیز حزب استالینیستی مکزیک مواضع رفرمیستی اتخاذ کرده بود و مارکسیست های انقلابی در مقابل مواضع فرصت طلبانه و فرقه گرایانه موجود در جنبش کارگری موضع اعلام کردند.<sup>۵۶</sup> موارد بسیاری نیز در تاریخ جنبش کارگری مشاهده شده که همواره رفرمیست های درون جنبش کارگری، تحت لوای «مشارکت» کارگری خواهان مامشات با بورژوازی شده اند. امر مسلم اینست که در هیچ موردی این قبیل «مشارکت» ها به نفع کارگران تمام نشده و همواره آنها را ضعیف تر از پیش کرده است. چرا؟

علت آن ساده است. تاریخ بارها نشان داده است که طبقه کارگر برای تحقق خواست های ریشه اش نیاز به قدرت سیاسی دارد. رشد نیروهای مولده و شکوفایی اقتصادی و حل تکالیف دمکراتیک و سوسیالیستی در جامعه تنها می تواند با براندازی ریشه ای نظام بورژوایی (که مسدود کننده رشد نیروهای مولده است) تحقق یابد. طبیعی است که طبقه کارگر نمی تواند همراه با طبقه ای که خواهان استثمار، سرکوب و ارباب آن باشد همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد. هر گونه همزیستی و آشتی (موقت و دائمی)، به نفع قدرت حاکم تمام می شود و امر به قدرت رسیدن طبقه کارگر را به تعویق می اندازد.

اما، تدارک برای این قدرت سیاسی یک روزه و بلافاصله پس از براندازی طبقه سرمایه دار بدست نمی آید. طبقه کارگر برای اعمال قدرت سیاسی، نیاز به تجربه

---

۳- نظم نوین ۱۰ فوریه ۱۹۲۱، منتخب آثار سیاسی گرامشی ۱۹۲۱-۲۶ انتشارات

. Lawrence & Wishart

۴- رجوع شود متن انگلیسی آثار لنون تروتسکی ۱۹۳۸-۳۹ انتشارات Pathfinder Press.

کافی و لازم در امور مدیریت (کارگری) دارد. در نظام سرمایه داری تمام ابزار تولیدی و مراکز اداری و نظارت و کنترل از طبقه کارگر سلب شده و به دست نمایندگان سرمایه داری سپرده شده است. مسأله بر سر آنست که چگونه می توان، در درون نظام سرمایه داری و پس از آن، این تدارکات اولیه و ضروری را برای کسب تجربه کافی بدست آورد؟

پاسخ رفرمیست ها به این مسأله روشن است: «مشارکت» و «خودگردانی» یا کنترل بورژوازی! پاسخ کارگران پیشرو، اما، «کنترل کارگری» است!

اما پیش از پرداختن به توضیح مفهوم «کنترل کارگری» در دوره پیشا سرنگونی نظام سرمایه داری، می بایست به مفهوم کلاسیک آن پرداخت. مارکسیست های انقلابی بر این باورند که در دوره بلافاصله پس از براندازی نظام سرمایه داری توسط قدرت کارگری، جامعه وارد یک فاز انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم می گردد که به قول کارل مارکس<sup>۷</sup> وجه تولید غیرکاپیتالیستی در جامعه حاکم شده اما وجه توزیع کماکان بورژوازی باقی میماند، زیرا انقلاب سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه داری متولد شده و بسیاری از ناهنجاریهای بورژوازی، تا رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی، برای دوره ای باقی خواهد ماند. هم چنین صاحبان قدرت نوین، طبقه کارگر، از آجایی آمادگی اعمال مدیریت کارگری نداشته کماکان برخی از مناسبات جامعه بورژوازی را بلاجبار بایستی حفظ کند. نباید تصور شود که روز پس از انقلاب کارگری می توان با جایگزینی مدیران «بورژوا» در کارخانه ها با مدیران «کارگر» تمام مسایل حل می گردد. کارگران برای اعمال مدیریت کارگری بایستی تجربه و آمادگی قبلی داشته باشند. در جامعه بورژوازی، کارگرانی که پیش از ۱۰ ساعت در روز (به اضافه ایاب و ذهاب) کار کرده و هیچ امکان سازماندهی امور تولیدی را نداشته، نمی توانند به صرف سازماندهی انقلاب بلافاصله تمام امور را به صورت حرفه ای خود بدست گیرند. از اینرو نیاز به دوره ای است که کارگران به

---

۵- کارل مارکس، نقدی بر برنامه گوتا

اعمال مدیریت و کاردانی آشنایی پیدا کنند. در این مورد نیز نیاز به یک دوره انتقالی است. اما در این دوره انتقالی کنترل تولید و توزیع باید در دست خود کارگران باشد. این عمل، «کنترل کارگری» نام گرفته است. دوره است حکومت کارگری در بسیاری از ادارات و کارخانه ها و مؤسسات از همان مدیران و افراد با تجربه ای که پیش از انقلاب کارخانه ها را می چرخاندن، استفاده خواهد کرد، اما تحت «کنترل کارگری».

کارگران در این دوره وقت تنفس یافته تا در تمام سطوح کار اداری و مدیریت آشنایی پیدا کرده و پس از آن تمام امور را بدست خود گیرند، بدون اینکه لطمات اقتصادی جبران ناپذیر، به علت عدم آمادگی اداره امور، به طبقه کارگر و جامعه نوین سوسیالیستی، تحمیل گردد.<sup>۵۸</sup>

اما در جامعه سرمایه داری چه؟ همان مفهوم از «کنترل کارگری» و همان مضمون می تواند در جامعه سرمایه داری نیز طرح گردد. کارگران از طریق اعمال یک سلسله مطالبات انتقالی (مطالباتی که توسط دولت سرمایه داری قابل تحقق نبوده و منجر به تشدید رودررویی کارگران و دولت سرمایه داری می گردد) در عمل تجربه کنترل کارگری کرده و خود را برای حکومت آتی خود آماده می کنند. به سخن دیگر، طبقه کارگر برای تدارک اعمال مدیریت کارگری، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، ضروری است که سازماندهی تولید و توزیع را در درون نظام سرمایه داری نیز تجربه کند. برای این امر، آنها بایستی در وهله نخست اعتماد به نفس لازم را کسب کنند. آنها بایستی سازماندهی راه اندازی چرخهای اصلی صنایع را بدست گرفته و به خود و سایرین در عمل نشان دهند که صاحبان اصلی ابزار تولید، خود آنها هستند.

---

۶- رجوع شونده دوره نخستین انقلاب سوسیالیستی و تشکیل اولین حکومت شورایی در تاریخ، یعنی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، کتاب ای اچ کار.

نخستین گام در این راه نیز اعمال کنترل و نظارت مستقیم (و بدون دخالت آقا بالاسر) بر تولید در سطح هر کارخانه و کارگاه هست. تجربه حاصله از یک اعتصاب و یا یک اشغال کارخانه و گرفتن امور اداری و تولید بر دست خود، زمینه اولیه کنترل کارگری را فراهم می آورد.

در جامعه سرمایه داری، از آنجایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینکه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد..... همه و همه برعهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچگاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» و طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از اینروست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کُند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اخیر اعتراضهای کارگران شادان پور و جامکو و واکنش

نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد.<sup>۹</sup>

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع در باره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه از بانک های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند. اما چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و بدست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع تمام تزیورهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و هم چنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

عمل مستقیم کارگری برای بدست گرفتن کنترل، زنگ خطری است برای کل نظام سرمایه داری و خادمان آن در جنبش کارگری. بیهوده نیست که امروز تمام این نهادها بر علیه ایجاد تشکل های مستقل دشمن ورزی می کنند. کینه ورزی کارگران «بازنشسته» و «نخبگان» اصلاح طلب نسبت به مبارزات مستقل کارگری و کارگران پیشرو به این علت است. آنها نیک می دانند که با رشد و گسترش تشکل های مستقل جاه و مقام و آتیه آنها در درون نظام سرمایه داری نیز به خطر می افتد. آنها کوشش می کنند از طرق مختلف با اخذ نام «تشکل مستقل کارگری» (مقاله یداله

<sup>۹</sup>- رجوع شود به مقاله «شب آبیستن است تا چه زاید سحر»، کارگر سوسیالیست شماره ۱۰۴



خسروشاهی) و «کنترل کارگری» (مقاله سعید رهنما)، این واژه ها را از محتوای اصلی خالی کرده و به لباس رفرمیسم تزئین کنند. در عین حال، برای از میدان بدر کردن کارگران پیشرو و سخنگویان واقعی آنها، نهادهای خود را بنا نهاده و از هیچ اقدامی (اهانت، توهین و تهدید) علیه شان کوتاهی نمی کنند.<sup>۶۰</sup>

در مقابل عملکرد مخرب و اشاعه نظریات کارگران بازنشسته و «نخبگان» اصلاح طلب، کارگران پیشرو برای تداوم مبارزات خود در راستای کسب اعتماد به نفس و تجربه کنترل کارگری و ایجاد تشکل مستقل کارگری، بایستی از این نمایندگان قلابی و رفرمیست و مامشات جو کارگری فاصله گرفته و آنها را در هر جا و مکانی در انظار کارگران در سطح کارخانه ها افشا کرده و اجازه ندهند که این ویروس ها به دورن پیشروی کارگری نفوذ کنند.

۳۰ شهریور ۱۳۸۰

---

۸- یکی از این نهادهای خودساخته «بنیاد کار» است که توسط عده ای از «کارگران تبعیدی» و بخشی از مستعفیان «حزب کمونیست کارگری» تشکیل یافته است. این عده تاکنون به جز صدور اطلاعیه، اخبار دست دوم، بخشنامه و تعیین خط مشی بی ارتباط (مانند شعار: ورود قوای نظامی به محیط کار ممنوع!) و اشاعه مواضع رفرمیستی، برای کارگران، عملی انجام نداده اند، اما به محض مشاهده فعالیت های «کانون مستقل کارگری» هدف خود را تخریب و «افشاگری» آن نهاده است. اخیراً یکی از اعضای این نهاد، جلال مجیدی، رسماً علیه کانون مستقل کارگری و در حمایت از «خانه کارگر» وابسته به رژیم، اعلام موضع کرده است.

## «قانون کار» آنها و مطالبات «ما»

پیش نویس «قانون جدید کار» در مورد کارگاه هایی که پنج نفر یا کمتر از پنج نفر کارگر دارند، از سوی «کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران» با مشارکت «تشکل های کارگری و کارفرمایی» تحت نظر کمیته ای از معاونت حقوقی ریاست جمهوری، تهیه و پس از بررسی وزارت کار و امور اجتماعی تقدیم هیئت وزیران شد (دوران ما، چهارشنبه ۳ اسفند ۱۳۷۹). اگر این پیش نویس ۳۱ ماده ای به لایحه مبدل شود و به تصویب مجلس برسد، قرار است که لایحه حذف کارگاه هایی که پنج نفر یا کمتر از پنج نفر کارگر، از «قوانین اشتغال نیروی انسانی» و تأمین اجتماعی؛ مصوبه ۸ اسفند ۱۳۷۸ مجلس پنجم، ملغا اعلام گردد. به سخن دیگر، قرار است این کارگاه ها نیز همانند سایر کارخانه ها از «مزایای» سایر کارگران برخوردار شده و مشمول «قانون کار جمهوری اسلامی» شوند (مانند بهره گیری کارگران از بیمه بیکاری مصوب شهریور ۱۳۶۹ مجلس).

به علاوه، بنا بر این «قانون کار»، گماردن کودکان کمتر از ۱۵ سال ممنوع اعلام شده و ساعات کار ماهانه نبایستی از ۱۹۲ ساعت تجاوز کند. همچنان روز جهانی کار جزو تعطیلات رسمی کشور به حساب خواهد آمد. در قانون کار جدید قرار است حل اختلاف بین کارگر و کارفرما در «کمیته داوری» با شرکت نمایندگان «کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی» و مجامع امور صنفی رسیدگی شوند. در صورت اخراج کارگران، کارفرما موظف می شود که به نسبت هر سال خدمت، ۳۰ روز آخرین مزد آنها را پرداخت کند (۵۰ روز اگر اخراج غیرموجه باشد).

تغییرات پیشنهادی به قانون کار، چند نکته را در موقعیت کنونی سیاسی برجسته می کند:

## انگیزه واقعی تغییر «قانون کار» چیست؟

بدیهی است که تغییرات پیشنهادی «قانون کار» هیچ ارتباطی به بهبود وضعیت کارگران ندارد. اگر سردمداران و «اقتصاددانان» رژیم قصد بهبود وضعیت کارگران را داشتند، می‌بایستی کل «قانون کار» را اساساً تغییر دهند. علت اصلی این تغییر و تحولات مرتبط به سیاست‌های مختلفی است که دو جناح عمده رژیم با یکدیگر داشته‌اند.

باند محافظه کار رژیم، به اصطلاح «تمامیت خواهان»، که عموماً پایه در سرمایه داری سنتی بازار دارد، همواره خواهان یک اقتصاد بسته «اسلامی» و تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت بوده است. طبق آمار دولتی ۸۶ درصد تولید ملی ایران؛ ۳۷ درصد صادرات غیر نفتی، ۱۰۰ درصد صادرات نفتی و ۹۵/۵ درصد واردات در کنترل کامل دولت متمرکز شده است (کمسیون ترویج بازرگانی و صادرات وابسته به اطاق بازرگانی). این روش از سیاست بازتاب مشخصی نیز در «قانون کار» و برخورد به کارگران داشته است. باند «راست» تصور می‌کند با متمرکز کردن اقتصاد در دست دولت و اجرای سیاست‌های مستقیم فشار بر کارگران و ارباب آنها، می‌تواند قدرت سیاسی خود را اعمال کرده و از هرگونه اعتصاب و ناآرامی در درون جنبش کارگری جلوگیری کند. بر این اساس در ۸ اسفند ۱۳۷۸ مجلس پنجم که اکثریت آن در دست باند راست بود طرح جنجال برانگیز حذف کارگران شاغل در کارگاه‌های ۵ نفر یا کمتر را از مزایای قانونی، به تصویب رساند. هدف اصلی باند راست ایجاد افتراق در میان کارگران و ترسیم موقعیت آتی سایر کارگران بود. این عمل ارباب آمیز می‌توانست همانند چماقی بر سر سایر کارگران در موقعیت‌های دیگر فرود آید و آنها را کاملاً از استفاده از مواد «قانون کار» حذف کند.

از سوی دیگر باند «معتدل» و به اصطلاح «اصلاح طلب»، روش دیگری برای پیشبرد مسایل اقتصادی مد نظر داشته است. این باند که متکی بر سرمایه داری

«صنعتی» (سبک جهان سومی آن)، تکنوکرات های بلند پایه دستگاه دولتی، قشرهای روشنفکر متمایل به نظام سرمایه داری غربی و طبقه متوسط مرفه «بالای شهرنشین» است، خواهان برقراری نظامی مترادف با «قوانین بین المللی» و شرکت در بازار جهانی سرمایه داری است (روشی مشابه به دوره نظام شاهنشاهی). اقدامات اخیر این باند به ویژه پس از کسب اکثریت در مجلس (تا آنجایی که در تقابل کامل با نظر «رهبر» قرار نگرفته) در این راستا بوده است. تغییر قوانین سرمایه گذاری برای سرمایه های خارجی (بیش از ۵۰ درصد سهام) و «همایش بین المللی» (۲۶ مهر) با دعوت ۳۰ شرکت آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، چینی، استرالیایی، مصری، عربستان سعودی، سوریه ای، مالزی به ایران و تشویق آنها به سرمایه گذاری (۷/۸ میلیارد دلاری) و هم چنین مذاکرات اقتصادی با دول غربی و غیره همه در جهت استحکام بخشیدن این هدف بوده است.

پیش نویس «قانون کار جدید» نیز در همین راستا تدوین شده است. اقتصاددانان «اصلاح طلب» سال گذشته به باند راست هشدار دادند که ضرورت حفظ نظام سرمایه داری در ایران ایجاد «محیط مساعد برای سرمایه گذاری از سوی شرکت های خارجی و داخلی» است، در غیر آن صورت «راه آشوب اجتماعی باز خواهد شد»! آنها توصیه کردند که: «برای بهبود آمار اشتغال قوه اجرائیه و مقتنه می بایست مداخلات خود را در امور بازار را کاهش دهند و قانون کار را به نفع پارآوری صنعتی اصلاح کنند.» همچنان اعلام داشتند که: «حکومت به خوبی از نقش و اهمیت سرمایه گذاری ها در توسعه در توسعه تولید آگاه است و انگیزه هایی را برای آن اعلام کرده است. برای اینکه این روند را سرعت بخشد، حکومت می بایست به خوبی موانع موجود را معین کرده و آنها را از راه بردارد. این شامل اصلاح قانون کار است، که امکان از بیکار کردن و اخراج را نزدیک به غیر ممکن کرده است. این باری نیست که سرمایه داری بخواهد بکشد.» (جعفر خیرخواهان، روزنامه انگلیسی ایران دیلی، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۰، تاکید از ماست). بنا بر گزارش های اخیر نیز همان

استدلال‌ها از جانب نظریه پردازان «اصلاح طلبان» و «محافل اقتصادی و کارشناسان دانشگاهی» تکرار شده است. سخنانی از قبیل اینکه «قانون کار» کنونی، «جلوی اصلاحات بنیادین در عرصه خصوصی سازی را گرفته است» و یا این که آن «به مانع اصلی سرمایه گذاری خارجی مبدل شده است» و یا اینکه آن «راه را بر سرمایه داران می بندد و موجب گسترش بیکاری می گردد.» (رادیو آزادی، چهارشنبه ۳ اسفند ۱۳۷۹)، همواره تکرار شده اند.

در نتیجه، اختلاف بین باندهای هیئت حاکم بر محور اخراج یا عدم اخراج کارگران و یا تشدید یا کاهش ارباب آنها، نیست. اختلاف بر سر روش و نحوه ی اجرای استثمار کارگران است. یکی به صورت «زمخت» و قرون وسطی عمل کرده، و دیگری خواهان ایجاد ظاهری «ملایم» است که مورد پذیرش دولت های غربی قرار گیرد. بازتاب چنین روشی در «قانون کار» سابق و پیش نویس جدید آن، مشاهده می شود.

### آیا پیشنهاد دهندگان صلاحیت تغییر قانون کار را دارند؟

در یک کلام: خیر! تغییراتی مانند جلوگیری از اخراج کارگران و یا ۱۹۲ ساعت کار در ماه (که در واقع باید به ۱۴۰ ساعت کاهش یابد) و عدم استفاده از کودکان و غیره زمانی می تواند جدی تلقی گردد که اجرای آن بدست نمایندگان خود کارگران باشد. اعلام شده است که «قانون کار جدید» توسط «کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران» با مشارکت «تشکل های کارگری و کارفرمایی» تحت نظر کمیته ای از معاونت حقوقی ریاست جمهوری تدوین گشته است. بدیهی است که قانون کاری که قرار است بازتاب کننده مطالبات کارگری باشد نمی تواند توسط نمایندگان کارفرمایان، رئیس جمهور و عده ای «کارگر» نا شناخته به طبقه کارگر، صورت پذیرد. این عده صلاحیت ارائه و تغییر قانون کار را ندارند. زیرا نه توسط کارگران انتخاب شده و نه ارتباطی به کارگران دارند. اگر «اصلاح طلبان» دلسوز خواهان

استقرار نظامی مانند سرمایه داری غربی در ایران هستند، باید حداقل در تدوین این قانون کار نظر نمایندگان واقعی کارگران را دخالت می دادند. پس از تجربه ۴ سال قول و قرارهای بی اساس رئیس جمهور و «اصلاح طلبان»، کارگران هیچ اعتماد به نمایندگان کارفرمایان و هیچ توهمی نسبت به رئیس جمهور ندارند. تمام قوانین نیم بند کار، تاکنون توسط همین نهادها نقض شده اند. این پیشنهادات «خوب»، اگر با تصمیم گیری نهادهای مستقیم کارگران و تشکل های مستقل کارگری نظارت نشوند و مورد اجرا قرار نگیرند، بی ارزش و نمایشی هستند. «کمیتة دآوری» که منعکس کننده نظرات و حضور فعال کارگران مستقل نباشد، تنها می تواند به یکی دیگر از ابزار سرکوب و ارباب کارگران مبدل گردد.

### مطالبات اساسی کارگران کدامند؟

قانون کار کارگران با «قانون کار» سرمایه داران متفاوت است. زیرا:

اول، کارگران برای تضمین اجرای قانون کار باید قادر به تشکیل نهاد مستقل خود باشند (مستقل از دولت و تمام حزبیهای سیاسی موجود). تنها با ایجاد یک تشکل مستقل کارگری بدون دخالت دولت و کارفرمایان است که قانون کار معنای واقعی پیدا می کند. اما، رژیم همواره «خانه کارگر» و شعبات وابسته به آن مانند «شوراهای اسلامی کار»، «انجمن های صنفی»، «انجمن های اسلامی»، «مجمع نمایندگان» و «حزب کارگران اسلامی» را به عنوان نهادهای کارگری معرفی کرده است. در صورتی که اینها همه نهادهای «زرد» و وابسته به دولت هستند و هیچ یک معرف منافع کارگران نیستند (حتی اگر در موارد انعکاس کننده مطالبات کارگری باشند).

دوم، کارگران خواهان افزایش دستمزدها خود مترادف با افزایش تورم هستند. کارگرانی که در بهترین حالت روزی ۱۵۰۰ تومان دستمزد می گیرند، قادر نخواهند بود که گوشت کیلویی ۲۵۰۰ تومان خریداری کنند. امروز، مخارج روزانه معیشتی یک کارگر (خوراک، ایاب و ذهاب و درمان) حداقل روزی ۲۰۰۰ تومان است

کارگری که دارای خانواده باشد وضعیت به مراتب وخیم تری پیدا می کند. تورم در جامعه ایران بی داد می کند. تنها از طریق افزایش دستمزدها منطبق با تورم خواهد بود که کارگران به یک دستمزد حداقل نایل آیند.

اما این مورد نیز باید تحت کنترل خود کارگران صورت گیرد. در ماه های گذشته مهره های «کارگری» رژیم مانند علیرضا محبوب، چنین مطالباتی را مطرح کرده است. برای نمونه ایشان در مصاحبه اخیر خود اعلام کرده است که: «باید حداقل دستمزد کارگران با توجه با نرخ تورم و سبد هزینه ای کالاهای مصرفی کارگران» تعیین گردد و ظاهراً ۱۰ «کارشناس» قرار است نرخ تورم را بررسی کرده و به «شورای عالی کار» گزارش دهند! (ایسنا ۲ فوریه ۲۰۰۱). این گفتار فریب کارانه نمی تواند مورد پذیرش کارگران قرار گیرد. زیرا اولاً نرخ تورم دولتی (۲۰ درصد) کذب محض است و تورم در جامعه ایران به مراتب بالاتر از آنست. ثانیاً آیا این «کارشناسان» و خود «شورای عالی کار» منتخب کارگران هستند و یا زانده همان «خانه کارگر»؟ ثالثاً حتی اگر قرار باشد این اقدام «دلسوزانه» انجام گیرد ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

سوم، ماده ۷، تبصره ۲ «قانون کار» شامل بخشنامه «قرار دادهای موقت کار» می شود. طبق این قانون ضد کارگری معروف به استخدام «۸۹ روزه»، کارگران تنها برای این مدت استخدام می شوند. بدین ترتیب دست مدیران برای اعمال فشار باز گذاشته می شود زیرا کارگران هیچگاه امنیت کار دائمی را دارا نخواهند بود. مبارزه در راستای حذف این بند که کارگران را به اسارت کارفرمایان در می آورد می تواند به یکی از شعارهای محوری مبارزه با قانون کار مبدل گردد.

چهارم، مسایل ایمنی، با بالا بردن سرعت ماشین آلات و استفاده از ابزار قدیمی و غیرایمنی، تلفات جانی و قطع اعضای بدن (عمدتاً انگشتان دست) کارگران افزایش یافته است. تضمین مسایل در کارخانه و کاهش سرعت ماشین آلات و جایگزینی ابزار قدیمی و از کار افتاده با وسایل جدید باید صورت پذیرد.

کارگران در مقابل این اجحافات با «کندکاری» و از کار انداختن ماشین آلات کهنه و دست از کار کشیدن و اشغال کارخانه ها، می توانند توطئه های کارفرمایان را خنثی سازند.

**پنجم،** جلوگیری از اخراج کارگران و کاهش ساعات کار. کارفرمایان به بهانه عدم داشتن کار کافی و عدم داشتن درآمد و یا نداشتن وسایل یدکی؛ دست به اخراج کارگران زده اند. این روند در چند سال گذشته شدت یافته است. اخراج هر کارگری به هر علتی ممنوع باید اعلام گردد. بررسی اختلاف بین کارفرما و کارگران تنها از طریق نمایندگان کارگران در کارخانه که به صورت دموکراتیک و بدون اعمال نفوذ جاسوسان رژیم در کارخانه (مانند انجمن های اسلامی) صورت گیرد، باید تحقق یابد. کار برای همه در کارخانه موجود است کارفرمایان می توانند با کاهش ساعت کار برای همه کارگران کار ایجاد کنند.

اگر کارفرمایان سخن از عدم سوددهی کارخانه به میان می آورند. پاسخ کارگران اینست که «دفترهای حساب و کتاب را باز کنید!» بگذارید همه کارگران مشاهده کنند که چقدر کارخانه تولید کرده، حقوق مدیران چه بوده و به کارگران چقدر پرداخت شده است.

اگر کارفرمایان و دولت سرمایه داری قادر به سازماندهی تولید و استخدام کارگران نیستند، باید کنار روند و سازماندهی را به خود کارگران بسپارند. کارگران با کارآرایی و الاتری قادر به تولید و توزیع کالاهای کارخانه خواهند بود. کنترل کارگری بر تولید و توزیع یکی از مطالبات محوری کارگران در مقابل کارفرمایان و رژیم است.

**ششم،** حق اعتصاب یکی از خواست های به حق کارگران ایران است. قانون کار سابق و جدید فاقد این نکته اساسی است. مبارزه در راستای اخذ حق اعتصاب و سازماندهی اعتصاب تنها راه مقابله با اجحافات کارفرمایان و دولت سرمایه داری است. اگر دولت به چنین خواستی تن ندهد، راهی جز سازماندهی اعتصاب از طریق



هسته های مخفی کارگری باقی نمی ماند. کارگران ایران تنها با سازماندهی اعتصاب کارگری است که می توانند اعتماد به نفس یافته و خود را برای مدیریت کارگری آماده کنند.

پنج اسفند هزار و سیصد و هفتاد و نه

چشم اندازها:

## «هرج و مرج بورژوایی» یا «نظم کارگری»؟

نقدی به مواضع «حزب کمونیست کارگری ایران»

«استراتژی» و «تاکتیک» کمونیست ها عموماً بر اساس ارزیابی مشخص از چشم انداز جنبش کارگری تعیین می شود. در وضعیت کنونی ایران، بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون چشم انداز جنبش کارگری به یکی از مسایل محوری کمونیست ها تبدیل شده است. مسأله سرنگونی رژیم (و یا فروپاشی نظام موجود)، هر روز واقعی تر و ملموس تر از گذشته طرح می شود. حتی مدافعان رژیم بدان اذعان داشته، به هراس افتاده و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند.

هم چنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم زمینه را برای مبارزات عمیق تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد. انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ در جنگ، نیروها در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. اما، انقلاب منطق خود را نیز داراست. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» داری «نظم» ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می کند.

نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و بازسازی یک رژیم نوین را به فرجام می‌رساند.

چنانچه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه‌ی اساسی کمونیست‌ها جهت‌گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوازی با یک دولت کارگری است.

اما، این نتیجه‌گیری از بحران فعلی در ایران، به زعم نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران»، «بیمصرف\*» و نامربوط به واقعیت‌های کنونی ایران و جهان است. کشف نوین ایشان (که ظاهراً «هیچ جای مارکسیسم» از آن سخنی به میان نیامده است و با «استقبال» شدید «مردم عادی» مواجه شده است)\*\*، اینست که وقایع «رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی» تصویر یک «وضعیت دائمی» در سطح جهانی از «هرج و مرج» را نشان می‌دهد. و این می‌تواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد! به علت این خطر که «احتمال واقعی

---

\*- نقل قول‌ها از مقاله‌های «منصور حکمت» در «سناریوی سیاه، سناریوی سفید»، انترناسیونال، شماره ۱۸، تیر ۱۳۷۴؛ و «در ستایش سکوت «چپ» و بحث سناریوی سیاه»، انترناسیونال، شماره ۱۹، آذر ۱۳۷۴.

\*\* - «حکمت» مدعی است که ۱۱ هزار نسخه از انترناسیونال میان «مردم عادی» توزیع شده و آنها از نظریات وی استقبال کرده‌اند! پرسیدنی است که این «مردم عادی» کیستند؟ آیا اینها شامل کارگران پیشرو در داخل کشور نیز می‌شوند؟ چند نسخه از این نشریه در ایران توزیع می‌شود؟ و این نوشته چه تأثیری در میان قشر پیشرو داشته است؟ نظر کارگرانی که طی دهه گذشته در مقابل رژیم ایستادگی کرده و صدها اعتصاب و دهها قام توده‌ای را سازمان داده‌اند چیست؟

وقوع آن وجود داشته، "سناریوی سیاه و سفید" بایستی طرح گردد. یعنی در مقابل "فلاترهای اپوزیسیون، ماجراجویان سیاسی، اوباش نظامی و جریانات مسلح اسلامی" - جبهه «سیاه»؛ بایستی سایر نیروها مانند "کمونیست ها، ناسیونال رفرمیست های توده ای، راه کارگری و اکثریتی؛ ناسیونالیستهای جمهوری خواه؛ بخشی از خرده بورژوازی؛ سلطنت طلبان و مدافعان و طرفداران رژیم سابق، و احزاب خودمختار طلب کردستان" - طیف «سفید»، را تشکیل دهند. به اعتقاد وی این تنها راه جلوگیری از این "خطر" احتمالاً قریب الوقوع است. البته در رأس جبهه «سفید» باید «حزب» قرار گیرد زیرا که "اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعاً خواهان جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است!!" (چه تواضع ای!)

به سخن دیگر، به زعم ایشان، انکشاف انقلاب در دو مرحله صورت می گیرد: مرحله نخست جلوگیری از "تخریب چهار چوب مدنی و جامعه" یا "از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه" و "احیای مدنیت" در "اتحاد عمل" (البته نه ائتلاف) با نیروهای جبهه ی «سفید» بر اساس توافق "حداقلی از اصول سیاسی" حول یک «بیانیه»؛ و مرحله ی دوم، در حین و پس از جلوگیری از پیروزی جبهه «سیاه» و افشای "ماهیت" و ناپیگیری سایر نیروهای «سفید» به "مردم" و "بسیج نیروی سوسیالیسم"، "برقراری حکومت کارگری" برای "خاتمه" به "وحشت و توحش" است. زیرا که "حکومت کارگری جامع ترین و کامل ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است". و البته برای رسیدن به این حکومت، «فراخوان» او به "مردم کارگر و زحمتکش" اینست که به «حزب» بپیوندند!

تحلیل وقایع و پیش بینی های «نظریه پرداز»، چند ایراد اساسی دارد. وی هم در متدولوژی، هم در ارزیابی نقش پرولتاریا، هم نقش ضدانقلابی بورژوازی و دولت آن و امپریالیزم، دچار انحراف های عمیق شده است.

بیشتر توضیح می دهیم.

## کارگران ایران و انقلاب

"مارکسیزم بیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است"\*. و نه صرفاً انعکاس نظریات عمومی "مردم عادی" و یا احساسات فردی در مقابل ناهنجاری ها و وقایع اسفبار جهان. تحلیل های سناریو نویس «حزب» یک مسأله محوری (یعنی نقش طبقه کارگر) را کاملاً از قلم انداخته و در نتیجه تحلیل غیر واقعی از وضعیت کنونی ایران ارائه می دهد.

سؤال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه ی کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را دارد یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. اما، تحلیل های «نظریه پرداز» نشان می دهد که ایشان پاسخ مثبتی برای این سؤال ندارد. در کل مقاله چند صفحه ای وی، حتی یک جمله در مورد نقش انقلابی طبقه کارگر و ارگان های خود سازنده آن، شوراها ی کارگری، دیده نمی شود. این امر البته اتفاقی، یا نتیجه لغزش قلم و یا بی توجهی صرف نمی توانسته باشد. «نظریه پرداز» اصولاً به چنین پتانسیلی در جامعه اعتقاد ندارد (حداقل در فاز اول- یعنی مرحله ی «هرج و مرج»). در جبهه «سفید» ایشان، کلیه ضد انقلابیون و خائنین به طبقه کارگر وجود دارند، مگر تنها نیروی انقلابی در جامعه ایران، یعنی کارگران و زحمتکشان فقیر.

برخلاف عقاید «نظریه پرداز»، طبقه کارگر ایران نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فعالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.

---

\*- در این مقاله از نوشته های «لئون تروتسکی» مندرج در «تاریخ انقلاب روسیه» و «نتایج و چشم اندازها» استفاده شده است. این نوشته ها توسط «نشر کارگری سوسیالیستی»، از انتشارات «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»، منتشر شده است.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله ی سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون «دخالته مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از «هرج و مرج» است. مطمئناً ساواکی های سابق، توده ای ها و اکثریتی ها و مشتی لیبرال گیج سر و یا حتی «حزب»! نقش مهمتری از طبقه کارگر در سرنگونی رژیم و یا جلوگیری از تخریب "مدنیت" در آتیه ایفا خواهند کرد.

او فراموش می کند که طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصاب های ۱۷ سال گذشته) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب های رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظم اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر- انجام داد. انقلاب نمونه بارزی بود از این که چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکامل اش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم کوبد.

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود- سازماندهی توده ها: شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون بسر می برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیتهای تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با

روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

این ها نمایانگر یک «نظم» انقلابی بود.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوازی (جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر، مبهوت باقی ماند.

«نظریه پرداز» کلیه این شواهد عینی را در سناریوی خود نادیده می گیرد.

اضافه بر اینها، طی ۱۷ سال اختناق آخوندی، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقیعت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان های شهرهای ایران، وقایع اخیر در «اسلام شهر» همه حکایت از تداوم جنبش کارگری- به ویژه قشر پیشروی کارگر- می کند.

«نظریه پرداز» با مشاهده برنامه های تلویزیونی، به این کشف نایل آمده است که این عقاید همه کهنه شده اند و یا در زمان از هم پاشی «مدنیت» مطرح نیستند. او معتقد است که در مرحله ی نخست، مسأله بر سر مبارزه کارگران با سرمایه داران نیست بلکه مسأله بر سر حفظ «شیرازه مدنیت» در ایران است! زیرا که پس از فروپاشی شوروی وضع تغییر کرده است. او می پرسد: ببیند بر سر "رواندا و سومالی، افغانستان و غیره" چه آمد؟ این یک "وضعیت دائمی" است که در ایران هم می تواند رخ دهد. پس با خیال راحت کارگران و زحمتکشان را فراموش کرده و به دنبال ساواکی های سابق و توده ای و اکثریتی های خائن برویم! و با آنها برای حفظ «مدنیت» اتحاد کنیم! (حق با اوست تاکنون در "هیچ جای مارکسیستی" از این نوع تحلیل ها سخنی به میان نیامده است!).

کلیه این تحلیل‌ها غیر علمی و نامربوط به واقعیت جهان و ایران هستند. پرسیدنی است که چرا وضعیت مثلاً در یوگسلاوی "دائمی" است؟ مگر طی همین سال گذشته (پس از کشف «تنوری» سناریوی «سیاه» صلح و نظم سرمایه‌داری در حال بازگشت به یوگسلاوی نیست؟ حتی اگر در این کشورها "وضعیت دائمی" باشد چرا باید در ایران چنین اتفاقی عیناً رخ دهد؟ عقاید «نظریه پرداز» (با عرض معذرت) نزدیکتر به ایرادات یک فرد هیجان زده‌ای است که تحت تأثیر تبلیغات باطل برخی از همان نیروهای «سفید» قرار گرفته، تا به یک تحلیل علمی مارکسیستی. بیشتر توضیح می‌دهیم.

اول، وقایع "رواندا، سومالی، لبنان، یوگسلاوی، افغانستان و چچنی" همه یک منطبق و «نظم» مشخصی را دنبال می‌کنند. همه این وقایع به علت بحران عمیق نظام جهانی سرمایه‌داری تحقق یافته و می‌یابند. اما در هر مورد، پس از دوره‌ای «هرج و مرج»، در غیاب جنبش انقلابی، این وقایع بسود «نظم» سرمایه‌خاتمه می‌یابند.

دوم، این کشورها هیچ یک ایران نیستند. از یک سری وقایع عمومی نمی‌توان قوانین ابدی و جهانشمول استنتاج کرد. هیچیک از این کشورها تجربه طبقه کارگر ایران را نداشته‌اند. کدام عقل سلیمی می‌تواند «رواندا» و یا «سومالی» را با ایران مقایسه کند؟ کدام فصل مشترکی بین این کشورها و ایران را می‌توان از لحاظ اقتصادی، سیاسی توضیح داد؟ آیا واقعاً کشوری مانند «افغانستان» که در حیات سیاسی خود حتی یک اعتصاب سراسری کارگری نداشته (چه رسد به یک انقلاب توده‌ای) را می‌توان با حرکت‌های توده‌ای کارگران در ایران مقایسه کرد؟ آیا حضور نیروهای مرتجع هرج و مرج طلب اسلامی که توسط «سیا» و رژیم ایران حمایت می‌شوند را می‌توان با شوراهای کارگری مستقل در دوره قیام قیاس کرد؟

سوم، مگر در جنگ اول جهانی، «مدنیت» به خطر نیفتاده بود. در روسیه برای نمونه حتی آدم خواری (و قحطی) وجود داشت. مگر ده‌ها کشور امپریالیستی به



دولت جوان شوروی تهاجم نظامی نکردند؟ پس چطور شد که در چنین وضعیتی انقلاب کارگری متکی بر شوراها، با «نظم» کامل انقلابی بر همه این جریان های «سیاه» پیروز شد؟ اگر مسأله تنها ناپودی «شیرازه مدنیت» بود چرا وضعیتی مانند «رواندا» در آنجا تکرار نشد؟

تنها تفاوت آن دوره با وضعیت کنونی اینست که امروز فجایع سرمایه داری روی صحنه «تلویزیون» ظاهر می گردد و احساسات انسان دوستانه برخی از «روشنفکران» را جریحه دار می کند، و آنها را به این نتیجه می رساند که گویا جهان در حال «کن فیکون» شدن است و باید به نجات «مدنیت» پرداخت!  
وگرنه ویرانی ها، فجایع، خرابی ها و دخالت های نظامی همه بخشی از انقلاب ها و ضد انقلاب ها بوده و در طول تاریخ وجود داشته اند و کشف جدیدی نیستند.

### مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ایزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقتنه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، بر هم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند قرار دهد

(البته «نظریه پرداز» با کشف جدیدش، این تئوری مارکسیستی را مورد سؤال قرار داده است).

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزاء جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریانهای سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند و نه براساس تأثیرات نوشته ها، کتب و برنامه های «تلویزیونی»!

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر «رژیم» یا «حکومت» اند)\*، یکدیگر را پیدا کرده و در یک جبهه قرار می گیرند. و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری و جایگزینی آن با دولت کارگری اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ داخلی هر نیرو، در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد. همه «بیابیه» ها و توافق های قبلی بی ارزش خواهند شد.

در صورت بروز جنگ داخلی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشویستی و آنارکوسندیکالیستی در درون جنبش کارگری، کمونیست ها، زنان، ملیتهای تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آنها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است. هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دموکرات ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. کمونیست ها هیچگاه از قبل از وقوع انقلاب، حساب و کتاب برای خرده بورژوازی باز نمی کنند، زیرا که آنان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر

---

\*- یکی دیگر از اشتباهات «نظریه پرداز» در نوشته خود اینست که تفاوتی بین «دولت» و «حکومت» (رژیم) قابل نشده است و از هر دو به یک مفهوم استفاده می کند.

می دهند. "خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با نامایمات ها دلسرد می شود، و از قله ی بلند امید در سراشیب سرخوردگی می افتد."

بنابراین، حتی در صورت وقوع «جنگ»، کمونیست ها موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند. و این امر امکان پذیر نیست مگر اینکه از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. تبلیغاتی مانند دفاع از «شیرازه مدنیت» و ایجاد «اتحاد عمل» با بخشی از بورژوازی، نتیجه ای جز نابودی اعتماد بنفوس در درون طبقه کارگر نخواهد داشت. "طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد بنفوس لازم برای براندازی حکومت را بدست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود. و فرصت بیابد که تناسب نیروها را که به نفع او در حال تغییر هستند در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب انقلابی به عنوان پیشقراول با صلابت و کار آزموده ی طبقه". انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریق دیگر". کمونیست ها باید در وقوع جنگ با سیاست مشخص انقلابی وارد کارزار گردند و نه بر اساس تصورات ذهنی و غیرواقعی.

اما، «نظریه پرداز» اعلام می کند که "همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم" و جریانات مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتاً تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده ایم". به عبارت دیگر، این عقاید که خود ایشان سنتاً به آن اعتقاد داشته، به علت یکسری مشاهدات «تلویزیونی» و هیجانهای لحظه ای ناشی از وقایع در "رواندا، سومالی، بوسنی و چچنی" به کنار گذاشته شده و مسأله تازه تری جایگزین مبارزه طبقاتی شده است. مارکسیست ها این روش ها را «سنتاً»،

«تجدید نظرطلبی» در مارکسیزم قلمداد کرده اند! جنبش کارگری، این قبیل توجیه ها را بارها تجربه کرده است.

برای نمونه، قیل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک ها انقلاب آتی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آنها می خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال تر اقدام کنند. و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش بینی می کردند. تجربه اینگونه عقاید نشان داد که این عده به ابزار بدون اراده بورژوازی تبدیل گشته و نهایتاً در صف ضد انقلاب قرار گرفتند.

هم چنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری بر علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شوونیسم در غلتیدند. حمایت شوونیستی از مسأله دفاع ملی از «مأم وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران تراست ها و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

چنانچه «حزب» به اصول خود پای بند باشد و از نتایج فجایع این مواضع فرصت طلبانه آگاه باشد، باید بطور قاطع از اصول کمونیستی خود در همه مواقع دفاع کند. دو مرحله ای کردن انقلاب و اتحاد با نیروهای ارتجاعی اپوزیسیون، اصول آن را زیر پا گذاشته و نهایتاً آنرا به کجراه خواهد برد.

### بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول کمونیست ها عدم اتحاد با خانین به جنبش کارگری است. حتی «اتحاد عمل!» تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته که اتحاد با

کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته اند، جایز نیست. اما، «حزب» زیر لوای «سناریوی سفید» چنین اتحادی را با خائنین موجه قلمداد می کند. سمینارها و جلسات مشترک با این جریان ها، گام های اولیه این سیاست است که «حزب» با افتخار به اجرا گذاشته است.

با چنین چشم اندازی، «نظریه پرداز» اصولاً نقش تکامل بورژوازی در دوره اخیر را نادیده می گیرد. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف ها و شکاف هایی وجود داشته، اما در هیچ دوره ی تاریخی و تحت هیچ وضعیتی، که کل نظام در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد، این اختلاف ها منجر به پیوستن یک بخش از آنها به جبهه «سفید» نشده است. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر برای کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان (به نمایندگی از بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده ای (توسط خمینی) صورت پذیرفت بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است که حتماً مورد پذیرش «نظریه پرداز» نیز هست.

چنانچه بخش های مختلف بورژوازی ایران (سلطنت طلبان و آخوندها) در گذشته با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد. اما «نظریه پرداز» فریاد می زند که اینها «سناریو»های کهنه شده ایست، «تلویزیون» را نگاه کنید و ببینید در «رواندا» چگونه مردم از گرسنگی به هلاکت

می رسند! این است آینده ایران! در دوره «هرج و مرج» صرفاً دو جبهه تشکیل می شود، سلطنت طلبان و بورژوازی «دمکرات» هرگز بطرف جبهه «سیاه» و «حزب الله»ها نخواهند رفت و در جبهه کمونیست ها قرار خواهند گرفت!

این ارزیابی درست نیست. تاریخ انقلاب ها و جنگ ها و «هرج و مرج» های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده ای زحمتکشان، بمراتب بیشتر از «سیاه» ترین بورژواهاست (حتی اگر آنها آدم خور باشند!). زیرا با بورژوازی «سیاه» نهایتاً کنار می آیند، اما با نیروی پیشرونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید. در عصر سرمایه داری پسین مبارزات طبقه کارگر، حتی در مقطع فروپاشی «مدنیت» جهت گیری ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی دارد. این هاست تجارب تاریخ معاصر جنبش کارگری. از این تجارب است که کمونیست ها «سناریو» و تحلیل چشم انداز را ترسیم می کنند.

«نظریه پرداز» پیش بینی و کشف دیگری می کند که گویا امپریالیزم برای "سرکار گذاشتن دولت این جریان (سلطنت طلبان) در بخشی از ایران به ویژه خوزستان و استان های جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است!"

با چنین پیش بینی هایی، «نظریه پرداز» نشان می دهد که نه تنها شناخت واقعی از جنبش کارگری ندارد که اربابان «سلطنت طلبان» را نیز خوب نمی شناسد. سنوآل ما اینست که چرا امپریالیزم باید «رضا پهلوی» را به «رفسنجانی» ترجیح دهد؟ امپریالیزم هنوز آلترناتیو بهتر از رفسنجانی برای سرکوب جنبش کارگری نیافته است. کوشش دولت های غربی اینست که چنین رژیم (و یا جناح «معتدل» آن) را در وضعیت «هرج و مرج» نجات دهند و نه جریانهای بی اعتبار و منفوری مانند جاقوکشان ساواکی و طرفداران شعبان بی مخ ها سابق و یا رضا پهلوی ها را.

البته آرزوی و آمال «سلطنت طلبان» این بوده که روزی آمریکا به «داد» آنها خواهد رسید و قشون ضربتی خود را به جنوب ایران برای نجات این عده اعزام خواهد کرد. اما، این تنها یک آرزوست. امروز خود سلطنت طلبان نیز به این طرح های تخیلی دیگر پای بند نیستند!

مگر رژیم «صدام»، دشمن شماره ی یک آمریکا شناخته نشد؟ مگر جنگ تمام عیار کلیه ارتش دولت های غربی علیه صدام صورت نگرفت؟ پس چرا آمریکا قوای خود را تا حد سرنگونی او پیش نبرد؟ و «دولت در تبعید» مردم عراق و یا ژنرال های «ضدصدام» را جایگزین او نکرد؟ پاسخ بسیار ساده است. زیرا که دولت های غربی و آمریکا اصولاً قصد براندازی چنین رژیمی را نداشته و صرفاً خواهان تنبیه آن بودند. زیرا که هر بدیل دیگری زمینه برای گشایش های «دمکراتیک» که منجر به از دست دادن کنترل می شد، را هموار می کرد. چنانچه امپریالیزم صدام را سرنگون نکرد، مطمئناً کوشش قاطعی در جهت سرنگونی رفسنجانی انجام نخواهد داد. مگر اینکه واقعاً کار از کار گذشته باشد که در آن صورت نیز حمایت نظامی خود از سلطنت طلبان را در تقابل با جنبش توده ای و همراه با سرکوب کمونیست ها و کارگران سازمان خواهد داد. نیروهای «سیاه» نیز در مقابل جنبش توده ای و از ترس آن، به سلطنت طلبان و امپریالیزم خواهند پیوست.

### سناریوی سرخ

از زاویه منافع طبقه کارگر، تنها چشم انداز سیاسی، «انقلاب» است. انقلاب در راستای تسخیر قدرت و برقراری حکومت کارگری است. در ایران، در مقابل جبهه «سیاه» تنها یک سناریو وجود دارد و آنهم سناریوی سرخ است. سناریویی که هر کمونیست را سخ باید تحت هر وضعیتی (حتی در اوج فروپاشی مدنیت) از آن حمایت کرده و در امر پیشبرد آن با متحدان طبقه کارگر مبادرت کند.

بر خلاف عقاید «نظریه پرداز»، پرولتاریا تنها با تکیه بر شور و طغیان سراسری می تواند به قدرت برسد. هر چه وضعیت پر التهاب تر و انفجاری تر باشد، زمینه برای تسخیر قدرت فراهم تر است. بشرطی که آگاهی سیاسی و زمینه ی مادی (تمرکز تولید و توسعه تکنیک) برای انقلاب آماده باشد- که در ایران چنین موقعیتی وجود دارد. پرولتاریا بمثابة ی نماینده ی انقلابی همه قشرهای تحت ستم و رهبر شناخته شده آنان در مبارزه علیه استبداد و «توحش» وارد حکومت خواهد شد. با تسخیر قدرت عصر نوینی گشایش خواهد یافت. عصر قانون گذاری انقلابی و سیاست های مثبت. نخستین مبارزه ی پرولتاریا برای بیرون راندن کثافات رژیم سابق و متحدان آنان با پشتیبانی تمام مردم روبرو خواهد شد. نقش یک حزب کمونیست واقعی، ایجاد تسهیلات لازم برای قدرت گیری طبقه کارگر است، و نه ایجاد توهم به جریان های راست گرا و ضد انقلابی و تقلیل نقش تاریخی پرولتاریا.

نخستین اقدام کارگران بلافاصله پس از تسخیر قدرت، طرد کلیه عناصر خانی است که دست هایشان بخون مردم آغشته است و مرتکب بدترین جنایات علیه کارگران و کمونیست ها شده اند. پرولتاریا پس از تسخیر قدرت تا آخر برای حفظ این موقعیت خواهد جنگید.

### تکالیف آتی کمونیست ها

بر خلاف نظریات «حزب»، وظیفه اصلی کمونیست ها، تحت هر وضعیتی، تدارک مداخله در جنبش کارگری است. کمونیست ها نقشی دیگری جز در کنار کارگران و زحمتکشان قرار گرفتن ندارند. کسانی که بهر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر می یابند، شایستگی نام «کمونیست» بر خود گذاشتن را از دست داده اند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک سناریوی احتمالی در صورت جنگ داخلی و سرنگونی رژیم وجود دارد آهم همان سناریوی سرخ است. یک نیروی



انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی (که نقداً شکل گرفته اند) در راستای هم آهنگ کردن آنها برای تدارک اعتصاب اقدام کند. ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط گیری با کمیته های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می نهد، بلکه حزبی که توسط کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده سوسیالیست های انقلابی در دوره آتی است. کمونیست ها بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری به ساختن و گسترش این کمیته های عمل مخفی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز به آلت دست بورژوازی تبدیل شدن، نخواهند داشت.

۳۰ مرداد ۱۳۵۷

## « رفرم» یا «انقلاب»؟

نکاتی در باره ی «اصلاح گرایی»، «حاکمیت بورژوازی» و  
«قدرت پرولتری»

تحولات اخیر ایران، بار دیگر «حاکمیت سرمایه داری» را در مقابل «قدرت کارگری» قرار خواهد داد. گرچه رژیم سرمایه داری آخوندی حاکم، در وضعیت کنونی، در بحران عمیق سیاسی غوطه ور است، اما تحمیق و ارباب زحمتکشان ایران و به ویژه طبقه ی کارگر نه تنها کاسته نخواهد شد که فراتر از گذشته نیز خواهد رفت. البته بورژوازی ایران (همانند سایر دولت های سرمایه داری) به روش های متفاوت وارد کارزار برای مقابله با طبقه ی کارگر خواهد شد. یکی از شیوه های شناخته شده «متداول»، سرکوب، ارباب، اعدام و ترور علنی (و مخفی) است. واضح است که این شیوه های «متداول» برای حفظ حاکمیت «سرمایه» ضروری است و رژیم ایران نیز استفاده از آنها را ادامه خواهد داد.

اما، این رژیم از روشهای دیگری نیز، به ویژه در دوره آتی که همراه با عادی سازی روابط با غرب و احیاء سرمایه داری مدرن است\*، استفاده خواهد کرد. درگیرسازی ظاهری طبقه ی کارگر در امور سیاسی، تولیدی و اداری، مبادرت به «اصلاحات» برای جلب رضایت مردم و تأثیر بر اذهان عمومی (به ویژه ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی داده اند). رژیم، در گذشته طرح های متعددی برای

---

\*- رجوع شود به «کابینه ی نو، تداوم بحران قدیم»، «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۵،

این منظور ارائه داده است. طرح‌هایی نظیر «سهیم» کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اجرای طرح «تأمین اجتماعی»، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه‌ها، ایجاد «تشکل‌های مستقل کارگری» نظیر انجمن‌های صنفی و غیره. اینها همه عوام فریبی‌هایی است که در دوره آتی گسترده‌تر خواهند شد.

نظریه پردازان نظام بورژوازی (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) به نقد زمره‌های «اصلاحات» و «تحولات نوین»، تحت حاکمیت رئیس‌جمهور «نوین» را سر داده و درهای بنگاه‌های تبلیغاتی خود را گشوده‌اند. «استحاله» پذیرای رژیم مجدداً بر سر زبان‌ها افتاده است و «براندازی» رژیم تقبیح و محکوم می‌شود\*. اپوزیسیون «راست» در نشان دادن «تعهدات» خود به رئیس‌جمهور، گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. در آخرین نشست «کنفرانس پژوهشگران ایران» در برلین، اواخر سپتامبر، گرایش‌های مختلف این «اپوزیسیون» با اکثریت آراء به سایرین چنین توصیه کردند که چنانچه رئیس‌جمهوری جدید «اثبات کند که جداً بسوی اجرای وعده‌های انتخاباتی خود می‌رود» از «سنگ اندازی در راه او، خودداری کند!» و «چوب‌لای چرخ این رویداد» تاریخی و بسیار مهم «نگذارند!»

متأسفانه اینگونه تبلیغات تنها توسط اپوزیسیون «راست» ارائه نمی‌شود. برخی از نیروهای «میانه»\* و هم‌چنین «چپ»\*\* نیز به شکلی به توهمات در مورد

---

\*\* - اینها گرایش‌های طرفدار «استحاله» رژیم هستند. کافی است که این روزها نشریات اپوزیسیون راست را ورق بزنید تا تیترهای «متنوع»ی از قبیل «تغییر حتماً نباید ناگهانی و انقلابی باشد!»، «خشونت گرایان، سنگ راه جامعه‌ی مدنی!» (کیهان)، اپوزیسیون نباید چوب‌لای چرخ خاتمی بگذارد! (نیم‌روز) و غیره یافت کنید. به زعم آنها گویا خاتمی پدیده‌ایست که از آسمان نازل شده و قرار است برای این حضرات «آزادی» به ارمغان بیاورد.

\* - عمدتاً گرایش‌های سوسیال‌دمکرات ایرانی، اینها مبارزه «قهرآمیز» علیه رژیم را متکی بر نقد نظریات گرایش‌های «چریکی» و «مائوئیستی» مردود اعلام می‌کنند. هم‌چنین با

عوام فریبی های رژیم دامن زده اند. گرچه نظریات ارانه داده شده توسط این بخش از اپوزیسیون در دفاع از سیاست های رژیم نیست، اما بهررو، آگاهانه و یا ناآگاهانه، حامل نطفه های اولیه مواضع رفرمیستی است. تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که همواره خطر نفوذ عقاید رفرمیستی توسط «چپ» در درون جنبش کارگری به مراتب بیشتر از نفوذ ایده های گرایش بورژوایی و «راست» بوده است. مقابله با تبلیغات رفرمیستی بورژوایی و به ویژه شکاندن سد تبلیغاتی و نهایتاً نفوذ اصلاح گرایان «چپ» در درون جنبش کارگری، یکی از وظایف عمده پیشروی کارگری در دوره آتی است. زیرا که احیاء «حزب پیشتاز انقلابی» برای تدارک انقلاب کارگری سوسیالیستی آتی، بدون خنثی سازی تخیل گرای اصلاح گرایان، با موانع عمده نی برخورد خواهد کرد.

### تخیل گرای اصلاح گرایان

برخی از گرایش های «میانه» ی اپوزیسیون بر این باورند که گویا می توان با «بیکار اجتماعی مسالمت آمیز» حکومت سرمایه داری (حتی دیکتاتوری نظامی نی مانند رژیم ایران) را "به عقب نشینی های احساسی و سرانجام استقرار دموکراسی و ادار" کرد. البته آنها معتقدند که «بیکار مسالمت آمیز»، «استحاله طلبی» و

---

«استحاله» رژیم توافق ندارند. رجوع شود به مقاله «بیکار مسالمت آمیز اجتماعی»، پویش، شماره های ۲۸ و ۲۹، پائیز و زمستان ۱۳۷۵.

\*\* - عمدتاً گرایش های سانتریستی در طیف «چپ» اند، که از درون گرایش استالینیستی ظاهر گشته، و آغشته به انحرافات رفرمیستی، سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی شده اند. رجوع شود به نقد مواضع مندرج در نشریات «راه کارگر» و «کارگر تبعیدی» در مورد «تشکل های مستقل کارگری»، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ی ۱۸، آبان ۱۳۷۲ و شماره ی ۲۴، آبان ۱۳۷۳؛ و «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۱، فروردین ۱۳۷۶.

«سازشکاری» نبوده که "به مفهوم کلیه اشکال غیرخوشونت آمیز مبارزه است که فعال کردن مردم در امر مبارزه را مبنا قرار می دهد."\*

هم چنین بعضی از گرایش های «چپ» اپوزیسیون استدلال می کنند که تحت رژیم سرمایه داری ایران، کارگران قادرند «تشکل های کارگری مستقل» را بر رژیم "تحمیل" کرده و برای دوره ئی (تا سرنگونی رژیم) به نوعی «همزیستی» با رژیم داشته باشند\*\* و یا برخی معتقدند که "جامعه کارگری ایران، تبلیغ و ترویج برای ایجاد انجمن های صنفی در صنایع، کارخانجات و محیط های کارگری دیگر با توجه و استناد به قوانین خود رژیم از طرف کارگران، امری است که کاربرد بیشتری داشته و کارگران قادر خواهند بود هر چه سریع تر زیر یک چتر بگرد هم جمع شوند و از این کاتال مسائل خود را پیش برند.\*\*\*"

البته تفاوت هایی بین این دو گرایش وجود دارد. اولی مخالف مبارزه ی «قهرآمیز» برای سرنگونی رژیم است، دومی موافق براندازی است، اما آن را موکول به دوره ئی همزیستی (تخاصم آمیز یا مسالمت آمیز) با رژیم می بیند. اما، هر دو نظر، در سازندگی و شرکت در نهادهای پیشنهادی رژیم (یا به زعم آنها «عقب نشینی» رژیم بر اثر فشار عمومی) توافق دارند. مخرج مشترک اینها در همین نکته نهفته است.

در این که مردم بطور عموم و کارگران بطور اخص باید از هر وسیله ای بر اعمال فشار بر یک رژیم دیکتاتوری استفاده کنند، تردیدی نباید داشت. چه مبارزات «منفی» مردم (مانند رأی سفید انداختن در صندوق های انتخاباتی و یا رأی مثبت دادن به

---

\*- پویش شماره ی ۲۹، زمستان ۱۳۷۵، ص ۷ و ۸

\*\* - رجوع شود به نقد نظریات «راه کارگر»، «دفتر های کارگری سوسیالیستی» شماره ی

۲۵، دی ۱۳۷۳.

\*\*\* - «کارگر تبعیدی»، شماره ۳۶، خرداد ۱۳۷۶، ص ۲۸.

فردی مانند خاتمی) و یا مبارزات «مثبت» آنها (مانند اعتراض ها و قیام های توده ای و تظاهرات خیابانی) و یا دخالتگری «علنی» (مانند شرکت در تشکل های کارگری) همه ضروری و غیر قابل انکارند. بدیهی است که در صورت پیدایش «تشکل مستقل کارگری» (چه موقت و چه دائمی)، گرایش های انقلابی ناپیستی بطور فرقه گرایانه از شرکت در آنها خودداری کنند.

اما، دخالتگری در نهادها (وابسته یا غیر وابسته) در چارچوب سرمایه داری (به ویژه دیکتاتوری نظامی) زمانی عملی و اصولی است که یک تشکیلات سیاسی (مجهز به برنامه انقلابی) پشت سر این دخالتگری قرار داشته باشد، که مشی دخالت گری را سازمان داده و تداوم آنرا تضمین کند. وگرنه، به ویژه در وضعیت اختناق آمیز ایران، هر لحظه کلیه این نهادها می توانند مورد تهاجم سرکوبگران رژیم قرار گرفته و شرکت کنندگان شناسایی و به زندان و جوخه های اعدام سپرده شده و کل تداوم مبارزات به مخاطره نابودی افتد.

حتی در صورت پیدایش یک تشکل کارگری مستقل از دولت (که امکان وقوع آن در وضعیت ایران بسیار محدود است، و چنانچه رخ دهد کوتاه مدت خواهد بود)، نیروهای انقلابی نباید پُل های پشت سر خود را خراب کرده و فعالان خود را به رژیم بطور علنی معرفی کنند. دخالت در درون یک تشکل «مستقل» نیز باید حساب شده، با برنامه، محتاطانه و با رعایت اکید مسایل امنیتی انجام پذیرد (به محض ایجاد «اصلاحات» موقتی نباید ماهیت واقعی رژیم را از یاد برد). تنها در چنین وضعیتی نیروهای انقلابی می توانند در اینگونه نهادها دخالت کنند. در عین حال یک نیروی انقلابی باید همچنان به سایر کارگران پیشرو هشدار دهد که آنها نیز به نوبه به تشکیل هسته های کارگری سوسیالیستی مخفی خود (و با برنامه مشخص) مبادرت کنند و سپس به درون این تشکل ها، بدون انحلال خود در آن، بروند. کارگران پیشرو را نباید خلع سلاح کرده و در دسترس حمله رژیم قرار داد.

گرچه در مورد این مسایل اختلاف وجود دارد، اما بحث اصلی ما با انحراف های رفرمیستی در درون جنبش کارگری، پیرامون این مسایل نیست.

بحث اساسی بر سر اینست که چنانچه خود رژیم به علل مختلف (فشار مردم یا تبلیغات دولت های غربی و یا بانک های بین المللی) روزنه ها و زمینه هایی برای «اصلاحات» اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراهم آورد چه؟ (سناریویی که در دوره آتی محتمل به نظر می آید). آیا کارگران بایستی، برای مثال، در «مدیریت» کارخانه ها و یا ایجاد «تشکل های مستقل» فرمایشی و وابسته به رژیم (مانند سندیکاها و اتحادیه ها و انجمن های صنفی زرد) شرکت فعال داشته باشند یا خیر؟ آیا کارگران می توانند در راستای اداره و راه اندازی آنان کمک رسانند یا خیر؟ اینکه چه عاملی منجر به ایجاد چنین امکانات شده آنچنان اهمیتی ندارد. آنچه حائز اهمیت است پاسخ به این سؤال است که آیا گرایش های «انقلابی» و «ضد دیکتاتوری» در چنین نهادها شرکت خود و سایرین را صلاح می دانند؟

پاسخ ما به دخالت در نهادهای رژیم در راستای سازندگی آن، «منفی» است! پاسخ رفرمیست ها «مثبت» است! اختلاف بر سر این موضوع است.

در تاریخ جنبش کارگری و امروزه، همواره یکی از اعتقادات «صادقانه» رفرمیست ها این بوده و هست که تصور می کنند «زمان» برخوردهای «قهرآمیز» بین «کار» و «سرمایه» در جهان سپری شده و بایستی با شیوه های «نوین» به مسایل حکومتی برخورد کرد. به زعم آنها، گرایش های فکری مختلف در جامعه می توانند بطور «مسالمت آمیز» و تنها با اعمال «فشار» بر دولت های دیکتاتوری، آنها را مجبور به «عقب نشینی» کرده و نهایتاً انتلافی از دیدگاه های مختلف (سوسیالیست و بورژوا) که در درون یک «دولت دمکراتیک» بوجود می آید که پاسخگوی مسایل جامعه خواهد بود.

تجربه تاریخی نشان داده است که این قبیل حکومت ها، در چارچوب یک دولت بورژوایی عمل کرده و نه تنها ریشه ظلم و ستم اجتماعی را نمی کاهند که آنرا

افزایش می دهند، زیرا که عملی جز دفاع از منافع «سرمایه» نمی توانند انجام دهند. این قبیل «پروژه» ها، حزب ها و گروه های «کارگری» را در درون دولت بورژوازی ادغام می کنند و نه برعکس آنها با چنین سیاستی، «قدرت دولتی بورژوازی» را نه تنها تضعیف نمی کنند که آنرا تقویت می کنند.

چنانچه ائتلاف سیاسی در درون دولت بورژوازی جایز نباشد، شرکت و دخالتگری در نهادهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی نیز مردود است. زیرا اقتصاد سرمایه داری تنها متکی بر کسب «ارزش افزونه» یا «سود» است. هر کوششی در دخالت در امور «مدیریتی» در کارخانه ها، شرکت در نهادهای فرمایشی، تنها می تواند در خدمت «عقلاتی» کردن این نهادها برای افزایش اخراج ها و استثمار بیشتر طبقه ی کارگر، قرار گیرد.

این اقدامات نه تنها «کنترل صنایع» را بدست کارگران نمی دهد که برعکس کارگران فعال را در خدمت سرمایه داری قرار می دهد. این نهادها، حتی اگر در ابتدا ظاهری «مستقل» داشته باشند، در نهایت در خدمت دولت سرمایه داری قرار می گیرند (به ویژه در وضعیت جوامعی مانند ایران که حتی دموکراسی بورژوازی نیز وجود ندارد).

«بیکار اجتماعی مسالمت آمیز» علیه رژیم در جهت وادار کردن آن، "به عقب نشینی های اساسی و سرانجام استقرار دموکراسی"، نظریاتی است که نه تنها نمایانگر «تجدد گرا»یی نیست که همان «سنت گرا»یی است که توسط ن ظریه پردازان رفرمیست جنبش کارگری بیش از یک قرن پیش طرح شده اند. در واقع ریشه آن در نظریات «برنشتین»، اواخر قرن ۱۹، نهفته است. این عقاید «تجدید نظر» به نظریات مارکسیستی بود. در واقع نظریات انحرافی سوسیال دموکراسی بین المللی را ما مدیون عقاید برنشتاین هستیم (تا نظریات کائوتسکی و یا بیل). یکی از «دستاوردهای» این گرایش بین المللی مبدل کردن شوراهای کارگری در آلمان و اطریش در سال های ۱۹۱۸-۱۹ (تطفه های اولیه یک «قدرت کارگری»)، به



ابزاری در دست سرمایه داری صنعتی، بود! پس از آن، با بروز بحران اقتصادی ۳۲- ۱۹۲۳ این نهادهای «خودجوش» کارگری به شکرانه «سیاست» های رفرمیستی سوسیال دمکراسی بین المللی، در خدمت کامل سرمایه داری در آمدند.

پس از جنگ جهانی دوم در اروپا، تناسب قوا به نفع بورژوازی تغییر کرد و مجدداً زمزمه های «رفرمیست» ها در شرکت و مداخله در «مدیریت» و «ملی کردن دمکراتیک» صنایع شنیده شد. با این تفاوت که این بار «سازش طبقاتی» نه تنها توسط سوسیال دمکراسی، بلکه حزب های کمونیست (طرفدار مسکو) تحقق یافت. بدین ترتیب «سود» سرمایه داران توسط این «خدمتکاران» سرمایه در درون جنبش کارگری، تضمین گشت.

تجربه قرن گذشته نشان داد، که ایده «کنترل مردمی» بر اقتصاد سرمایه داری، پارلمان بورژوازی، شوراهای محلی، کمیته ها و انجمن های «صنفی» کارگران و مدیران و غیره، تا مدامی که «قدرت» واقعی سیاسی و اقتصادی در دست بورژوازی باشد، افسانه‌ی بیش نیست. البته این اقدامات برای رفرمیست ها «پیروزی» محسوب می شود! تاریخ سوسیال دمکراسی در آلمان (اوایل جمهوری ویمار) نشان داد که این قبیل «پیروزی» ها، نتیجه‌ی جز وخیم تر کردن وضعیت کارگران را در بر ندارد.

کلیه نهادهای فرمایشی (حتی به ظاهر «مستقل»)، بدون دخالت آگاهانه و با برنامه پیشروی کارگری متشکل در درون یک حزب انقلابی، به ابزار استحکام «سرمایه» و تضعیف قدرت کارگری تبدیل می شود. در واقع، پیشنهاد «صادقانه» و «دلسوزانه»ی رفرمیست ها به طبقه کارگر در راستای مبارزه برای «مدیریت کارگری»، نه تنها «جدید» نیست که تکرار همان افسانه های «سازش طبقاتی» سوسیال دمکراسی «سابق» است. رفرمیست ها عقاید مارکسیست های انقلابی را «فرقه گرایانه» قلمداد کرده و مدعی اند که از طریق دخالت های «صبورانه» ست که به تدریج (و در نهایت)، «قدرت» سیاسی و اقتصادی به کارگران منتقل خواهد شد. اما آنها همواره فراموش می کنند که «قدرت» در جامعه طبقاتی متکی بر دو ساختار

اساسی است: «وجه تولید سرمایه داری» حاکم (حق) «سرمایه» برای کنترل و غالب شدن بر نیروهای اصلی تولیدی، توسط مؤسساتی که بطور دائم در حال تولید اقتصاد سرمایه داری است، یعنی: مالکیت خصوصی، مزد کارگران، اقتصاد عمومی بازار در ارتباط با اقتصاد بازار جهانی و غیره)، و «دولت بورژوایی» است. کسانی که تصور می کنند این دو جزء بهم پیوند خورده، به تدریج و یا با «پیکار اجتماعی مسالمت آمیز» می تواند نابود و از بین روند و دولت سرمایه داری را "به عقب نشینی های اساسی و سرانجام استقرار دمکراسی و اداری" کنند، سخت در اشتباه هستند.

تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که قدرت دولتی بورژوایی «به تدریج» از بین نمی رود و اصلاحات دمکراتیک «قدم به قدم» حاصل نمی گردند. به هر رو، «اصلاحات» اواخر قرن نوزدهم در اروپا توسط بورژوازی، حتی در جوامع غربی امروزی کارایی خود را از دست داده است، چه رسد به جامعه نی نظیر ایران که تحت سلطه ی دیکتاتوری آخوندی است.

ایده دخالت و مشارکت در «مدیریت» کارخانه و یا «سهیم» شدن در سود کارخانه و یا مشارکت در امور اقتصادی، نه تنها توسط دولت سرمایه داری برای حل بحران خود طرح می گردد، و نه تنها توسط سوسیال دمکرات ها و استالینیست ها برای «سازش طبقاتی» سنتاً مورد حمایت قرار گرفته، که توسط بخشی از خود کارگران نیز مورد استقبال و پذیرش قرار می گیرد. زیرا که کارگران، به مفهوم اعم کلمه، تحت تأثیر اعتقادات خرده بورژوایی «سندیکالیستی»، «آناکو سندیکالیستی» و «آنارشینیستی» قرار می گیرند. «مدیریت» و یا «سهیم» شدن در یک کارخانه برای آنها غنیمت شمرده می شود، زیرا که بر این باورند که با این عمل «بتدریج» سایر کارخانه ها نیز تحت تأثیر قرار گرفته و «قدم به قدم» دولت سرمایه داری «عقب نشینی» کرده، تا اینکه «تشکل های مستقل کارگری» زمینه سرنگونی آن را فراهم آورد. بدیهی است که اینگونه افکار «تخیلی»، کارکرد خود را امروزه از دست

داده اند. مدافعان چنین نظریاتی توجه نمی کنند که سرمایه داری به سوی «اجتماعی کردن» و «مرکزیت»، توسط دولت سرمایه داری، پیش می رود. این دولت مرکزی نیز بدون عمل آگاهانه عناصر آگاه پرولتاریا از بین نمی رود. یک اعصاب و حتی یک اعتصاب عمومی نیز به خودی خود رژیم را سرنگون نمی کند، چه رسد به دخالت در «مدیریت» یک کارخانه (حتی توسط اکثریت کارگران) و یا تشکیل یک «تشکل کارگری» (حتی مستقل از دولت).

«مدیریت کارگری» تنها پس از سرنگونی نظام سرمایه داری امکان پذیر است. آنچه طبقه ی کارگر و به ویژه پیشروی آن باید از هم اکنون در دستور کار خود قرار دهد اعمال «کنترل کارگری» است. در انقلاب ایران نیز مسأله کنترل کارگری به یکی از محوری ترین شیوه ی مبارزات کارگران تبدیل شد. کارگران برای آماده سازی خود برای «مدیریت کارگری» باید از این تجربه بگذرند. این نکته یی است که هیچ یک از سازمان سیاسی «چپ» به آن توجه نکرده و نمی کنند.

### «کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری»

در جامعه سرمایه داری، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه ها نه تنها کمی به کارگران نکرده، که آنها را هر چه بیشتر اسیر قوانین سرمایه داری می کند. دولت سرمایه داری برای حفظ منافع خود از روش های گوناگون، از ارباب و سرکوب گرفته تا درگیری کارگران در نظام اقتصادی، استفاده می کند. بدیهی است کارگرانی که روزانه بیش از ۸ تا ۱۰ ساعت کار مشقت بار برای امرار معاش خود و خانواده شان انجام داده، نمی توانند «یک روزه» بدون تجربه کافی، آنهم زیر نفوذ سرمایه داری در مدیریت کارخانه مشارکت کنند. تجربه «مدیریت»، را نیز سرمایه داران به کارگران اعطاء نخواهند کرد. این تجربه نیز همانند هر «حقی» باید از طریق مبارزه کسب گردد. این مبارزه نیز تنها می تواند بر محور «حق» نظارت و «کنترل» کارگری بر تولید و توزیع صورت گیرد.

برای تحقق این امر، کارگران باید بر کلیه اطلاعات مربوط به کارخانه آگاه شوند: دخل و خرج ها، گزارش ها در مورد وام ها، سود کارخانه، حقوق و پاداش های مدیران و کارفرمایان، چگونگی سرمایه گذاری ها و غیره. کارگران باید مطلع شوند که چه کالاهایی تولید می شود و چرا. کارگران باید بدانند که چه تعدادی کارگر استخدام می شود و چه تعدادی اخراج. کارگران باید آگاه باشند که چه کارخانه نی گشایش می یابد و چه کارخانه نی تعطیل می گردد. آنها باید واقف باشند که معیارهای دستمزدهای کارگران و کارفرمایان و مدیران چیستند. آنها باید در تصمیم گیری در مورد امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه حضور و مشارکت داشته باشند. آنها باید در جریان اسرار معاملاتی (ارتباط با بانک های داخلی و بین المللی و میان سرمایه داران) قرار گیرند.

شعار «کنترل کارگری» مطالبه نی است که از آگاهی ملموس امروزی طبقه ی کارگری آغاز شده و کل نظام را زیر سوال قرار می دهد. اما، سرمایه داران هیچ گاه به این مطالبات تن نخواهند داد، زیرا که با چنین عملی، حیات کل نظام خود را به ورطه نابودی خواهند رساند.

با طرح چنین شعاری توسط کارگران و عدم پذیرش کامل آن توسط سرمایه داران، کارگران و مقابل کل نظام سرمایه داری قرار گرفته و «سمت گیری» مرکزی را در راستای کسب آگاهی سوسیالیستی برای سرنگونی رژیم کسب می کنند.

در عین حال، ضمن طرح شعار «کنترل کارگری» که در نظام سرمایه داری قابل تحقق نمی باشد، کارگران در عمل می توانند تجربه «مدیریت» کارگری را در جامعه سرمایه داری کسب کنند. اما، نه از «بالا» و همراه با مدیران سرمایه داران، بلکه از «پائین» متکی بر نیروی خودشان.

## نطفه های اولیه «قدرت کارگری»

هر مبارزه ی کارگری نی که فرای هدف های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل ها و نطفه های اولیه «قدرت پرولتری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوازی» قرار گرفته و آنرا مورد سؤال بنیادین قرار می دهد. به قول یکی از وزرای بورژوا اروپایی "هر اعتصاب کارگری نی نطفه یک انقلاب را در «خود» دارد!"

گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی با هدف اقتصادی جزئی آغاز می شود، اما بخشی از قدرت سرمایه داری را زیر سؤال می برد. اعتصاب، عملی است که کارگران را رودر رو در مقابل مدیریت قرار می دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می گویند که: "هر چه دلش خواست نمی تواند انجام دهد!" هم چنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سؤال قرار می دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه داری را نیز بی اعتبار اعلام می کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت سرمایه داری موعظه می شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه داران ترجمه می شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می کنند که «قوانین کار» بورژوازی سرپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک می کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که

مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط های آنان می کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان تر و واضح تری ظاهر می گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه نی آغاز گشته و به محلات، کارخانه ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه بطور «فعال» امر مدیریت آن را برعهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود می رسد و یک سؤال محوری طرح می گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه داران؟

کارگران، در عمل در می یابند که خود آنها «ارباب» کارخانه هستند و نه مدیران و سرمایه داران. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، سازماندهی کارگری است. ایجاد «کمیته اعتصاب» سنتاً پاسخگوی این نیاز مقطعی کارگران است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب کنندگان بر عهده می گیرد. اما اینها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و تشکیلاتی کارگران تقسیم می شود. ما در این مقطع شاهد نخستین نطفه های «قدرت کارگری» خواهیم بود. کمیسیون های مالی، خوراک، پوشاک، میلیسیای مسلح، اطلاعات، تفریح و حتی «اطلاعات مخفی» به وجود می آیند. چنانچه «اعتصاب»، عمومی گردد، بلافاصله بخش های تولیدی، برنامه ریزی اقتصادی، امور خارجی نیز به دنبال کمیسیون ها شکل می گیرند. در اینجا کارگران نخستین آزمایش «قدرت» را تجربه می کنند. کمیته اعتصاب برای از میان برداشتن «تقسیم کار» تحمیلی جامعه بورژوازی بین «برنامه ریزان» و «مجریان»، به شکل روزانه جلسات عمومی گذاشته تا تمام کارگران و خانواده های آنان در کلیه امور تصمیم گیری قرار گیرند.

چنین تشکل دمکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسنولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الغاء «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه».

زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دمکراتیکی می زند؛ زمانی که این قبیل کمیته ها نه تنها در یک کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته ها از طریق هیئت نمایندگی این نهادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است.

شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولد یافت و رهبری انقلاب اکتبر را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشا انقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراها و کمیته های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.

### «آگاهی» و انقلاب پرولتری

گرچه هر اعتصاب گسترده و دراز مدت، حامل نطفه های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا که تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آنچه این دو وضعیت را بهم پیوند می دهد سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود رژیم سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی کند. هیچ «کمیته اعتصاب» ی به شکل خودجوش به یک «شورا» تبدیل نمی شود.

یکی از خصوصیات بارز انقلاب های سوسیالیستی کارگری نیز در همین امر نهفته است. بر خلاف کلیه انقلاب های اجتماعی گذشته که قدرت سیاسی به طبقاتی انتقال یافتند که صاحب ثروت جامعه بودند (طبقات دارا)، طبقه کارگر تنها طبقه نی در تاریخ است که صرفاً پس از قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون سرنگونی بنیادین دولت بورژوایی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون «سر به نیست» کردن دولت سرمایه داری کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود.

اما، سرنگونی قدرت و دولت بورژوایی نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی برنامه ی اقتصادی برنامه ریزی شده و اجتماعی شده نیاز به اقدامات حساب شده است. بنابراین انقلاب سوسیالیستی تنها یک قیام توده نی خود جوش نیست (البته در هر انقلابی چنین حرکت‌هایی ضروری است و بدون آنها انقلابی آغاز نمی گردد)، بلکه حرکت مشخص برنامه ریزی شده نی است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده اند. هر گسستی در این سلسله عملیات، انقلاب را می تواند با فاجعه روبرو کند.

به سخن دیگر، انقلابی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان های «آزاد شده» نی که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند؛ باید توسط پرولتاریای «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. البته تنها «آگاهی» نیز کافی نیست، باید وضعیت عینی نیز در سطح جامعه آماده باشد.

بدیهی است که پس از هر اعتلای انقلابی، اعتصاب عمومی و قیام توده نی، مسأله ی «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می گردد: قدرت بورژوایی یا قدرت پرولتری. وضعیت عینی نی که منجر به اعتلای انقلابی در دوره پیشا انقلابی، در راستای تسخیر قدرت توسط پرولتاریای آگاه، می گردد از این قرار است: بحران عینی و دائمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون هیئت حاکم (کشمکش های درونی،



بی اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکشان)؛ بی اعتمادی طبقه کارگر به سیاستمداران بورژوا، اعتماد به نفس طبقه ی کارگر در نتیجه مبارزات ضد رژیم پیروزمند، پیگیر و دراز مدت؛ شکل گیری پیشروی کارگری منسجم و متعهد با اعتماد به نفس کافی.

چنانچه اغلب وضعیت عینی ذکر شده ایجاد گردد، هر چه جرقه نی در جامعه منجر به انفجار توده نی می گردد. هر اعتصابی که از مطالبات اقتصادی جزئی آغاز گردد، بلافاصله به «دروازه» طرح مسأله «قدرت دوگانه» می رسد. البته فرا رفتن از این «دروازه»، بستگی به آمادگی پیشروی کارگری و به ویژه وجود یک «حزب پیشتاز انقلابی» در جامعه دارد. حزبی که پیشاپیش، اعتبار سیاسی در درون پیشروی کارگری یافته باشد. در قیام بهمن ۱۳۵۷ زحمتکشان و کارگران ایران از این دروازه عبور کردند، اما به علت نبود «رهبری» در جنبش کارگری، با استقرار ضد انقلاب سرمایه داری آخوندی، از این مرز عقب رانده شدند. قیام های شهرهای ایران به ویژه در اسلام شهر، نمایانگر آمادگی وضعیت عینی برای عبور طبقه ی کارگر از این «دروازه» است. مسأله اصلی بر سر تدارک و سازماندهی انقلاب آتی ایران است.

دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می دارد که همراه با رفرمیست های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی می کند. تبلیغات ایدئولوژیک این عده در درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می گذارد. چنانچه طبقه ی کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی گرفتند، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی آورد! حاکمیت بورژوائی تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) نیز اعمال نمی گردد، که از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکار سازی و اخراج و ایجاد وضعیتی که کارگران قادر

نباشند به جهان بینی خود دست یابند، صورت می گیرد. بورژوازی عامل اصلی ایجاد «ایدئولوژی کاذب» در جامعه است که اکثر مردم را تحت تأثیر قرار می دهد.

در جوامع غربی، نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور متداوم می گردد، وگرنه با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارعاب می کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه ترین آنها) نهایتاً می پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه داری به زیر سؤال رفته و قیام های توده نی در دستور روز قرار می گیرد.

در ایران، طی دو دهه گذشته، وضعیت سیاسی همواره بحرانی و دائمی بوده و رژیم با توسل به اعمال زور و اختناق حرکت های توده نی را سرکوب کرده است. اما همان رژیم می تواند، تحت وضعیت نوینی، زیر لوای «اصلاحات»، ارعاب زحمتکشان را به شکل دیگری اعمال کند.

در ایران توده های مردم توهمی به این رژیم نداشته و ندارند و به اشکال مختلف به مبارزه ادامه داده اند (گرچه مقطعی، محلی و کوتاه مدت). بدیهی است که چنانچه مقاومت آنان علیه رژیم، متکی بر یک تشکیلات سیاسی، ادامه یابد و خواهان تغییرات بنیادین نظام شوند، کل «نظم» بورژوازی در خطر نابودی قرار خواهد گرفت. کارگران تنها متکی بر نیروی خود و در نتیجه ی مبارزات ضد سرمایه داری، می توانند علیه تبلیغات رژیم موضع اعلام کنند. آنها در مبارزه روزمره خود بر محور مطالبات «کنترل کارگری» در کف کارخانه متوجه می شوند که خود «ارباب» کارخانه اند. در اینجا نطفه ی اولیه قدرت پرولتری شکل گرفته و زمینه برای حکومت کارگری فراهم می شود.

## «اصلاح گرایان» و «تشکل های مستقل کارگری»

در زمانی که جدل های زرگری درون هیئت حاکم در مورد اینکه آیا خاتمی «گورباچف» شده است یا «یلتسین»؛ در دوره ای که کلیه طرفداران «درون مرزی» و «برون مرزی» جبهه ی ۲ خرداد و «اصلاح گرایان» در حال فریب مردم ایران بوده و همگان را از «خطر کودتا» از جانب «حزب الله» ترسانده و حمایت از جبهه ۲ خرداد را «واجب» قلمداد می کنند؛ در موقعیتی که کارگران ایران در حال سازمان یابی خود علیه نظام سرمایه داری هستند؛ برخی از «رهبران» سابق و بازنشسته کارگران همگام با سیاست های اصلاح گرایان، در صدد به کجراه کشاندن جنبش ضدسرمایه داری کارگران ایران هستند. اقداماتی نظیر تشکیل «حزب کار اسلامی» و اتخاذ موضعی از قبیل اینکه «تابلوی ورود ممنوع» به درون تشکل های مستقل برای نمایندگان سرمایه داران و طرفداران دولت نمی توان قایل شد (رجوع شود به «کار مزد» شماره ۱ مقاله پیمان صنعتکاران) و یا اینکه کارگران در مقام و موقعیت به دست گرفتن قدرت نمی باشند و غیره همه معرف وجود یک گرایش اصلاح گرایانه در درون جنبش کارگری است. برای طبقه کارگر خطر این اقدامات و مواضع، به مراتب خطرناک تر از تهدید جبهه ۲ خرداد و اصلاح گرایان طرفدار خاتمی است. زیرا که ماهیت واقعی سردمداران جبهه ۲ خرداد به مثابه مدافعان سرمایه داران، اگر تاکنون نمایان نشده باشد، به زودی افشا خواهد شد. اما تأثیرات مخرب کسانی که تا دیروز در میان خود کارگران بوده و با نام و نشانی کارگران سخن به میان می آوردند، به مراتب بیشتر و عمیقتر خواهد بود. از اینرو تحلیل مشخص تر از وضعیت کنونی سیاسی و نقش تعیین کننده کارگران پیشرو، حائز اهمیت است.

## اختلاف های درونی هیئت حاکم

طرفداران جبهه ۲ خرداد تأکید مضاعفی بر اختلاف های خود با «انحصار گرایان» به رهبری خامنه ای می گذارند. در این امر تردیدی نیست که در میان باندهای هیئت حاکم اختلاف هایی وجود داشته و دارد. این اختلاف ها از ابتدای به حکومت رسیدن رژیم وجود داشته و تازگی ندارند. اختلاف کماکان بر محور «دو» سیاست و «دو» روش از اعمال «یک» نظام سرمایه داری بوده و هست. یک باند متکی بر روابط ملوک الطوائفی (آخوندی) خواهان اعمال نظام «سرمایه داری اسلامی» بوده و دیگری خواهان حفظ منافع درازمدت سرمایه داری و احیای یک نظام سرمایه داری مدرن (شبه شاهنشاهی) هست. این دو باند، اما، هرگز اختلافی بر سر سرکوب خواست های دمکراتیک و استثمار کارگران، با یکدیگر نداشته و ندارند. سرکوب کارگران، اسلام شهر و دانشجویان دانشگاه ها در تیر ماه سال پیش نشاندهنده «اتحاد» دو باند در مقابل کارگران بوده است.

امروز، حتی اختلاف های لفظی نیز میان باندهای موجود، در حال حل و فصل است. برخلاف نظریات مبلغان «اصلاح طلبی»، خامنه ای نیز با خاتمی در اصلاحات همراه شده است! خامنه ای در سخنرانی اخیر خود ۱۹ تیر ۱۳۷۹، در حضور خاتمی، اعلام کرد که: اصلاحات حقیقی، جزو ذات و هویت انقلاب است، اما دشمنان تلاش می کنند در یک طرح دقیق و همه جانبه آمریکایی... تجربه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را در این کشور تکرار کنند. او در ادامه سخنانش در مورد خاتمی چنین گفت، رئیس جمهور اسلامی ایران، سیدی شریف، مؤمن، دلباخته اسلام و انقلاب، مرید امام و با تمام وجود معتقد به نظام اسلامی است و حتی عده ای از غربی ها که در خواب های خوش خود را جواری دیگری تحلیل می کردند، اکنون می گویند که آقای خاتمی نیز مثل بقیه مسنولان نظام اسلامی، جزو اصول گرایان است، که اتفاقاً در این مورد درست می گویند. ما نیز معتقدیم که خامنه ای «اتفاقاً در این مورد درست می گوید»!

بدیهی است که سفرهای مهم اخیر خاتمی به ایتالیا و آلمان بدون مشورت و توافق صدرصد خامنه ای امکان پذیر نمی بود. رژیم با وجود اختلاف های درونی شدید، همواره در «مجموع» به سمت و سوی احیای یک سرمایه داری مدرن وابسته به غرب گرایش دارد. کسانی که امروز زیر لوای دفاع از آزادی و دموکراسی و «جامعه مدنی» طرفدار جبهه ۲ خرداد هستند. فردا در مقابل ظهور یک نظام سرمایه داری مدرن و با تمام مشخصات آن (عدم وجود دموکراسی، سرکوب، ساواک و استثمار مضاعف کارگران) باید به مردم ایران پاسخگو باشند.

### سیاست امپریالیزم در قبال رژیم

پس از مسافرت اخیر خاتمی به آلمان، آقای «یوشکا فیشر»، وزیر امور خارجه آلمان، طی مصاحبه ای ایراد کرد که: "عدم حمایت از دولت مردمی آقای خاتمی و عدم ارتباط با ایران، امروز یک اشتباه بزرگ و تاریخی است". این سخنان در پی سخنان ماه پیش خاتم آلبرایت، وزیر امور خارجه آمریکا، مبنی بر انتقاد بر سیاست پیشین آمریکا در قبال ایران و محکوم کردن کودتای ۲۸ مرداد و نقش شاه، صورت پذیرفت.

انگیزه این سخنان «خوش آیند» دول امپریالیستی نسبت به حکومت خاتمی و گذشته ایران نه از روی دلسوزی برای مردم ایران است و نه تأسف خوردن به فجایع پیشین، بلکه سرازیر کردن سرمایه های غربی به ایران و استفاده از منابع این کشور و نیروی کار ارزان کارگران ایران است.

### آغاز رودرویی کارگران با رژیم

روند بازگشت سرمایه داری مدرن به ایران طبعاً با راه اندازی صنایع و استخدام کارگران مواجه خواهد شد. بازگشت «نظم سرمایه داری» جهان سومی و وابسته به غرب، گرچه در قیاس با وضعیت کنونی تغییراتی حاصل خواهد کرد، اما به خودی

خود الزاماً وضعیت کارگران را بهبود نخواهد داد. زیرا که مسأله کارگران ایران برخلاف نظر اصلاح گرایان در درون جنبش کارگری، صرفاً استخدام و مسکن نیست. کارگران ایران اضافه بر داشتن شغل دائمی و مسکن و مواد اولیه معیشتی، می باید ساعات کار کمتری داشته باشند تا به امور فرهنگی و سیاسی و تفریحی خود نیز بپردازند.

اما، با بازگشت سرمایه داری مدرن به ایران نه تنها از شدت کار کاسته نمی شود که کارگران تازه استخدام شده و سابق باید ۲۰ سال ناپسامانی اقتصادی و عقب افتادگی جامعه سرمایه داری را جبران کنند. این امر به مفهوم افزایش ساعات کار و شدت دادن تولید است. به سخن دیگر در دوره آتی ما نه تنها شاهد بهبود وضعیت کارگران نخواهیم بود که سرمایه داران به کمک دول امپریالیستی، استثمار مضاعفی بر کارگران ایران تحمیل خواهند کرد.

### تشکل های مستقل کارگری

در وضعیتی که کارگران ایران به علت راه افتادن صنایع و اشتغال مرتب تر از پیش در کارخانه ها، از اعتماد به نفس نوینی برخوردار می شوند، طبیعی است که روش فعالیت های صنفی و سیاسی آنها نیز متفاوت خواهد شد. اگر در گذشته ما شاهد مبارزات «خودجوش» و طیفیان های لحظه ای بوده ایم، در دوره آتی، ناظر سازماندهی و متشکل شدن کارگران حول شعارهای مشخص و مرتبط به منافع درازمدت آنها خواهیم بود. در ماه های پیش کارگران علاء الدین و مبل ایران و کارگران مناطق جنوب تهران و اسلام شهر، شکل نوین مبارزات کارگری را به نمایش گذاشتند. تدارک قبلی و سازماندهی با شعارهای ملموس و هم آهنگی فعالیت ها «از پیش سازمان یافته» و غیره از مشخصات بارز اشکال نوین مبارزاتی است.

یکی از مطالبات محوری کارگران ایران به ویژه پس از انتخاب خاتمی و تبلیغات «اصلاح گرایان» مبارزه در راستای تشکل های مستقل کارگری بوده است. طرح و تبلیغ «اتحادیه مستقل کارگران ایران» توسط برخی محافل کارگری بر بستر چنین وضعیتی انجام پذیرفت.

بدیهی است که با آغاز روند عادی سازی روابط با غرب و احیای سرمایه داری مدرن در ایران، کارگران برای ایجاد چنین تشکل های مستقلی بیش از پیش تلاش خواهند کرد. زیرا که تشکیل چنین نهادهایی، می تواند زمینه های مساعدی برای حفظ منافع صنفی و سیاسی آنها فراهم آورد.

کارگران ایران برای آماده سازی خود در دفاع از منافعشان باید تضمین کنند که این نهادها واقعاً «مستقل» از نمایندگان دولت و سرمایه داران و حزب های خرده بورژوا به اصطلاح «چپ» باشند. اگر قرار باشد که «تابلوی ورود ممنوع» برای جاسوسان رژیم و نمایندگان سرمایه داری قایل نشد، چه لزومی به ایجاد چنین تشکلی وجود دارد؟ کارگران می خواهند به مسایل و نحوه ی سازماندهی خود علیه سرمایه داری و دولتش اقدام کنند. اگر قرار باشد کسانی که خواهان افزایش ساعات کار و استثمار کارگران باشند، در درون تشکل مستقل کارگری حضور داشته و امور اجرایی را نیز در دست بگیرند، این تشکل تنها می تواند به آلت دست رژیم تبدیل گردد.

«رهبران» کارگرانی که امروز تبلیغ حضور نمایندگان دولت و سرمایه داران در درون این تشکل های مستقل کارگری را تبلیغ می کنند، در آینده به آرمان های کل طبقه کارگر خیانت خواهند کرد.

کارگران پیشرو و کارگران جوان ایران نه تنها باید خود را در مقابل رژیم سرمایه داری سازماندهی کنند، بلکه پیگیرانه علیه انحراف های اصلاح طلبانه در درون جنبش کارگری نیز بایستند.

## محافل کارگری و رهبری انقلاب آتی

در دهه پیش در غیاب حضور فعال حزب های سیاسی که خود را قیم طبقه کارگر معرفی کرده و عمدتاً در خارج از کشور به کذب «حزب»ها و «سازمان»های «کارگری» و «کمونیستی» تشکیل داده و فاقد پایه کارگری تعیین کننده برای تدارک انقلاب کارگری می باشند، محافل کارگری کمونیستی شکل گرفته که در مبارزات روزمره کارگران شرکت فعال داشته اند. بدیهی است که شکل گیری و گسترش این گونه محافل در دوره آتی، در روند بازگشت سرمایه داری مدرن در ایران، به یکی از مسایل کلیدی جنبش کارگری مبدل می گردد.

دخالت در راستای پیوند با این محافل و ساختن آنها، همراه با مداخله در جنبش توده ای کارگری بر محور ایجاد تشکل های مستقل کارگری، به یکی از مهم ترین وظایف کمونیست ها تبدیل گشته است. اما، لازمه این پیوند، اعتقاد داشتن به پتانسیل انقلابی طبقه کارگر و گسست از تمامی سازمان های قیم مآب است.

پیوند افراد و نیروهای کمونیستی با این محافل پیش شرط ایجاد حزب کارگری سوسیالیستی است. تنها از طریق ارتباط گیری با این محافل است که «اتحاد» در درون جنبش کارگری برای ارائه یک بدیل انقلابی میسر می گردد. مبارزه برای ساختن و گسترش چنین تشکلی نیز جدا از مبارزه با انحراف های رفرمیستی در درون جنبش کارگری قابل تحقق نمی باشد.



## «تشکلات مستقل کارگری» و «حزب پیشتاز انقلابی»

اخیراً مقاله ای تحت عنوان «تشکلات مستقل کارگری و ظرف تشکل پذیری کارگران ایران در موقعیت کنونی»، نوشته یدالله در «کارگر تبعیدی» شماره ی ۳۶، انتشار یافته است. نویسنده مقاله ضمن توضیح تاریخچه «تشکلات مستقل کارگری» در ایران، برخوردی به نظریات انحرافی «احزاب و سازمان های سیاسی» در این زمینه کرده و سپس پیشنهاد مشخص خود در مورد چگونگی تدارک «تشکلات مستقل» در «موقعیت فعلی» را طرح کرده است.

ما مطالعه این مقاله را به کلیه کارگران پیشرو توصیه می کنیم، زیرا که هم بحث تاریخی «تشکلات مستقل» خوب تدوین شده و هم انتقادات به انحراف های رایج «چپ سنتی»، بخصوص «راه کارگر» و «حزب کمونیست کارگری»، کم و بیش صحیح بوده و مورد تأیید ما نیز هست. اما، به اعتقاد ما، مواضع نویسنده در دو مورد خاص ایراداتی دارد که به آنها می پردازیم.

### مفهوم مارکسیستی «تشکلات مستقل کارگری»

در مقابل بحث «حزب کمونیست کارگری»، که عملاً حزب خود را فرای «تشکلات مستقل کارگری» قرار داده و استدلال می کند که تشکیل «تشکیلات کارگری» توسط «احزاب» بلا ایراد بوده و تنها نقش نمایندگان «دولت» را نفی می کند، مورد سؤال قرار داده، می نویسد: "آیا .... می شود از ورود کارگران طرفدار دولت و یا بطور کلی کارگران حامی رژیم های سرمایه داری به تشکلات کارگری جلوگیری به عمل

آورد؟.... و آیا در وضعیت کنونی ایران امکان برپا کردن اتحادیه مختص کارگران غیرطرفدار دولت وجود دارد جواب من.... نه است. بنابراین کارگران طرفدار دولت همانند سایر کارگران اجازه دارند برای پیشبرد اهداف و نظراتشان که در جهت حفظ رژیم است در این تشکل فعالیت کنند و سرسپردگی خودشان به دولت را در تشکل نمایندگی نمایند... تشکل مستقل اتحادیه ای مستقل، تشکلی است که تمامی کارگران صنعت و هر واحد تولیدی را بدون در نظر گرفتن مرام، مسلک، رنگ پوست، نژاد، مذهب و طرفداران آنان از گروه سیاسی را در بر می گیرد و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد". (ص ۲۶، ۲۵)

نویسنده خطوط بالا، با شروع از یک انتقاد درست به مواضع انحرافی «حزب کمونیست کارگری» مبنی بر عدم برسمیت شناختن پتانسیل سازماندهی کارگران و ترسیم یک موقعیت کاذب برای «احزاب»، خود به یک نتیجه گیری اشتباه در غلتیده است. توضیح چند نکته در این مورد ضروری است.

اول، در این امر تردیدی نیست که یک «تشکل مستقل کارگری» نبایستی به ابزار یک یا چند سازمان خاص سیاسی تبدیل شود. سازمان های کمونیستی ای که هر «تشکلی» را زانده خود می پندارند و آگاهانه در راستای حفظ استقلال اینگونه تشکلات گام بر نمی دارند، نشان داده و می دهند که هیچ اعتقادی به خود-سازماندهی طبقه ی کارگر ندارند. بدیهی است که «تشکل مستقل کارگری» یک «اتحاد عمل» سازمان های سیاسی نمی تواند باشد. رهبران طبیعی و عملی کارگران، طی مبارزه روزمره خود علیه نظام سرمایه داری به لزوم تشکیل چنین نهادهایی رسیده و آنها را از پایین و با اتکاء به نیروی خود می سازند. این یک ابزاری است، در وهله ی نخست، سیاسی (بویژه در جوامعی نظیر ایران) و هم چنین صنفی. زیرا که تحت اختناق و استثمار مضاعف، کوچکترین حرکت صنفی توسط کارگران بلافاصله با طرح مطالبات سیاسی (حتی تا سر حد شعار سرنگونی رژیم) ادغام می شود.

در نتیجه یکی از وظایف کمونیست ها، صرفنظر از منافع سازمانی خود، تقویت چنین نهادهایی است. جریان هایی که مبادرت به تحت کنترل در آوردن این نهادها کرده و یا به تخریب آنها دست می زنند، در میان کارگران به سرعت اعتبار خود را از دست داده و نهایتاً منزوی می گردند. واقعیت اینست که این نهادها بایستی «مستقل» از سازمان های سیاسی باشند.

دوم، اما در عین حال، کارگران شرکت کننده و درگیر در این نهادها، الزاماً همه از لحاظ سیاسی «منفرد» و یا «مستقل» نیستند. هر یک از کارگران بنابر تجربه مبارزاتی و یا سابقه تشکیلاتی خود در درون یک سازمان سیاسی، دارای مشی سیاسی و نظر خاصی اند. کارگران طبیعتاً با برنامه و دیدگاه های سیاسی خود به درون تشکل های «مستقل کارگری» وارد می شوند. حذف و کنارگذاری کارگرانی که وابستگی تشکیلاتی به گروه و سازمان خاصی دارند، تحت لوای اینکه اینگونه نهادها «مستقل» اند، نیز ناصحیح و غیراصولی است. بدیهی است که کارگرانی که وابستگی به یک سازمان و گروه خاص، حامل برنامه و نظریات خاص خود بوده و نمی توانند عقاید خود را بیرون از «تشکل مستقل کارگری» باقی بگذارند و با نظریات «مستقل» وارد کارزار سیاسی شوند. نقش کارگران کمونیست (چه وابسته و چه غیروابسته) همواره مبارزه سیاسی نه تنها با رژیم سرمایه داری که با انحراف های رفرمیستی و خرده بورژوایی ای است که توسط سایر کارگران به درون «تشکل مستقل کارگری» آورده می شود. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هینت حاکم است و رسوخ عقاید بورژوایی و رفرمیستی در درون خود کارگران عینیت دارد.

سوم، مفهوم کمونیست ها از «تشکل مستقل کارگری» اینست که این نهادها بایستی مستقل از دولت بورژوایی و حتی سازمان های بورژوایی باشند. بویژه در جوامعی نظیر ایران که یک رژیم ارتجاعی- پلیسی بر مصدر قدرت قرار گرفته است.

موضع نویسنده مقاله مبنی بر اینکه طرفداران یک دولت ارتجاعی سرمایه داری بایستی قادر باشند در «تشکل مستقل کارگری» شرکت کنند، برای ما قابل پذیرش نیست. زیرا که:

اولاً، باید روشن شود که سیاست های رژیم که منجر به پیدایش «طرفدار» در درون طبقه کارگر شده است کدام است؟ و این طرفداران را چه کارگرانی تشکیل می دهند؟ سیاست اقتصادی رژیم (حتی در بهترین حالت آن تحت کنترل باتد «راست مدرن» رفسنجانی، یا جناح «معتدل») همواره ایجاد استثمار مضاعف کارگران، تحدید قانون کار، سرکوب و دستگیری و اعدام کارگران و غیره بوده است. نویسنده مقاله باید توضیح دهد که چه اقدامات این رژیم، «مترقی» و یا «اصلاح گرایانه» و یا «مثبتی» بوده که ظاهراً برخی از کارگران به طرفداری از آن برخاسته اند؟ در واقع به غیر از مزدوران رژیم و عده ای فرصت طلب و خودفروش و «بدبخت» و غیرسیاسی، رژیم از طرفدارانی در میان کارگران برخوردار نیست. این قبیل طرفداران نیز تنها برای جاسوسی و خبرچینی و شناسایی سایر کارگران به درون «تشکلات مستقل کارگری» خواهند آمد و نه برای مبارزه و یا احیاناً تبلیغ نظریات سیاسی رژیم.

دوماً، باید روشن شود که کسانی که مدافع رژیم اند، حتی طرفداران ایدئولوژیک و سیاسی، آیا خود اعتقاد به رعایت حقوق دمکراتیک سایرین را دارند؟ چگونه کارگران می توانند برای کسانی که در عمل خود مسبب سرکوب و ارباب آنان هستند، «حق دمکراتیک» قایل شده و «تابلوی ورود ممنوع» برایشان قایل نشوند؟ مگر در اتحادیه های کارگری اروپایی فاشیست ها، که از بیخ و بن با ضرورت تشکیل اتحادیه مخالف اند، کارگران را راه می دهند؟ کارگران تنها با کسانی در درون یک اتحادیه همکاری می کنند که خود سرکوبگر نباشند؟ این یک برخورد غیر دمکراتیک نمی تواند قلمداد شود، که یکی از دستاوردهای مهم جنبش کارگری در سطح جهانی است.

سوماً، مگر بورژوازی خودش ابزار تبلیغات کم دارد که بایستی به درون «تشکل مستقل کارگری» راه بیابد. این نهادها قرار است برای مبارزه با سیاست های بورژوایی ایجاد شود و نه برای مصالحه و همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی (گرچه بسیاری از رهبران اتحادیه ها در اروپا و آمریکا به خدمتکاران بورژوازی تبدیل شده اند).

چنانچه قرار باشد نمایندگان دولت بورژوایی به درون این نهادها پذیرفته شوند، ضرورت تشکیل چنین نهادهایی نفی می گردد. آیا چنین موضعی، فرقه گرایانه نیست؟ به هیچ وجه! «تشکل های مستقل کارگری» که قرار است هم فعالیت های صنفی و هم سیاسی و حتی مبارزه تا راستای سرنگونی رژیم انجام دهد، نمی تواند با حضور نمایندگان بورژوازی (جاسوسان و خبرچین های رژیم) شکل واقعی بخود بگیرد. «تشکل های مستقل کارگری» زرد بدرد کارگران نمی خورد. بهتر است یا «سرخ» باشد و یا اصلاً نباشد. وجود نهادهای «زرد» ضربه بیشتری بر پیکر طبقه کارگر خواهد زد.

در مواردی که رژیم به ایجاد چنین «تشکل» هایی اذعان می دارد، مبارزه برای تشکیل یک «تشکل مستقل» از بورژوازی، می تواند خود مبارزه کارگران علیه نظام را گسترده تر و تقویت کند و نه تضعیف.

«تشکلات مستقل کارگری» بدون «حزب پیشتاز انقلابی» محکوم به شکست

است!

نویسنده مقاله می نویسد که از آنجایی که رژیم در «قانون کار» به تشکیل «انجمن های صنفی» اذعان داشته است، "جامعه کارگری ایران، تبلیغ و ترویج برای ایجاد انجمن های صنفی در صنایع، کارخانجات و محیط های کارگری دیگر با توجه و استناد به قوانین خود رژیم از طرف کارگران، امری است که کاربرد بیشتری داشته و کارگران قادر خواهند بود هر چه سریع تر زیر یک چتر بگرد هم جمع شوند و از این کاتال مسائل خود را پیش برند." (ص ۲۸).

این پیشنهاد چند نکته را بر می انگیزد:

اول، این پیشنهاد خوبی است بشرط اینکه خود کارگران نقداً چنین عملی را حداقل در برخی از مراکز صنعتی آغاز کرده باشند (که چنین کرده اند). که در آن صورت سراسری کردن چنین اقدامی می تواند بسیار مؤثر باشد.

دوم، این پیشنهاد مؤثری است، اگر این انجمن ها، «مستقل» از نمایندگان دولت باشند (یا مبارزه ای حول استقلال از حضور نمایندگان دولت صورت گرفته باشد). وگرنه چه تفاوتی بین آنها و «انجمن های اسلامی» و یا خانه «کار و کارگر» وجود خواهد داشت. عملکرد و نتیجه «انجمن های اسلامی» از یاد کسی نرفته است. این قبیل نهادها با دخالت نمایندگان دولت پس از دوره ای تنها به یک «نمازخانه» و مرکز جاسوسی صرف تبدیل شدند و نه نهادی برای احقاق حقوق صنفی و سیاسی کارگران. اینکه دولت طبق «قانون کار» به آن اذعان داشته است، چیزی را ثابت نمی کند. این دولت حرف های «خوب» زیادی زده و به هیچ یک پای بند نمانده است.

سوم، حتی اگر این مطالبه در مقطع امروز عملی گردد، چه تضمینی وجود دارد که رژیم آنرا به اجرا بگذارد و یا پس از دوره ای همانند «انجمن های اسلامی» منحط نگردد؟ در آن صورت چه ضمانتی برای تداوم مبارزات کارگری به شکل دیگری وجود خواهد داشت؟ این سوالی است که نویسنده مقاله بطور عمومی اشاره ای به آن نکرده است. به اعتقاد ما تنها تضمین گسترش این قبیل پیشنهادها و یا ضمانت تداوم مبارزات کارگری، همانا وجود یک تشکیلات سیاسی مشخص پشت سر آنها است. یعنی بدون هسته های کارگری سوسیالیستی (یا هسته های «سرخ») مسلح به مارکسیزم انقلابی، هیچ تضمینی برای تحقق و یا تداوم آنها نخواهد بود.

به عبارت دیگر، ستون فقرات جنبش در راستای ایجاد «تشکل مستقل کارگری» بایستی این هسته های حزبی (بلشویکی) باشد.

هم چنین او در مورد «ظهور شوراها» در مقطع قیام ۵۷، اشاره می کند که کارگران خواهان «شریک شدن در قدرت سیاسی» با نمایندگان سرمایه داری در «شورای انقلاب» «مجلس خبرگان» می شوند! این نظریه نیز درک اشتباهی را از مفهوم «شوراها» به مثابه «تشکل مستقل کارگران» ارائه می دهد. در واقع شوراهای کارگری هرگز خواهان سهم شدن در قدرت سیاسی نبوده و نیستند بلکه خواهان کسب قدرت سیاسی اند، وگرنه ماهیت خود را نقض خواهند کرد. تجربه انقلاب روسیه ۱۹۱۷ ماهیت شوراها را به نحو احسن در تاریخ جنبش کارگری قرن اخیر نشان داد. برخلاف نظر نویسنده مقاله، در ایران نیز چنین انگیزه ای وجود داشت اما به علت نبود یک حزب «بلشویک»، شوراها نیز نتوانستند به خواست مرکزی و انقلابی خود، یعنی تسخیر قدرت و ایجاد حکومت شورایی نایل آیند.

نویسنده مقاله یا به چنین حزبی اصولاً اعتقاد ندارد و یا حزبی از نوع دیگر را به رسمیت می شناسد. ظاهراً حزب دلخواه ایشان قرار است از «تشکل های مستقل کارگری» سر برون آورد. تاریخ جنبش کارگری قرن گذشته ثابت کرده است که چنین اعتقادی یا تخیلی است و یا منجر به یک حزب رفرمیستی می گردد.

اینگونه «تحلیل»ها از «تشکلات مستقل کارگری»، عموماً توسط «آناکوسندیکالیست»ها اوائل قرن بیستم ارائه داده شده اند. آنها به استناد به یک نقل قول از کارل مارکس در سال ۱۸۶۸، می خواهند ثابت کنند که «حزب» از درون «اتحادیه های کارگری» برون می آید. مارکس چنین نظری را البته ارائه داد، اما اولاً، این نظریه در اواخر قرن بیستم مربوط به بریتانیا بود (حزب کارگر بریتانیا در واقع بر بنیاد اتحادیه های کارگری بنا نهاده شد). ثانیاً تجربه «حزب کارگر» انگلیس نشان داد که این «حزب» به اصطلاح کارگری تنها یک حزب بورژوایی و خدمتکار سرمایه داران است و پس!

(البته تجربه تاریخی صحت نظر مارکس را تا آنجایی که مربوط به انگلستان بود اثبات کرد). ثالثاً خود کارل مارکس در سال ۱۸۶۴ در حال تشکیل «انترناسیونال» (یک حزب کارگری بین المللی جدا از اتحادیه های کارگری) بود. این تجربه نشان داد که از هر تشکل مستقل کارگری، الزاماً حزب انقلابی ظهور نمی کند.

مدافعان چنین نظری باید نشان دهند که در کجای جهان چنین سناریویی بطور موفق تحقق یافته است؟

درست برعکس این چنین حزب ها در بهترین حالت آغشته به نظریات رفرمیستی خواهند بود.

حزب انقلابی طبقه ی کارگر در واقع نیاز به اندیشه انقلابی (چکیده و جمع بندی مبارزات یک قرن و نیم مبارزات کارگری) دارد.

تاریخ موفقیت آمیز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (صرفنظر از انحطاط نهایی آن بدست بورکراسی استالینی)، گواه بر این است که تضمین دخالت در جنبش کارگری (و تشکل های مستقل کارگری)، تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» است.

در ایران نیز، طی دهه گذشته لزوم تشکیل نطفه های اولیه حزب (هسته های کارگری سوسیالیستی)، در راستای سازماندهی «تشکل های مستقل کارگری» احساس شده است.

زنده باد «حزب پیشتاز انقلابی»!

برقرار باد تشکل های مستقل کارگری!



## استقلال کارگران از اصلاح گرایان ضروری است!

اخیراً بیانیه هایی توسط «جنبش متحد کارگران ایران» در برخی از نشریات خارج از کشور (وابسته به اکثریت و راه کارگر) درج گشته است. گرچه برخی از مطالبات و اهداف این تشکل با خواستها و منافع کارگران ایران همسویی داشته، اما ایرادهایی نیز داراست که می تواند در آتیه به جنبش کارگری ایران که در ماه های پیش با شتاب بیشتر از سابق وارد صحنه شده است، لطمه وارد آورد.

کارگران پیشروی ایران هم اکنون در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفته اند. از یکسو تهاجمات لفظی و فیزیکی باند راست و «حزب الله»، همانند پیش، آنها را در محیط کار مورد تهدید روزمره قرار می دهد؛ و از سوی دیگر راه اندازی تبلیغات نظریات اصلاح گرایانه توسط باند «اصلاح طلب» رژیم (درون و برون هیئت حاکم)، آنها را زیر فشار قرار داده است. اصلاح طلبان (کلیه جناح های آن) خواهان حفظ وضعیت موجود و برقراری یک نظام سرمایه داری مدرن هستند. در این نظام، همانند نظام شاهنشاهی، حق و حقوق های صوری و ظاهری برای کارگران قایل شده تا از این طریق فعالیت های ضد سرمایه داری آنها را محدود کنند.

برای نمونه تشکیل «حزب کارگران اسلامی» و یا انتشار مقالاتی توسط برخی از رهبران سابق کارگران مبنی بر ادغام جنبش مستقل کارگری با نمایندگان (کارگر) رژیم، بخشی از این مداخلات بوده است.

نظریات ارانه داده شده توسط «جنبش متحد کارگران ایران» نیز متأسفانه مستثنی از این روش نیست.

## مسأله «استقلال» کارگران حائز اهمیت است

کارگران تنها در درون یک تشکل «مستقل» از رژیم سرمایه داری و کلیه جناح های وابسته به آن (درون یا برون هیئت حاکم یا رادیکال و غیر رادیکال) و بدون «آقای بالاسر» و «قیم» قادر خواهند بود که از منافع خود دفاع کنند.

اما، در بیانیه «جنبش متحد کارگران ایران» (شهریور ۷۹) چنین آمده است: «جنبش متحد کارگران... خود را به عنوان یکی از گروه های مستقل و قانونی کارگری در زیر مجموعه اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان سراسر کشور به دبیر کلی مبارز خستگی ناپذیر مهندس حشمت اله طبرزدی... دانسته... (زیرا) او در این عرصه از هیچگونه تلاش و کوششی در جهت استیفای حقوق از دست رفته کارگران بی دفاع مظلوم دریغ نورزیده...»

اول، چگونه می توان خود را یک تشکل «مستقل» کارگری قلمداد کرد و در عین حال «زیر مجموعه» یک نهاد «دانشجویی» و رهبر «مهندس» آن قرار گرفت؟ بدیهی است که اعلام چنین موضعی به خودی خود نشاندهنده این امر است که یا «جنبش متحد کارگران ایران» یک نهاد مستقل نمی باشد و توسط عده ای (کارگر و یا غیرکارگر) به نیابت از کارگران و با نام آنها ساخته شده، و یا درک ناصحیحی از یک تشکل مستقل در آن حاکم است.

دوم، چنانچه آقای مهندس طبرزدی کوشش بیدریغ در دفاع از حقوق کارگران کرده است، بایستی خود او به جنبش کارگری و نهادهای مستقل آن ملحق شود و نه برعکس. در دوره انقلاب بسیاری از همین دانشجویان و مهندسان حزب هایی ساختند و کارگران را به خود جلب کرده اند و در مواقع حساس پشت کارگران را خالی کردند و آنها را به حال خود رها کردند. تجربه حداقل انقلاب اخیر ایران باید به کارگران نشان داده باشد که آنها تنها به نیرو و توان و قابلیت فکری خود و متحدانشان (که در جبهه آنها قرار گرفته اند) می تواند متکی باشد و تدارک مبارزه با کارفرمایان و رژیم

را سازمان دهند. بهر حال بهتر است ذکر شود که این کمک های بیدریغ مهندس طبرزدی به کارگران ایران در کجا و چه زمانی بوده است؟

سوم، کارگران مستقل ایران دیگر پس از سپری شدن بیش از دو دهه و تجربه این رژیم درک کرده اند که قانون رژیم اسلامی و کلیه نهادهای آن در خدمت حفظ منافع سرمایه داری است. چگونه می توان با حضور چنین رژیمی به مطالبات به حق کارگری دست یافت؟ برای نمونه حق اعتصاب یک مسلم کارگران است. آیا در قانون کنونی رژیم و یا در برنامه اصلاح طلبان نظیر مهندس طبرزدی این حق مسلم وجود دارد؟ چنانچه کارگران دست به یک اعتصاب عمومی برای گرفتن حق خود کنند، آیا اصلاح طلبان در کنار آنها قرار خواهند گرفت؟ اگر چنین است چرا کلیه باندهای رژیم در سرکوب کارگران اسلام شهر و سایر مبارزات کارگری متحداً عمل کرده اند؟

بدیهی است که کارگران برای احقاق حقوق خود بهتر است خود را مستقل از هر شخصیت و گروه و جبهه ای سازمان دهند، وگرنه آنها هرگز به حقوق خود نخواهند رسید.

### از مطالبات صنفی و دمکراتیک باید فراتر رفت

در گزارش اخیر «جنبش متحد کارگران ایران» (رجوع شود به ضمیمه) آمده است که بنیادهای به اصطلاح مستضعفین، ۱۵ خرداد، علوی و غیره «اقدام به چپاول و غارت سرمایه های ملی... و دسترنج کارگران مظلوم نموده اند». این مطلب کاملاً صحیح است. اما، تنها ذکر این مطالب عمومی دیگر کافی نمی باشد. کارگران مستقل بهتر است با تشکیل یک کمیسیون کارگری خواهان رسیدگی به دخل و خرج این بنیادها شوند. در این مورد خواست باز کردن دفترهای بنیادها و ابسته به رژیم یکی از مطالبات محوری کارگران می تواند باشد. اگر رژیم اذعان دارد که پول های جمع آوری شده توسط بنیادهای مذکور در راستای کمک رسانی کارگران و زحمتکشان (مستضعفین) بوده است، باید تمام حساب و کتاب های آن بنیادها علنی

کند. مبارزه پیرامون این شعار می تواند آغازگاه یک عمل مشخص برای کسب حقوق از دست رفته کارگران باشد. یا رژیم به این مطالبه تن می دهد که افشا می گردد و یا توافق نمی کند، که در آنصورت کارگران مستقل از چارچوب یک اقدام «قانونی» خارج شده و به شیوه های ابتدایی کارگری یعنی سازماندهی اعتصاب مبادرت می کنند.

### تشکیل «جبهه سوم» برای کسب حقوق دمکراتیک

مردم تحت ستم ایران به ویژه دانشجویان و زنان و کارگران پیشرو در مقابل «تمامیت خواهان» و «اصلاح طلبان» مبادرت به تشکیل یک جبهه سوم کرده اند. مشاهده بیش از ۳ سال قول و قرارهای بی اساس خاتمی و بی ارادگی اصلاح طلبان در مجلس ششم در مقابله با «حزب الله»، بیش از گذشته این گرایش عینی را تقویت کرده است. اما، بدون حضور فعال کارگران مبارز در این جبهه و نقش تعیین کننده و رهبری کننده کارگران، طبعاً این جبهه با شکست مواجه خواهد شد. «دفتر تحکیم وحدت» به رهبری طبرزدی در عمل نشان داده که در درون این جبهه قرار نگرفته است. در قیام شش روزه دانشجویان تهران، پشت دانشجویان مستقل توسط «دفتر تحکیم وحدت» خالی گشت. مقاومت دانشجویی در مقابل تهاجمات اوباش «حزب الله»ی تحت لوای «لبخند اصلاحات» در هم کوبیده شد. گسست از نهادهای اصلاح طلب که توهم را به سرمایه داری دامن می زند، و الحاق به جبهه سوم (یعنی جبهه ضد رژیم سرمایه داری) توسط کارگران مستقل نخستین گام در راستای کسب حقوق از دست رفته کارگران است.

۱۲ آبان ۱۳۷۹

برای مطالعه سایر مقالات مسایل کارگری رجوع شود به سایت:

<http://www.kargar.org/kargaran.htm>